

با کاروان

نور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

با کاروان نور

نویسنده:

استاد حسین انصاریان

ناشر چاپی:

دارالعرفان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	با کاروان نور (نگرشی به شخصیت اصحاب سید الشهداء(ع))
۸	مشخصات کتاب
۸	مقدمه ناشر
۸	پیشگفتار
۹	حادثه ای بی مانند
۹	آسمانیان بی نظیر
۱۱	زمینیان بی بدیل
۱۲	مکاشفه حضرت حسین در رابطه با آسمانیان و زمینیان
۱۳	دیدگاه امیرالمؤمنین در رابطه با آسمانیان و زمینیان
۱۴	چهره ای برجسته از گروه حسینیان
۱۶	بی نهایت بزرگ، بی نهایت کوچک
۱۸	شهیدان منحصر
۲۱	حقیقتی عالی از زبان جابر بن عبدالله انصاری
۲۲	استقامت در راه هدف
۲۲	از خدا جوییم توفیق ادب
۲۳	ادب یاران حسین در برابر حسین
۲۵	خیر و شر
۲۶	مسئولیت عظیم ما در برابر حادثه کربلا
۲۶	استقامت یاران حسین
۲۷	حر بن یزید ریاحی
۳۰	ابتلاء آزمایش الهی
۳۱	نافع بن هلال

- داستانی بسیار عجیب از نافع بن هلال ۳۲
- یزید بن ثبیط عقبسی ۳۳
- عابس بن شیبب شاکری ۳۴
- ابوتمامه صائدی ۳۶
- فرزند برادر حدیفه بن اسید غفاری ۳۸
- ابوالحتوف بن حرث و سعد بن حرث ۳۸
- اسلم بن عمرو برده ای برتر از همه آزادگان ۳۹
- وهب بن وهب ۳۹
- جابر بن حجاج ۴۱
- جابر بن عروه غفاری ۴۱
- جناده بن حرث انصاری ۴۱
- حبیب بن مظاهر اسدی ۴۲
- حنظله بن اسعد شباسی ۴۴
- مردی با بصیرت از قبیله خزیمه ۴۴
- سعید بن عبدالله حنفی ۴۵
- سوید بن عمرو ۴۵
- عبدالله بن عمیر ۴۵
- مالک بن عبد و سیف بن حارث ۴۶
- مسلم بن عوسجه ۴۷
- هفهاف بن مهند راسبی ۴۸
- سوید حضرمی ۴۸
- قمر بنی هاشم ۴۸
- حضرت حسین ۴۹
- گریه بر حضرت حسین ۴۹

۵۰ زیارت حضرت حسین

۵۱ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

با کاروان نور (نگرشی به شخصیت اصحاب سید الشهداء(ع))

مشخصات کتاب

سرشناسه: انصاریان حسین - ۱۳۲۳ عنوان و نام پدیدآور: با کاروان نور/ مولف حسین انصاریان تحقیق و ویرایش محمدجواد صابریان استخراج منابع عبدالرضا محیی الدینی مشخصات نشر: قم دارالعرفان ۱۳۸۳. مشخصات ظاهری: ص ۱۸۰ فروست: (آثار استاد حسین انصاریان ۴) شابک: ۱۴۰۰۰ ریال وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: پشت جلد به انگلیسی Hussain Ansarian: with the caravan of light. یادداشت: عنوان روی جلد: با کاروان نور: نگرشی به شخصیت اصحاب حضرت سیدالشهدا(ع). یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس عنوان روی جلد: با کاروان نور: نگرشی به شخصیت اصحاب حضرت سیدالشهدا(ع). موضوع: حسین بن علی ع، امام سوم ۶۱ - ۴۴ ق -- اصحاب موضوع: واقعه کربلا، ۶۱ ق -- شهیدان شناسه افزوده: صابریان محمدجواد شناسه افزوده: محیی الدین عبدالرضا رده بندی کنگره: BP۴۲/الف ۸۳ب ۲ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۳۷ شماره کتابشناسی ملی: م ۸۲-۳۵۹۵۴

مقدمه ناشر

مقدمه ناشر بسمه تعالی تبیین شخصیت افراد مؤثر در تاریخ، و بیان حالات آنها و بیان شخصیت و هویت و پرداختن به کنش ها و واکنش هایی که از آنها صادر می شود، امری بسیار ظریف، دقیق و دشوار است. پرداختن به شخصیت هایی که در طول تاریخ تأثیرهای مثبت داشته اند تحدید مواضع و شخصیت آنها کاری دشوارتر از تاریخ نگاری و نگاه به حیات آنها از جنبه تاریخی است. در شیوه علمی تاریخ نگاری، مورخ موظف است بر اساس مدارک و مستندات صحیح در حد بضاعتش بدون حب و بغض وقایع را بنگارد، نظر نمی دهد، قضاوت نمی کند، و صرفاً بیان می نماید. لکن شخصیت پردازی به جهت بیان مواضع در مقامی حساس قرار خواهند داشت. از دیر باز علمای شیعی و دانشمندان عامه و حتی مستشرقین سایر ملل، پیرامون شخصیت سید الشهداء و اصحاب او سخن ها گفته و مقالاتی تدوین نموده اند و هزاران کتاب به رشته تحریر درآورده اند، و هر چند بیشتر این کتب حاوی نکات ارزنده و تازه ای است لکن آن همه بیانگر گستره ابعاد وجودی آنان نخواهد بود. لذا پرداختن به این موضوع بخصوص در عصر کنونی که عصر انفجار فن آوری های مادی است و تکنولوژی با سرعت هرچه بیشتر پیشرفت می نماید و هر لحظه در زندگی بشر پر رنگ تر می گردد بیش از هر زمان مورد نیاز می باشد. چرا که امروز نیاز معنوی بشر و فقر روحی او بیش از هر زمان است. اندیشمند فرزانه و محقق متبع حضرت استاد حسین انصاریان در مکتوب حاضر سعی نموده اند که شخصیت اصحاب سید الشهداء را مورد بحث قرار داده و اگر اشاره به بعضی از شخصیت های این حادثه به صورت خاص شده است جنبه زندگی نامه و تاریخ نگاری مد نظر نبوده است و از این اشارات نیز برای تبیین هرچه بیشتر شخصیت و ابعاد وجودی آنان بهره گرفته است. این اثر با توجه به اینکه برگرفته شده از قلم عالمانه ایشان می باشد در نوع خود اثری پر قیمت و تحقیقی در این موضوع خواهد بود. امید است بر اهل تحقیق دری برای ورود به شناخت اصحاب آن حضرت و برای اهل حال و عمل اسوه ای برای آراسته شدن به فضائل آن بزرگان باشد. واحد تحقیقات دارالعرفان

پیشگفتار

پیشگفتار اینجانب در رابطه با اصحاب با کرامت حضرت سید الشهداء (علیه السلام)، که به خاطر روح بزرگ و ایمان و اخلاق و

عملشان اسوه انسان‌ها در همه ادوار شدند، و به فرموده سالار و مولایشان سید الشهداء (علیه السلام): بهتر از آنان در همه عالم وجود ندارد؛ و به فرموده رسول حق (صلی الله علیه وآله وسلم): اختران کوشش تو گویی ستارگانند و در قیامت بزرگان شهدای امت من هستند؛ و به فرموده حضرت باقر (علیه السلام): گذشتگان از آنان پیشی ندارند، و آیندگان به آنان نمی‌رسند؛ قدرت قلم زدن و بیان واقعیت را ندارم. در عین عجز و ناتوانی نسبت به توصیف این بزرگ انسان‌های بی‌نظیر، در ده شب عاشورا به سال ۱۳۶۶ شمسی هجری مطالبی را در یکی از جلسات مذهبی تهران ایراد کردم. من خبر از نکات برجسته آن سخنرانی‌ها نداشتم. مؤسسه تحقیقاتی دارالعرفان پس از توجه و دقت به محتوای آن سخنرانی‌ها مرا به نکات عمیق آن توجه داد، و از من خواست تا پس از پیاده شدن متن سخنرانی‌ها و تبدیل آن مجموعه با تحقیقی کامل به کتاب، این مجموعه را به چاپ برساند. خداوند عزیز بر من منت نهاد تا مطالب را در حد لازم بدین صورت که پیش روی شماست در آورم. امید است برای خوانندگان عزیز قابل استفاده باشد، و بزرگوارانی که در مجالس مذهبی به خصوص ایام عاشورا برای اقامه حق سخن می‌گویند، مطالب این کتاب را برای مردم نقل کنند، باشد که مستمعین از پرتو وجود اصحاب حضرت حسین (علیه السلام) و شعاع نورانی آن بزرگواران بهره‌وافر معنوی ببرند و از این طریق سعادت دنیا و آخرت خود را تضمین نمایند. در این نوشتار بجز آیات قرآن و روایات و شرح حال بعضی از یاران امام آنچه می‌خوانید برداشت اینجانب از شخصیت ایمانی و اخلاقی اصحاب حضرت حسین (علیه السلام) است. در صورت مشاهده نقص، اینجانب را از طریق مؤسسه تحقیقاتی دارالعرفان آگاه، تا در چاپ‌های بعدی اصلاح شود. در ضمن از جناب حجه الاسلام آقای حاج سید محمد جواد هاشمی سرپرست محترم نشر دارالصادقین که برای اولین بار این اثر را به زیور طبع آراستند قدردانی می‌نمایم. امید است همه ما به گونه‌ای حرکت کنیم که خداوند متعال در دنیا و آخرت ما را جزء یاران واقعی حضرت سید الشهداء (علیه السلام) قرار دهد، و برای برپایی دین حق و اقامه واقعیات توفیق عنایت فرماید. کمترین خادم حضرت حسین (علیه السلام) فقیر حسین انصاریان ۲۸/۱۲/۱۳۷۵

حادثه‌ای بی‌مانند

حادثه‌ای بی‌مانند سخن از برپا کنندگان حادثه‌ای بی‌مانند، واقعه‌ای عظیم، اتفاقی عبرت‌آموز و حقیقتی بی‌شبه و مثل است، که برای تمام انسان‌ها، در همه ادوار حیات و زندگی، منبعی سرشار از پند و موعظه و نصیحت و درس است. اهل ملک و ملکوت، و ساکنان زمین و آسمان، برپا کنندگان چنین حادثه‌ای را جز یک بار ندیدند و به غیر از یک مرتبه واقعه‌ای بدین صورت، و به این کیفیت در تمام فضای باعظمت حیات اتفاق نیفتاد!! دگر تا جهان هست بزمی چنین نبیند به خود آسمان و زمین تحقق این واقعه بی‌نظیر در سرزمین کربلا بر دو طایفه تکیه داشت، گروهی زمینی محض، و قومی آسمانی خالص. گروه آسمانی در عرصه گاه حیات خود، جز خدا محوری، عشق به حق، ادای مسؤلیت در راه رضای دوست، برپا کردن پرچم حقیقت، روشن نگاه داشتن چراغ فضیلت، برانداختن کاخ ستم و بیداد، ریشه کن کردن شجره خبیثه و سرسبز نگاه داشتن شجره طیبه، اندیشه دیگر نداشتند. و آن گروه دیگر، یعنی طایفه مادی مسلک و قوم زمینی، در جولانگاه زندگی خویش، جز طاغوت محوری، پیروی هوای نفس، تعطیل وظایف اخلاقی، از کار انداختن چرخ اندیشه و فکر، دنبال کردن برنامه‌های شکم و شهوت و افتادن در لذات بی‌در و پیکر حیوانی فکر دیگر در سر نمی‌پروراندند.

آسمانیان بی‌نظیر

آسمانیان بی‌نظیر آن چهره‌های عرشی و ملکوتی، که به رهبری حضرت حسین (علیه السلام) به تعداد هفتاد و دو نفر در سرزمین نینوا و عرصه گاه کربلا و سرزمین بهشتی مقام ماریه، خیمه کرامت و شرافت و خرگاه ایمان و استقامت برپا کردند، در عین این که

در قالب جسم و چهارچوب بدن به سر می بردند، ولی در عصمت و پاکی، هم چون فرشتگان عرش نشین و بلکه به نظر رسول با عظمت اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) از ملک مقرب و کعبه مشرفه برتر و بالاتر بودند. الْمُؤْمِنُ أَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ مِنْ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ (۱). مؤمن در پیشگاه خداوند، از فرشتگان مقرب گرامی تر است. و در روایت دیگر حرمت و عظمت مؤمن را از کعبه عظیم تر دانسته: الْمُؤْمِنُ أَعْظَمُ حُرْمَةً مِنَ الْكَعْبَةِ (۲). و چه مؤمنانی برتر و بالاتر از آنان که برای آبیاری درخت دین، و تداوم فرهنگ توحید، و پابرجایی زحمات انبیا و اولیا در سخت ترین شرایط، با شور و نشاطی وصف ناشدنی جان شیرین را در طبق اخلاص گذاشته، و خون مقدس قلب خود را نثار کردند. آنان، بدون بیم و هراس از دشمن نابکار، در میدان جهاد فی سبیل الله در کنار حضرت سید الشهداء (علیه السلام) قیام لله کردند، تا به ادای دین خود نسبت به حق و حریم انسانیت موفق شوند، و کشتی به طوفان خورده آدمیت را به ساحل نجات برسانند. آنان، از دانشگاه وحی و از آیات کتاب حق، به معلمی رسول الهی و هدایت اهل بیت (علیهم السلام)، درس زندگی آموخته بودند، و آنچه را تعلیم گرفته بودند با کمال اخلاص در همه شؤون حیات بکار بستند. آنان، در عرصه گاه کرامت و فقاقت و بصیرت، سرآمد تمام انسان های تاریخند. آنان در صفای باطن، نورانیت دل، ایمان قلبی، اخلاق اسلامی، کردار انسانی و دلسوزی نسبت به جامعه بشری در تمام روزگار نمونه و مانند ندارند. آنان، راست قامتان عرصه گاه هستی اند که نخواستند با هیچ قیمتی و تحت هیچ شرایطی کمر زیر بار سنگین مسؤولیت خم کنند، و پشت پهلوانی خود را به خاک پست در اندازند. آنان، سایه حق، خمیر مایه حقیقت، پرچمدار شرافت، اصول گرم، نابغه های خلقت و مطلع الفجر تمام حسنات و برکاتند. علم الهدی سید مرتضی در بخشی از اشعار عالمانه خود که در توصیف این هفتاد و دو نفر سروده می گوید: این شهیدان ملکوتی و عاشقان جان باخته گرچه بر روی خاک گرم و سوزان دشت کربلا مورد بی اعتنایی قرار گرفتند، ولی روان و جان آنان در بارگاه الهی به مهمانداری حضرت حق جا گرفته و حضرت رب العزه از آنان پذیرایی می کند. آن که نسبت به آنان اراده زیان و ضرر داشت، گویی به سود آنان قدم برداشت، و آن که با دم شمشیر تیز آنان را کشت نسبت به حیات و زندگانی آنان کوشید (۳). آنان، مردمی بودند که با تمام وجود حضرت حسین (علیه السلام) را یاری و نصرت دادند. به کوه آهن برخورد کردند و با سینه به استقبال سر نیزه ها و بارخسار به سوی شمشیرها شتافتند. در حالی که برای نجات از آن مخمصه و مصیبت و بلا و ابتلا به آنان پیشنهاد امان و مال و منال می شد و زیر بار نمی رفتند، و با روحیه ای عجیب از آن پیشنهادات سر بر می تافتند و می گفتند: عذری در پیشگاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای ما نیست اگر حسین او کشته شود و از ما مژگانی بهم بخورد! (۴). آنان، دریایی بی ساحل از صبر و استقامت، شکیبایی و بردباری، عزت و سرفرازی و غیرت و حمیت بودند، به طوری که هزاران غدار خونخوار و درنده پلید به قصد جان آنان، بر آنان تاختند ولی نتوانستند روح الهی آنان را بکشند، و هزاران آرزوهای تقوا سوز بر وجودشان آتش ریخت، ولی نتوانست دامن تقوای آنان را لگه دار نماید، و هزاران عامل اخلاق شکن بر آنان تاخت، ولی قدرت چیره شدن بر اخلاق آنان را به دست نیاورد!! عظمت روح و بزرگی جان و رفعت شخصیت و کرامت و اصالت آنان را چه بهتر که از زبان دشمن بشنوید: به ناپاکی دون مایه و موجودی خود فروخته که در عرصه کار زار کربلا به همراه پسر سعد حاضر شده بود به طعنه گفتند: چرا برای کشتن ذریه پیامبر حاضر شدی، خداوند با تو چه خواهد کرد؟ در جواب گفت: خاموش! اگر آنچه را ما به چشم خود دیدیم تو هم دیده بودی، بدون تردید همان کاری که ما کردیم تو می کردی! یک دسته نیرومند، با عصیبت و غیرت دست به قبضه شمشیر برده، چون شیران درنده بر ما حمله می بردند، سواران را از چپ و راست پایمال و نابود می کردند، و خود را در آغوش مرگ می انداختند، و امان نمی پذیرفتند، و به مال و منال رغبت نشان نمی دادند، و برای افکندن خود در دریای مرگ و غوطهور شدن در آن هیچ گونه حائلی برای خود تصور نمی کردند، می گفتند: یا مرگ یا پیروزی و استیلاء. اگر ما اندکی دست نگه می داشتیم لشگر ما را نابود می ساختند؛ بنابراین چه می شد انجام داد، و چه می توانستیم بکنیم (۵). (۱) کنز العمال: ۱ / ۱۶۴.

(۲) بحار ج ۶۸ ص ۱۶. (۳) لهم نفوس علی الرضاء مهملة و انفس فی جوار الله یقربها کأن قاصدها بالضر نافعها و ان قاتلها بالسیف

محبیها. (۴) رجال کَشی چاپ موسسه اعلمی کربلا ص ۷۴. (۵) عنصر شجاعت: ۱ / ۲۰.

زمینان بی بدیل

زمینان بی بدیل آن چهره های منحوس و تاریک دل، که به تعداد سی هزار نفر، در میدان نینوا به دستور یک بچه سر راهی که پدری برای او نبود، و مادرش با هر بی پدری هم بزم می شد، یعنی: عبیدالله، برای کشتن برترین مردم و پاک ترین انسان ها از شیرخواره و جوان و پیر، و آتش زدن خیمه های ناموس قرآن، و حرم با حرمت اولیا، و به اسارت بردن اسوه های عفت و پاکی و عصمت و درستی جمع شدند، طاغوت زدگانی بودند که به پرستش هوا و هوس، و متابعت از شهوات، و دنبال کردن خوی دد منشی، و تعظیم در برابر فاسقی شرابخوار و کافری سگک باز و منافقی میمون پرست چون یزید، زندگی می گذراندند. آنان، در مدرسه بنی امیه درس درندگی، غارت، بی رحمی، بی مهری، چپاول، ظلم و ستم، کینه و نفاق و منیت و خود پرستی آموخته بودند. آنان، از پستان فسق فجور، و حرص و حسد، بخل و کبر، جهل و غفلت شیر خورده بودند، و از حلقوم وجودشان جز صدای درندگی و پارس وحشت آور، و ندای شرک و بت پرستی چیزی شنیده نمی شد. آنان، در سایه نحس حاکمانی زندگی کردند که جز شرارت و بدکاری و مادّیگری برنامه ای نداشتند، و جیره خواران خود را جز برای تحقّق هوا و هوس خود نمی خواستند. از زبان زهیر آن شیرمرد جهاد گر و نظامی بابسیرت، وضع آن پست فطرت ها و کرم های لجن خوار، و گرگان در لباس میش، و سگان هار را بشنوید: ای اهل کوفه! زنهار از عذاب خدا بر شما، زنهار. راستی، بر عهده مسلمان واجب است که هر سخنی که خیر دیگری در آن است بدون پیرایه بگوید و از او پنهان ننماید... راستی، خداوند، ما و شما را به ذریه پیامبرش در معرض آزمایش در آورده، تا امتحان کند و ببیند که ما و شما چه کار خواهیم کرد. ما شما را دعوت می کنیم به نصرت و یاری ذریه پیغمبر، این یاغی طاغی، عبیدالله پسر زیاد را وا گذارید، برای آن که از طرف او و پدرش به سراسر روزگار جهانداری آنان، جز بدی و بد رفتاری به شما عائد نشده و نمی شود. آنانند که چشم های شما را به میل سرخ از گودی چشم بیرون کرده و می کنند. آنانند که دست ها و پاهای شما را قطع کرده و می کنند. آنانند که شما را به مثله، گوش و دماغ می بُرند. آنانند که شما را بر فراز دار کشیده، به شاخه های بلند خرما آویزان می کنند. آنانند که خوبان شما را که باید سرمشق توده باشند، و قاریان قرآن را که نگهداران قرآند سر از بدن جدا می کنند، مانند حجر بن عدی و اصحابش و هانی بن عروه و امثالش!! چون سخن به اینجا رسید، سپاه طاغوت و آن از خدا بی خیران، دشنامش دادند، و بر عبیدالله و پدرش - آن فرزند بی پدر - ثناخوانی کرده و گفتند: ما دست بر نمی داریم تا صاحب را با همه همراهانش بکشیم، یا او را با همه یارانش نزد امیر بفرستیم. راستی، غفلت و جهالت، و پستی و رذالت، و زمین گیری و دنائت را ببینید که به جای سرور جوانان اهل بهشت، دریای لطف و کرم، منبع صدق و درستی، مایه عزّت و شرف، حضرت سید الشهداء (علیه السلام)، چه موجود پلید، و جرثومه کثیف، و متکبر مغرور، و حیوانی پست را به امیری و رهبری پذیرفته بودند؟! زهیر در مرحله دوم شروع به سخن کرد و گفت: ای مردم! اولاد فاطمه به مودت و دوستی و یاری، از پسر سمیه (۱) زنی که خاندان او به گردن ما حقّی ندارند، و خاندانی که مادران آن ها نام نیکی برای اعقاب ما به ارث نمی گذارند، سزاوارترند. اگر یاریشان نمی کنید پناه بر خدا از این که به کشتن آنان حاضر باشید. پس راه باز کنید و کار این مرد بزرگ را با یزید به خودشان وا گذارید؛ زیرا قسم می خورم که او از شما بدون کشتن حسین هم راضی می شود. سخن که به این پایه محکم رسید، جز مداخله اراذل و اوباش کار را آشفته نمی کند، از این جهت شمر مداخله کرد و هیمنت این سخن استوار را از خاطر سپاه جنگجو درهم شکست. شمر تیری به جانب زهیر انداخت و گفت: ساکت شو! خدا نفست را بگیرد، ما را به پُر گویی خویش خسته کردی. زهیر جهت سخن خود را گرداند و در پاسخ شمر گفت: ای کرّه شتر که تا چشم باز کرده ای پدری برای خود جز آن چهار پا که به عقب بول می کرد ندیده ای! با تو من سخنی ندارم، تو بیش از یک حیوان زبان بسته ای نیستی، به خدا سوگند گمان نمی کنم که از کتاب

خدا دو آیه را درست و پابرجا بدانی و یا بخوانی، بشارت و نویدت بدهم به رسوایی روز قیامت و شکنجه های دردناکش. شمر در جواب گفت: خدا تو را و صاحب را پس از یک ساعت دیگر خواهد کشت. زهیر گفت: مرا از مرگ می ترسانی؟ به خدایم سوگند که مردن به همراه او و در رکاب وی را گواراتر و محبوب تر دارم از زندگانی جاوید به همراه شما. پس از آن رو به مردم کرد و گفت: ای مردم! این دیوانه وش گستاخ و همراهانش شما را از دین و آیینتان گول زنند؛ زیرا واللّٰه به شفاعت محمّد نخواهند رسید آن مردمی که خون ذرّیه و اهل بیتش را بریزند. ابن شهر آشوب در کتاب مناقب می گوید: حسین (علیه السلام) بر سر کشته زهیر آمد و بالای سرش ایستاد، و گفت: «خداوند تو را از ما دور نکند و کشندگان را لعنت کند آن چنان که آنان را مسخ کند، مانند دور افتادگانی که خداوند آن ها را به صورت میمون و خوک مسخ کرده!» در کلام زهیر و مولایش ملاحظه شد که از آن سی هزار نفر تعبیر به گستاخ، گول خورده، دیوانه، کزّه شتر، سوء استفاده چی و میمون و خوک شده، و این است معنای گروه زمینی، ولی زمینینی که در طول تاریخ در مرحله مادّیگری و دنائت و پستی نمونه نداشتند در حدّی که باید از آنان به عنوان زمینیان بی بدیل یاد شود! (۱) زنی زانیه مادر زیاد ابن ابی سفیان.

مکاشفه حضرت حسین در رابطه با آسمانیان و زمینیان

مکاشفه حضرت حسین در رابطه با آسمانیان و زمینیان دیده حقّ بین حضرت حسین (علیه السلام) در مکاشفه ای در سحرگاه شب عاشورا حقیقت این دو گروه متضاد را مشاهده کرد، و بر اساس مکاشفه آن حضرت از گروه حقّ، تعبیر به گروه آسمانی، عرشی و ملکوتی، و از گروه باطل به عنوان زمینی یاد شده است: حضرت حسین (علیه السلام) را در سحرگاه شب عاشورا خواب فرا گرفت، چون بیدار شد فرمود: «سگ هایی را دیدم که بر من حمله و روند، در میان آن ها سگ چند رنگی بود که شدیدتر بر من تاخت. گمانم آن است که آن که مرا می کشد و خونم را می ریزد، پیکرش پیس باشد!! و پیکر شمر چنین بود. سپس جدّم رسول خدا را در خواب دیدم که به من فرمود: فرزندم! تو شهید آل محمّد هستی. سماواتیان و آسمانیان دیدار ترا به یک دیگر مژده می دهند، فردا افطار تو نزد من خواهد بود، شتاب کن و زود بیا، درنگ روا مدار (۱) ...» حسین (علیه السلام) فرمان جدّش را اطاعت کرد، درنگی نکرد و شبی نگذشت که به سوی نیای بزرگوار شتافت. دو مکاشفه بود و دو نمایش حقیقت. مکاشفه نخستین، پرده را برداشت و حقیقت دشمنان حسین را برملا کرد، سگان درّنده ای که پیشرو آن ها سگی متعفن و پیس بود، سگی که درونش بر برونش اثر گذارده و او را مجموعه ای از لکه های ننگ نشان می داد. سگ درّنده، سمبل ظلم و بیدادگری است، سمبل تعدّی و تجاوز و ستمگری است. سگ درّنده، بجز آکنده کردن شکم از گوشت و پوست و استخوان ضعیفان، کاری دیگر از وی ساخته نیست. اگر بخواهند مجسمه ای از ظلم بسازند، شایسته تر از سگ درّنده نمونه ای بهتر و برتر یافت نمی شود؛ به ویژه اگر مجموعه ای از لکه های چرکین ننگ باشد. دوّمین مکاشفه، نمایش دوستان حضرت حسین (علیه السلام) و نشان دهنده راه او و تقدیرنامه ای از مقام مقدّس حضرت حقّ است، که به وسیله پیامبرش برای حسین فرستاده شده است. چنین کسی شایسته است که آسمانیان، سماواتیان و ملکوتیان اشتیاق زیارتش را داشته باشند. سطح فکر زمینی ها، پایین تر از آن است که حسین را بشناسند، زمینی حسین را به قتل می رساند، آسمانی حسین را بالای سر جا می دهد. هنگامه کربلا، نبرد میان زمینی و آسمانی بود، حسین رهبر آسمانیان! سپاه حسین همه آسمانی و پرواز آن ها به سوی آسمان ها بود. کربلا، دروازه و راه بهشت شد، و کاروان کربلایی به رهبری حسین بهشتی شد. یزید، رهبر زمینی ها بود، همه را با خود به زیر زمین برد و به درون دوزخ جای داد، و کربلا برای آن ها دروازه جهنم و بدبختی در دو جهان بود. قرآن، برای مردم با ایمان شفا است و رحمت، و برای ظالمین دمار و خسارت، و کربلا یکی از مظاهر قرآن است. حسین، رهبر آسمانیان بوده و هست، و کسی که راه حسین را ببیند به آسمان خواهد رفت، به بالاتر و بالاتر، تا برسد به جایی که در وهم نیاید و حقیقتش از تصوّرش برتر باشد، زیباتر باشد، شیرین تر باشد. (۲). (۱) مقتل خوارزمی: ۱ / ۲۵۱؛ بحار

الأنوار: ۴۵ / ۳، باب ۳۷. (۲) پیشوای شهیدان مرحوم آیت الله صدر: ۱۹۵، با کمی تغییر.

دیدگاه امیرالمؤمنین در رابطه با آسمانیان و زمینیان

دیدگاه امیرالمؤمنین در رابطه با آسمانیان و زمینیان حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) در قسمتی از خطبه ۱۳۳ نهج البلاغه به جهل و کور دلی زمینیان که عامل شقاوت و بدبختی آنان در گذرگاه حیات و علت عذاب ابدی آخرت برای آن هاست، اشاره می کند، و به بینایی و بصیرت آسمانیان که معلول توجه آن ها به نبوت و امامت و دقت در آیات کتاب الهی و عاملی برای سعادت دنیا و آخرت آنان است آگاهی می دهد. وَأَمَّا الدُّنْيَا مُتَّهَىٰ بِصَيْرِ الْأَعْمَىٰ، لَا يَبْصِرُ مِمَّا وَّرَاءَهَا شَيْئًا، وَالْبَصِيرُ يَنْفُذُهَا بِصَيْرَةٍ، وَيَعْلَمُ أَنَّ الدَّارَ وَّرَاءَهَا، فَالْبَصِيرُ مِنْهَا شَاخِصٌ، وَالْأَعْمَىٰ إِلَيْهَا شَاخِصٌ، وَالْبَصِيرُ مِنْهَا مُتَزَوِّدٌ، وَالْأَعْمَىٰ لَهَا مُتَزَوِّدٌ و غیر این نیست که دنیا «مجموعه امور مادی و ظاهری» دیدگاه نهایی انسان کوردل است، او «از دیدن غیر دنیا محجور، و» بعد از آن و بالاتر از آن را نمی بیند، ولی انسان بینا و با بصیرت «و آن که دلش بنور معرفت روشن است»، نگاهش از دنیا به باطن و اعماق آن نفوذ نموده، «و بعد از این امور مادی بالاتر و برتر از آن را می بیند» و میدانند که آرامگاه و قرارگاه ابدی در ورای این جهان است، پس بینا از دنیا به آخرت سفر می کند و نابینا به سوی دنیای محض در حرکت است، و بینا «برای حیات ابد» از دنیا توشه بر می گیرد، و نابینا برای دنیای فانی و زودگذر توشه فراهم می نماید. وجود آدمی با آن همه استعدادها و عظمت ها که در امتداد تاریخ از خود نشان داده، و ادیان الهی آن ها را اثبات، و حکما و دانشمندان آن ها را توضیح داده اند، نمی تواند سر از این خاکدان بیرون بیاورد، و مقداری از مواد پاکیزه طبیعت را به مدفوع تبدیل نموده، و مقداری البسه بیوشد و معادن و سرمایه های زمین را مستهلک بسازد، و لحظاتی بخندد و لحظاتی بگریزد، و ساعت هایی شادان و ساعت های دیگر اندوهگین گردد، روزی پیروز و روزی دیگر با شکست مواجه شود، و سپس یک یا چند عدد مانند خود، موجوداتی بی هدف را روی این کره خاکی برای کشتن و کشته شدن و بردگی به هوا و لذت رها کند، و سپس اعضای کالبد بدن خود را با آن همه استعدادها و امکانات بدون بهره برداری از آن ها به عالم طبیعت که از آن گرفته بود، به خود همین عالم تحویل بدهد و برود!! با این تفاوت که موقع سر بر آوردن از عالم طبیعت به وسیله فعالیت های مثبت و شکوفایی قوانین هستی وارد عرصه زندگی می شود، و موقع رفتن، همه اجزای موجودیت خود را بدون اختیار و دو دستی تقدیم مار و مور و سایر حشرات زمینی می نماید، و در بعضی جوامع همان اجزا را طعمه آتش می نمایند که به خطای وجود خود پی ببرد، بعد از این هرگز به فکر شکوفایی وجودی نیفتد، نه! هرگز حقیقت چنین نیست که کامل به حرکت بیفتد و در پایان کار، در بدترین سراشیب پستی ها سقوط کند! (۱). ولی زمینیان چنین تصوّر نابجا و خطرناکی دارند که بر مبنای آن تصوّر، زندگی می کنند و سپس به اسفل سافلین سرنگون می شوند. اما آسمانیان که از بینایی و خرد بهره مندند، از واقعیات این دنیا و سالیلی برای پرواز به رشد و کمال خود اتّخاذ می کنند، و مطلوب ترین و محبوب ترین واقعیات دنیا را بهترین وسیله برای پرواز تلقی می نمایند. زمینیان، خودبین و آسمانیان، خداین هستند. مادّیگران جز شکم و شهوات نمی بینند و ملکوتیان غیر حقّ مشاهده نمی نمایند. زمینیان فقط در جستجوی عناصر مادی هستند، و عرشیان در تعقیب رضای دوست. کوردلان، فدای ابزار مادی می گردند، و فرشته خویان، فانی در حضرت یار. زمینیان، مرده متحرّک و منبع رذایل و خباثت، و آسمانیان، زنده و جاوید و آینه اسما و صفات حقّند. آسمانیان، آزاد از هوا و هوس، و زمینیان اسیر امیال و شهوتند. عرشیان فرش نشین با تمام وجودشان سراینده حقیقت، و زمینیان کوردل، زمزمه کنندگان وهم و خیالند. آسمانیان، خانه تن را با کار و کوشش در راه خدا و جهاد فی سبیل الله و عمل صالح به ویرانی می برند، تا کاشانه دل، آباد شود و مرغ ملکوتی روح از این قفس خاکی به کوی محبوب به پرواز آید؛ چنان چه حسین (علیه السلام) و یاران باوفایش به تمام معنی این راه را طی کردند و در ساعات عرشی عاشورا، آینه تن شکستند تا جز محبوب، احدی در میانه نماند. حکیم الهی قمشه ای در این زمینه بر اساس معارف اسلامی به صورت نظم از آخرین لحظات

پیشوای عاشقان خبر می دهد: ای دل و دلدار و دل آرای من بر رخ تو چشم تماشای من در رخت ای شاهد زیبای من شمع صفت سوخت سراپای من ای سر من در هوس روی تو بر سر نی رهسپر کوی تو گر آرنی گوی به طور آدمم خواستیم تا به حضور آدمم بالله اگر تشنه ام آبم تویی بحر من و موج و حبابم تویی تشنه به معراج شهود آدمم بر لب دریای وجود آدمم آینه بشکست و رخ یار ماند ای عجب این دل شد و دلدار ماند نقش بشد جلوه نقاش شد سر هو الله ز من فاش شد آری، این هفتاد و دو نفر صبغه حق به خود زدند و عاقبت، حق شدند، خانه گل بگذاشتند و صاحب دل شدند، بر مرگ خندیدند و حیات جاوید یافتند. حجاب نفس به یک سو زدند و در نتیجه صاحب نفس مطمئن و راضیه و مرضیه شدند؛ زیرا وقتی هواهای نفسانی در کار نباشد طغیان معنا ندارد، وقتی حجاب امیال و غرایز بی در و پیکر نفسانی در صحنه نباشد دیدن غیر حق در کار نخواهد بود، زمانی که حکومت نفس در میان نباشد از بندگی شکم و شهوت اثری نخواهد بود. عاشقان کوی دوست از بدن و شکم و شهوت و کسب و کار و زن و فرزند برخوردار بودند، ولی برخوردار آنان با آن همه امور، برخورداری صد در صد الهی، اخلاقی، عرشی و ملکوتی بود. آنان، از این مجموعه برای تأمین قدرت و قوت، جهت سلوک الی الله و پرواز به کوی محبوب استفاده می کردند. آنان، دچار حجاب نیت، و پرده غرور، و گرفتار وساوس و هواجس نفس، و اسیر بند شیطان و شیطنت نبودند. و خلاصه از هر چه دشمنان حق به آن آلوده بودند، پاک و دارای باطنی روشن و ضمیری منور و وجودشان برای همه جهانیان اسوه حسنه و سرمشق الهی بود. این بود منش حسین (علیه السلام) و یاران او، و آن بود کیش یزید و متابعان بدبخت و سیه روز او. بیاییم به اخلاق و عمل حسین (علیه السلام) و یاران باوفایش آراسته شویم، و از روش دشمنان حسین (علیه السلام)، تا جان در بدن داریم پرهیزیم، که حسین (علیه السلام) منبع تمام حسنات و فیوضات و برکات، و یزید انبان تمام خباث و رذایل و پستی هاست. به این حقیقت غیر قابل تردید توجه کنید که: آراستن وجود به اخلاق حسین (علیه السلام) و یارانش کاری است صد در صد شدنی، و به دور نگاه داشتن عرصه گاه حیات از رنگ یزید، امری است قابل تحقق، که سستی در آراستن و تنبلی در پیراستن ابداً در پیشگاه حق به عنوان عذر، قابل قبول نیست. ما پس از حادثه باعظمت کربلا، چهره های زیادی را می توانیم پی بگیریم که در رفتار و کردار، اخلاق و پندار و عمل و اطوار، دنباله رو کاروان نور شدند، و این انقلاب حال و احوال، معلول همت بلند و اراده والای آنان بود. و عده زیادی را خیر داریم که به دنبال تاریکی و ظلمت رفتند و عمله ظلم و ستم، و خادم شهوات یزید زمان خود شدند، و این از جهل و غرور و سستی آنان نسبت به حق و ضعف اراده ایشان در جهت حقیقت بود. حضرت حسین (علیه السلام) اعلام فرمود که: در همه شؤون حیات من، برای شما سرمشق هست. این مردمان هر دوره اند که باید با بکارگیری استعدادهای خدادادی، حیات و زندگی خود را با حیات الهی و عرشی و آسمانی حسین (علیه السلام) هماهنگ کنند، چنان که یاران بی نظیر او خود را با آن منبع خیر هماهنگ کردند، که ایجاد این هماهنگی کار دشواری نیست. (۱) شرح نهج البلاغه جعفری: ۲۳ / ۲۲۸.

چهره ای برجسته از گروه حسینیان

چهره ای برجسته از گروه حسینیان از جمله کسانی که با عشق و علاقه و با بصیرت و معرفت، همراه و همراز کاروان نور در زمان خود شد و آثاری برجسته و معنوی از خود به یادگار گذاشت، مرحوم آخوند ملا محمد کاشی (رحمه الله) است. شخصیت هایی بزرگ، و مردانی سترک، هم چون آیت الله شهید مدرس، حاج شیخ مرتضی طالقانی، حاج آقا رحیم ارباب، آیت الله سید جمال الدین گلپایگانی، آیت الله العظمی حاج آقا حسین بروجردی (رحمهم الله)، از دست پروردهای مرحوم آخوند کاشی بودند. سیدی کریم النفس و عالمی فرزانه برای این بنده در شهر اصفهان از قول استادش حاج آقا رحیم ارباب قطعاتی ناب از حیات آخوند کاشی را نقل کرد که مرحوم ارباب به خاطر رفت و آمد زیادش با آخوند، شاهد قسمتی از آن قطعات بود. آخوند که بیش از هفتاد سال غوطهور در علم و معرفت، تدریس و تعلیم، حال و مناجات و زهد و تقوا بود تمام مدت زندگی را در حجره ای متوسط

در مدرسه صدر اصفهان گذراند. او دارای روحی آزاد و سرشار از مناعت طبع و قناعت نفس بود. در تنگدستی و گاهی تهیدستی بسر می برد. معاش روز مره اش به سختی تأمین می شد، ولی از نظر معنی و معنویت دریایی پر جوش و خروش بود. نفس و دمی عیسوی داشت که توانست آن چنان بزرگانی را تحویل جامعه دهد. پول و ثروت نداشت و دستش از مال و مکتب خالی بود، ولی شعاع فیوضات و برکات وجودش عجیب و غریب می نمود. او در طول عمر نورانش تحت تأثیر هوا و هوس و شکم و شهوت قرار نگرفت. امکان ازدواج برایش فراهم نیامد، ولی هجوم طوفان آمال و آرزو و تندباد شهوات، در برابر اراده الهی و اخلاق انسانی او شکست خورد. غذایش هفته ای یک بار آبگوشت، و دیگر روزها نان خالی، نان و پنیر، نان و آب و یا نان و سبزی بود. در کارهای شخصی از کسی کمک نمی گرفت، و اجازه کمک هم به کسی نمی داد. در برابر حوادث خم به ابرو نیاورد، و از علم و عمل و زهد و تقوا تا لحظه آخر حیات دست برنداشت. از نعمت های الهی تا جایی که سر سفره اش قرار می گرفت به طور مطلوب و شایسته استفاده می کرد، تا جایی که در پاک کردن سبزی خوردن و سواس به خرج می داد، که مبادا پُر سبزی قابل استفاده ای از نظر دور بماند. می گفت: این پُر سبزی، هزاران فرسخ راه پر پیچ طبیعت را طی کرده تا به انسان برسد. و از انسان به وسیله عبادت، به حقّ نائل گردد!! طلبه تازه واردی به وقت سحر برای نماز شب برخاست، گویی از تمام در و دیوار مدرسه صدای سبوح قدوس رب الملائکة و الروح به گوشش خورد. از هوش رفت. صبح به محضر آخوند داستان آن ساعت خوش را عرضه داشت، در حالی که نمی دانست آن ذکر نورانی که از در و دیوار به گوش می رسید، هماهنگی عناصر با ذکر و ورد سحر آخوند بود. آخوند کاشی به او فرمود: تسییح موجودات جای تعجب ندارد، عجب از گوش تو است که این صدای ملکوتی را از در و دیوار شنیدی! این است میوه شیرین حسینی شدن، و ثمره خوشگوار ایمان واقعی، و اخلاق الهی و عمل صالح که هر کس حسینی مسلک شود آسمانی شده، و هر کس روی از این کوی بگرداند زمینی می شود، و هم چون کرم میان لجن می لولد تا بمیرد. ... حَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكُمْ هُوَ الْخُسَيْرَانُ الْمُبِينُ (۱). دنیا و آخرت را از دست داده اند، و این است همان زیان آشکار. اگر حسینی نیستیم، تا مرگ ما فرا نرسیده، و فرصت در دست است همچون حرّ بن یزید، زهیر بن قین، وهب بن عبدالله، ابوالحتوف بن حرث و سعد بن حرث، خود را به این حقیقت برسانیم، و مشام جان از بوی آن کوی معطر نماییم. صفات کبریایی را ز مردان خدا آموز ز مردان خدا اوصاف ذات کبریا آموز ز سربازی، سرافرازی بود آزاد مردان را سرافرازی و سربازی ز شاه کربلا آموز حسین آسا به دفع فتنه بیگانگان برخیز شعار آشنایی با خدا از آشنا آموز بیا در مکتب اسلام و بشنو درس قرآن را مروّت، عاطفت، آزادگی، احسان، وفا آموز چو نام شیر مردان خدا را بر زبان آری نخستین بار آیین ادب را از نو آموز اصحاب و یاران حضرت حسین (علیه السلام) - چنان که در زیاراتشان آمده - اولیای حقّ و اصفیای حضرت ربوبیت اند، که این دو مقام و دو مرتبه از طریق حسینی شدن، نصیب آن اسوه های فضیلت و کرامت شد. به این کاروان که کاروان نور است پیوندیم، مسافر این کوی باشیم، تا از این سفر بهره های ابدی کسب کنیم، و به مقصد اعلی و خلاصه لقای حقّ و وصال دوست برسیم، که سفر اگر جز این باشد، سفر به سوی پوچی و حرکت به سوی سراب است. وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعِهِ يُخْشَبُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ - أَوْ كَطُّلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّي يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ (۲). و کافران اعمالشان مانند سرابی در بیابانی مسطح و صاف است که تشنه آن را (از دور) آب می پندارد، تا وقتی که به آن رسد آن را چیزی نیابد، و خدا را نزد اعمالش می یابد که حسابش را کامل و تمام می دهد، و خدا حسابرسی سریع است - یا (اعمالشان) مانند تاریکی هایی است در دریایی بسیار عمیق که همواره موجی آن را می پوشاند، و بالای آن موجی دیگر است، و بر فراز آن ابری است، تاریکی هایی است برخی بالای برخی دیگر؛ (مبتلای این امواج و تاریکی ها) هر گاه دستش را بیرون آورد، بعید است آن را ببیند. و کسی که خدا نوری برای او قرار نداده است، برای او هیچ نوری نیست. پیمودن راه حسین (علیه السلام) و قرار گرفتن در عرصه گاه نور، جز با گسستن زنجیر علایق غلط، و رفع وابستگی به نفس

امیره، و خالی شدن از منیت و آزاد شدن از شهوات حیوانی میسر نیست. عامل تیره روزی آنان که در کربلا- اولیای حق را در محاصره قرار دادند، و آنان را به فجیع ترین وضع به قتل رساندند، انتخاب حیات فانی دنیا و زندگی زودگذر، بر حیات جاوید و ابدی آخرت بود، که این انتخاب، معلول هوای نفس و افتادن در گرداب شهوات و غفلت از حق و حقیقت بود. قرآن مجید به زیباترین صورت وضع این حیوانات وحشی را به تصویر کشیده است. ... وَلَٰكِنَّ مَن شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ - ذَلِكُمْ أَشْرَجُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْأٰخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ - أُولَٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَسَمِعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ - لَا جْرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْأٰخِرَةِ هُمْ الْخَاسِرُونَ (۳). ولی آنان که سینه برای پذیرفتن کفر گشاده اند، خشمی سخت از سوی خدا بر آنان است و آنان را عذابی بزرگ خواهد بود - این (خشم و عذاب بزرگ) به سبب آن است که زندگی دنیا (ی زودگذر) را بر آخرت ترجیح دادند، و مسلماً خدا مردم کفر پیشه را هدایت نمی کند - اینان کسانی هستند که خدا بر دل و گوش و چشمشان مهر (شقاوت) زده، و اینان بی خبران واقعی اند - ثابت و یقینی است که آنان در آخرت زیانکارند. خسارت آنان در آخرت، محبوب بودنشان از رحمت و عنایت حق، و محروم بودنشان از شفاعت اولیا، و دور ماندنشان از بهشت عبر سرشت، و معذب بودنشان به عذاب ابد الهی است. در هر صورت زمینیان، آن مردم تیره روز و بدبختی هستند که از ذکر حق - قرآن و چهارده معصوم (علیهم السلام) - اعراض نمودند، که این سرپیچی دامن آنان را به انواع آلودگی ها و پلیدی ها ملوث نموده، و از آن غافلان بی خرد، مردمی ظالم، ستمکار، غاصب حق، متجاوز و غارتگر بوجود آورد. آیات سوره مبارکه طه، هم چون روز روشن، وضع آنان را نشان داده است. وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى - قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا - قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى - وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْأٰخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى (۴). و هر کس از هدایت من (که سبب یاد نمودن از من در همه امور است) روی بگرداند، برای او زندگی تنگ (و سختی) خواهد بود، و روز قیامت او را نابینا محسور می کنیم - می گوید: پروردگارا! برای چه مرا نابینا محسور کردی، در حالی که (در دنیا) بینا بودم؟ - (خدا) می گوید: همین گونه که آیات ما برای تو آمد و آنها را فراموش کردی این چنین امروز فراموش می شوی. - و کسی را که (از هدایت حق) تجاوز کرده و به آیات پروردگارش ایمان نیاورده، این گونه کیفر می دهیم، و بی تردید عذاب آخرت سخت تر و پایدارتر است. (۱) حج (۲۲): ۱۱. (۲) نور (۲۴): ۳۹ - ۴۰. (۳) نحل (۱۶): ۱۰۶ - ۱۰۹. (۴) طه (۲۴): ۱۲۴ - ۱۲۷.

بی نهایت بزرگ، بی نهایت کوچک

بی نهایت بزرگ، بی نهایت کوچک اگر در تعریف یاران پاکباز سرور شهیدان، جمله بی نهایت بزرگ را بکار ببریم، عین حقیقت را گفته ایم، و اگر در باز شناساندن دد منشانی که به آن چهره های الهی و پاسداران حریم قرآن مجید حملهور شدند، و بدن ملکوتی آنان را در این سیاره خاکی به خاک و خون کشیدند، تعبیر به بی نهایت کوچک کنیم، سخنی به گزاف نگفته ایم. آن ملکوتیان، چون به مقام لقای حق، وصال محبوب و عرصه گاه فنای فی الله و بقای بالله رسیدند، و جز حق از وجودشان باقی نماند بی نهایت بزرگند. و ناسوتیان، چون چراغ فطرت در باطنشان خاموش شد، و قاضی وجدانشان به دهان مرگ افتاد، و دین و ایمان به شرابخوار و سگ باز و کافری چون یزید فروختند و به تعبیر قرآن مجید دنیای دنی و پست را بر آخرت عالی و باقی اختیار کردند، دست به عملی آلودند که در تاریخ هستی بی سابقه بود، و دلی از امامان و اولیا و پاکان سوزاندند که تا قیامت درد آن التیام پذیر نیست، بی نهایت کوچک شدند. رسول بزرگوار اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) درباره آن انسان های ملکوتی، و آزادگان از قید ما سوی الله، و عرشیان برتر از فرشتگان، و افتخار سماواتیان، و الگوی فرش نشینان، در خطابی به عصمت کبری، مصداق اتم فضیلت و تقوا، و منبع کرامت و صفا حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) فرمود: وَهُوَ يَوْمَئِذٍ فِي عَضْبَةِ كَانَتْهُمْ نُجُومُ السَّمَاءِ يَتَهَادُونَ إِلَى

الْقَتْلِ وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى مُعَسِّ كَرِهِمِ وَآلِي مَوْضِعِ رِحَالِهِمْ وَتُزِيَّتِهِمْ (۱). حسین من در آن روز در جمع گروهی غیرتمند پابرجاست، آن عاشقان وارسته، و عارفان از جان رسته، در کنار خورشید وجود حسینم گویی ستارگان آسمانند، در فداکاری و جان باختن در راه حق، و هدیه کردن هستی خویش در مقابل امام و رهبرشان بر یک دیگر پیشی می گیرند، و برای دست یافتن به شهادت، با هم دیگر مسابقه می دهند، گویی هم اکنون من لشکرگاه آنان و جای بنه و تربتشان را مشاهده می کنم. اصحاب سرور شهیدان، گروهی بودند که جسم و بدن را از طریق طاعت و عبادت به مملکت عشق و معنویت بردند، و آن چنان این عنصر مادی را در بوته محبت حق، و آتش بندگی مولا - گذاختند که غیر یار، دیاری در دیار هستی آنان نماند. آن مرغان باغ ملکوت، و اختران ملک لاهوت، و عرشیان جلوه کرده در ناسوت، همراه محبوبشان در کمتر از نصف روز، با قلبی پرشور و سوز به حریم قرب معشوق راه یافتند، و در بهشت لقا جای گرفتند، و به تمام عقلای عالم، و منصفان تاریخ، و آگاهان روشن ضمیر ثابت کردند که بی نهایت بزرگند. دشمن دین باخته، گروه مادّیگر، اسیران خاک ناقابل، غفلت زدگان شعور از دست داده، بی خبران بی خرد، دنیا زدگان وامانده، میمون صفتان گول خورده، اسیران کمند شیطان، زندانیان هوای نفس، افتادگان در دریای سیه بختی، تبه روزگاران بیچاره، طعمه های لهیب آتش بد فرجامی دنیا و آخرت، انتخاب کنندگان حزب اموی بر اهل بیت پاک و معصوم پیامبر (علیهم السلام)، تحلیل برندگان استعدادهای انسانی، حمله کنندگان به حریم اخلاق، کارمندان دولت طاغوت، حمالان شهوات پسر زیاد بی مادر، نخبگان شرارت و فساد، در پیشگاه هستی ثابت کردند که بی نهایت کوچکنند. این حسین عزیز است که با بصیرت و علم و دانش سرشار خود، در حالی که به مقام عصمت، کرامت داده، و حریم انسانیت را مفتخر فرموده، و به آبرو، آبرو داده، و بر رخسار آدمیت نشان اصالت نصب کرده، درباره آن پاک سرشت ها و نیک نهادها با صدایی رسا در شب عاشورا فرمود: فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي (۲). من وفادارتر و بهتر از یاران خود، در همه هستی خبر ندارم. که این خبر ندارم عین علم و آگاهی است نه رشته ای از بی خبری، یعنی: چون مانند اینان در عرصه گاه حیات وجود خارجی ندارد، پس خبری نمی توان گرفت. نه این که هستند و من خبر ندارم، و هستند و من نمی شناسم. چون وجود عینی ندارند و نیستند خبر نمی توان گرفت، که لا أَعْلَمُ به این معناست که چون نمونه اینان نیست لا-أَعْلَمُ، اگر بود و از آنان خبر نداشتم أَعْلَمُ بود، ولی همانند اینان نیست که می گویم لا-أَعْلَمُ. «اگر گفته فیلسوف درباره «قوه و ماده» که گوید: هر ذره عبارتست از قوه های نامتناهی که مانند انجماد آب، یخ بسته شده است، و اگر بتوان آن ذره را بشکنیم همان قوای غیر متناهی را استخراج خواهیم کرد و مورد استفاده قرار خواهیم داد، اغراق به نظر آید، چون جسم و جسمانیات متناهی التأثير و التاثر است. ولی این حقیقت درباره جان و روان که قوای خود را در پیکر انسان تمرکز داده و فوج فوج بیرون همی فرستد، اغراق نیست، به خصوص در رابطه با اصحاب سرور شهیدان بدون کمترین شک و تردید قابل تصدیق است، که اینان از آثار عظمت، مالا مالند، و از گریبان فعالیت آنان منطق هایی ابرازاتی پر از عاطفه و پر از حماسه، پر از رشادت و پر از تسلیت، با لطافت می جوشد و مانند آب روان، دریاوار در بستر تاریخ روی هم می غلظد» (۳) و پایان هم نمی پذیرد، اگر این معنای بی نهایت بزرگ نیست پس معنای بی نهایت بزرگ چیست؟ از بنیه این شاخصان اصالت، و دریای کرامت، و حریم عظمت، آزادی ضبط نفس، حکومت بر نفس، شجاعت، قانون، محبت، صلابت، لطف و دلسوزی، قهرمانی و رزم آوری، خودداری و خود نباختن در منطقه قدرت امویان آلوده و بد طینت، و خود باختن در برابر حضرت حسین (علیه السلام) مرد حقیقت و فضیلت به حد کامل و سرشار توأمأ بیرون می ریزد. این همه حقایق در دنیای روان و جان این غیرتمندان نشان دهنده این واقعیت قطعی است که: اینان در خوبی و وفاداری نمونه ندارند، و در مرحله ایمان و اخلاق و شخصیت و عظمت و شرافت و عشق و محبت، بی نهایت بزرگند. و آنان که قدر این ملکوتیان با رفعت را نشناختند، و در برابر آن رجال الهی چون سنگ ها به پارس کردن پرداختند، و دست به قتل آنان زدند، و حرم عصمت آنان را به اسارت بردند، و برای ارضای هوای نفس یزید و ابن زیاد خود را به شیطان فروختند، بی شک و تردید بی نهایت کوچکنند. اینان، اعتبار و شخصیت از کسی وام نگرفتند، و با بستن

خود به دیگری کسب مقام نکردند، بلکه در سایه قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) از تشخیص صحیح برخوردار شدند، و به راه و چاه، بصیرت پیدا کردند، و حق و باطل را از هم باز شناختند، و با قوه اراده و نیروی همت به میدان آوردند، و تشخیص بر حق خود را ملاک حرکت و عمل قرار دادند، و در آن طوفان سهمگین فکری و اجتماعی و سیاسی - که پسر هند جگر خوار و عمرو عاص حيله گر و دین فروختگان پست فطرت بر جامعه تحمیل کرده بودند - به راه درست و صراط صحیح رفتند، و از وجود حضرت حسین (علیه السلام) قدردانی کرده پروانه وار به دور شمع وجودش گرد آمدند، و جان را در راه خدا به محضر الهی و عرشی او هدیه کردند، و کلاسی ابدی برای درس گیری جن و انس با شهادت و فداکاری خود برپا نمودند. پیامبر عزیز (صلی الله علیه و آله)، به شهیدان کوی جگر گوشه اش حضرت حسین (علیه السلام) می‌بالد آنجا که می‌فرماید: *يَزْتَجِلُّ إِلَى أَرْضِ مَقْتَلِهِ وَمَصْرَعِهِ أَرْضٌ كَرْبٌ وَبَلَاءٌ تَنْصُرُهُ عِصَابَةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، أَوْلَيْكَ سَادَةٌ شُهَدَاءِ أُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ (۴)*. حسین من پس از آوارگی به سرزمین قتلگاه و آرامگاه خود زمین کربلا کوچ می‌کند. در آنجا گروهی فداکار از غیرتمندان مسلمین به او یاری می‌دهند، اینان به روز قیامت سروران شهدای امت من هستند. ملاحظه می‌کنید که: رسول با عظمت اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) اینان را مافوق همه شهیدان قلمداد کرده است، شهیدانی که خود مافوق همه امتند؛ چرا که خیری بالاتر از شهادت نیست، و شهیدان کوی اسلام از تمام مؤمنان و مسلمانان برترند، و شهدای کربلا از همه شهیدان بالاتر و بهترند، و معنای بی‌نهایت بزرگ جز این نیست. (۱) بحار الأنوار: ۴۴ / ۲۶۴. (۲) بحار الأنوار: ۴۴ / ۳۹۲. (۳) عنصر شجاعت: ۲۶. (۴) عنصر شجاعت: ۸ / ۱.

شهیدان منحصر

شهیدان منحصر اهل منطق و اصول می‌گویند: تعریف باید جامع افراد و مانع اغیار باشد و گرنه تعریف ناقص است و نمی‌تواند هویت تعریف شده را آن چنان که هست نشان دهد. تعریف جامع و مانع نسبت به شهیدان کوی حسین این است که: اگر هر کدام از آنان را از جایگاه مخصوص خود برداریم، در تمام عالم هستی کسی را نمی‌یابیم که جای او بگذاریم. اینان هر یک در موضع خاص خود منحصر به فردند، فرد دیگری در بستر تاریخ همانندشان نیست تا در شخصیت و کرامت جایگزین آنان شود. عباس، زهیر، حبیب، مسلم، بریر، حر، سعید، و... هر یک منحصر به فردند. خلیفه و جانشین و مثل و مانند ندارند، و شبه و نظیر برای آنان پیدا نمی‌شود. این معنی را عموم مسلمانان از قرائت سوره توحید در نمازهای واجب و مستحب درباره حضرت حق یافته اند که: *(وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ)*. برای حضرت حق کفوی نیست و شبیه و مانندی نمی‌باشد. احدی از موجودات هستی را در برابر او شأنی نیست تا چه رسد که شبیه او یا به جای او باشند. یاران باوفا و نیکوکار حضرت حسین (علیه السلام)، که صبغه الهی دارند گویی همین معنا را - بی کفو بودن - از محبوبشان، در آسمان وجود خود طلوع داده اند، تا جایی که مولای عالم و آگاه و با بصیرتشان در حق آنان فرمود: *فَاتَى لَا أَعْلَمُ أَضِحَابًا أَوْفَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَضْحَابِي (۱)*. *لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ (۲)*. (۱) را از افق وجود خود ظاهر کردند، تا به همه انسان‌ها بفهمانند که: استعداد و نیرو و قدرت و قوت آدمی در حدی است که می‌تواند در معرفت و بینش و اخلاق و عمل و ایمان و فضیلت بی شبه و مثل گردد! بر کمی عده آنان باکی نیست که هر کدامشان جهانی بی نهایت، و عظمتی بی مثل و مانند بودند. آنان، در ابتدای تکون وجودشان در رحم مادر، یک نقطه جوهری بیش نبودند، ولی با تغذیه پاک از منبع پاک، به خصوص تغذیه معنوی بعد از ولادتشان از عرصه گاه نبوت و قرآن و امامت، تبدیل به شجره طیبه تنومندی شدند که: *.. أَضْمَلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ - تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ (۳)*. .. ریشه اش استوار و پابرجا و شاخه اش در آسمان است - میوه اش را به اجازه پروردگارش در هر زمانی می‌دهد. آنان، در راه آیین از کشته شدن نهراسیدند و برای نیل به شرف، از رنج سفر باک نکردند. آنان، از تساهل و تغافل و آسایش و تنعم و نکبت اخلاق و عمل می‌ترسیدند! دشمنان تیره بختشان، هر یک در برابر خود هزاران جایگزین از دزدگان و وحشیان و دیوان و ددان داشتند؛ زیرا از هر گروهی از موجودات پست و خشن و دزدنده و هار، نمونه ای یا نمونه‌هایی

در وجود خود جمع کرده بودند. آنان، مصداق این آیه بودند: ... لَّهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (۴). آنان را دل هایی است که به وسیله آن (معارف الهی را) در نمی یابند، و چشمانی است که توسط آن (حقایق و نشانه های حق را) نمی بینند، و گوش هایی است که به وسیله آن (سخن خدا و پیامبران را) نمی شنوند، آنان مانند چهارپایانند بلکه گمراه ترند؛ اینانند که بی خبر و غافل (از معارف و آیات خدای) اند. آنان، قلب را از خدا خالی کردند، و به جای آن، یزید - فرزند زن نصرانیه بیابانگرد - را گذاشتند. چشم از تماشای جمال ملکوتیان زمان بستند و به جای آن به تماشای ابن زیاد بی مادر مشغول شدند. گوش از شنیدن حق بستند و به جای آن، اباطیل بنی امیه ملعون را نشخوار کردند. قلبشان برای عشق دروغین و بی مایه طپید. چشمشان از چهره های ناپاک و آلوده پر شد. گوششان منبع مزخرفات و قول زور شد، و در نتیجه از راه انسانیت عقب گرد کرده، به سوی پستی و کوچکی رهسپار شدند، و در این مسیر آن چنان به سرعت تاختند تا به اسفل سافلین رسیدند، و بی نهایت کوچک شدند. به جای این که با دو بال ایمان و عمل حرکت کنند و به مقام قرب حق برسند، با دو پای بدن به حرکت آمدند تا به عمق درکات جهنم وارد شدند! اینان، چون اسب عصّار خانه به دور تنور هوای نفس، چشم و گوش بسته، عمری چرخیدند، و از وجود خود برای حرارت دادن به شهوت یزید و پسر زیاد حرام زاده، روغن چراغ فراهم کردند! ولی یاران حضرت حسین (علیه السلام) عزیز بر اساس آیه شریفه مَنْ كَانَ يَرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ (۵) ... کسی که عزت می خواهد، پس (باید آن را از خدا بخواهد، زیرا) همه عزت ویژه خداست. حقایق پاک (چون عقاید و اندیشه های صحیح) به سوی او بالا می رود و عمل شایسته آن را بالا می برد. با دو بال روح پاک و عمل صالح به سوی معشوق و معبود خود به پرواز در آمدند و به لقای دوست نایل شده، از همه انسان ها تا روز قیامت دعوت کردند که با کاروان آنان که کاروان نور است پیوندند. آنان، در به دست آوردن عزت الهی آن چنان از طالبان عزت مسابقه را بردند که مولای عاشقان، محور عارفان، امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به نقل خرائج رواندی از حضرت باقر العلوم (علیه السلام) در حق آنان فرمود: شُهَدَاءٌ لَا يَسْبِقُهُمْ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ، وَلَا يَلْحَقُهُمْ مَنْ بَعْدَهُمْ شهدایی هستند که گذشتگان از آنان پیشی ندارند، و آیندگان به آنان نمی رسند! آنان، از هر حسابی غیر حق، دل و جان و ظاهر و باطن پاک کردند، تا جایی که امیر مؤمنان (علیه السلام) درباره آنان خطاب به خاک کربلا فرمود: وَاِهًا لَكَ آيَتُهَا التُّزْبَةُ! لِيَحْشُرَنَّ مِنْكَ أَقْوَامٌ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۶). وه! شگفتا از تو ای خاک اسرار آمیز! به روز رستاخیز از بستر تو اقوامی برخیزند که به طور حتم بی حساب وارد بهشت خواهند شد! یاران حضرت حسین (علیه السلام) بر اساس قطعه بسیار مهمی که سرور شهیدان از جدش شنیده بود بنای زندگی را بنا نهادند. إِنَّ اللَّهَ يَجِبُ مَعَالِيَ الْأُمُورِ وَيَكْرَهُ سَفْسَافَهَا (۷). خداوند امور عالی و بلند مرتبت را دوست دارد، و از امور پست و بی ارزش کراهت دارد. آنان، با تمام وجود به امور با ارزش روی آوردند، و در نتیجه فعالیت قلبی و روحی و روانی و اخلاقی و عملی، با همه ارزش ها متحد شدند، و دامن حیات از ننگ آلوده شدن به امور بی ارزش حفظ کردند. ولی دشمنان حق و حقیقت، و حمالان شهوت بنی امیه، و بار کشان بار یزید و ابن زیاد بی مادر از هرچه ارزش بود روی گرداندند، و به هرچه بی ارزش و بی مایه و سست بود دامن زندگی آلوده کردند. یاران امام، غرق در رحمت ابد شدند، و لشگریان یزید، دچار لعنت همیشگی گشتند. آنان، هر کدامشان در پاکی ها و معالی امور منحصر بفرد شدند و اینان در زشتی و پلیدی و آلودگی بی مثل و مانند گشتند! آنان، بر مبنای حدیث قدسی: عَبْدِي أَطْعَنِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مِثْلِي خُدا گونه شدند، و ارتش بنی امیه، حزب شیطان و منبع ناپاکی و جرثومه خطا و فساد گشتند. یاران سالار شهیدان، تبدیل به چراغ روشنی شدند که تا ابد نورش با تندباد هیچ حادثه ای، و وزش هیچ طوفانی خاموش نشود، که نور آن، نور خدا است و نور خدا خاموش شدنی نیست. يَرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۸). می خواهند نور خدا را با دهان هایشان خاموش کنند در حالی که خدا کامل کننده نور خود است، گرچه کافران خوش نداشته باشند. و دوستداران بنی امیه تبدیل به ظلمت کده ای شدند که با هیچ نوری ظلمت آنان زدوده شدنی نیست! وجود اصحاب حضرت حسین

(علیه السلام) رفعت طلب شد، و وجود دشمن، پستی خواه. آنان، با طبیعت رفعت طلبی به حق رسیدند، و اینان با اخلاق پستی طلبی به درکات جهنم پیوستند. ذره ذره کاندرا این ارض و سماست جنس خود را هم چو کاه و کهرباست نوریان مر نوریان را جاذبند ناریان مر ناریان را طالبند مه فشاند نور و سگ عوعو کند هر کسی بر طینت خود می تند یاران امام، مجذوب حق شدند، و یاران یزید، مغلوب شیطان گشتند. یاران امام، متصل به جنت لقا شدند، و حزب هوا، منقطع از رحمت الهی گشتند. آنان، حسین عزیز را اسوه خود قرار دادند، و کوفیان و شامیان تیره بخت، یزید و کردارش را ملاک زندگی گرفتند. یاران حق، شیطان را از معامله با خود برای ابد نا امید کردند، و حمالان باطل تمام راه های نفوذ شیطان را به روی خود گشودند. اصحاب سالار شهیدان، از جان و مال و زن و فرزند و تمام هستی خود، در راه حق گذشتند، و یاران یزید به اسارت مالی اندک، و لذتی حیوانی وش در آمدند. آن نیک اندیشان نیک پندار، تبدیل به گوهری شدند که تنها خداوند غنی می توانست خریدار آنان باشد. إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ (۹) ... یقیناً خدا از مؤمنان جان ها و اموالشان را به بهای آنکه بهشت برای آنان باشد خریده. و آن بد سیرتان دیو منش، مبدل به خر مهره ای شدند که برای ابد بی مشتری ماندند. آنان که در ایمان و عمل بی نمونه بودند، از مرکب علایق پیاده شدند، و از محبس تن بیرون رفتند، تا در جوار رحمت حق قرار گرفتند و مورد پذیرایی محبوب و معبودشان شدند. ولی دشمنان آن ها، اسیر جسم و بدن شدند، و به لجنزار شکم و شهوت نشستند، و تیره بختی ابدی را برای خود خریدند. دشمنان، در مقابل بهای اندک - قطعه ای زمین، سرپناهی محدود، درهم و دیناری معدود، وعده هایی پوچ - خود را فروختند، اما یاران حق خود را با رضا و خوشنودی حق که اکبر از جنت و بهشت قیامت است معامله کردند. دشمنان ایمان و عقیده، در آتش حکومت بنی امیه سوختند، و یاران حضرت حسین (علیه السلام)، ابراهیم وار از آتش بدر آمده تمام ملک و ملکوت را بر خود برد و سلام و تبدیل به گلستان کردند. زن، پول، شهوت، صندلی، مقام، لذت و اعتبار ظاهری، قیمت انسان نیست؛ قیمت و ارزش انسان در جهت روحی، رضای حق، و در جهت جسمی، بهشت عنبر سرشت است. یاران حضرت حسین (علیه السلام) به کمتر از رضای دوست و کمتر از بهشت جاودان خود را فروختند، و محبان بنی امیه، به اندک عنصر از دست رفتنی خود را معامله کردند. حضرت حسین (علیه السلام) و یارانش به حقیقت زمزمه کردند: تَرَكْتُ الْخَلْقَ طُرًا فِي هَوَاكَا در هوای تو هرچه غیر بود ترک کردیم. و عمر سعد و یارانش نخواستند از اندک مال دنیا و مقام پوچ مادی گذشت کنند. پسر سعد بدبخت، در برابر دعوت حضرت حسین (علیه السلام) از او برای رسیدن به سعادت دنیا و آخرت پاسخ داد: اگر ندایت را بشنوم، و صدایت را آویزه گوش کنم، و ریاست بر این لشگر را بگذارم و به یاران تو بپیوندم، خانه ای که به تازگی با سنگ سرخ در کوفه بنا کرده ام به مصادره مأموران پسر زیاد خواهد رفت! شما را به خدای بزرگ ملاحظه کنید که این بی خرد نادان، و این پست فطرت حیوان، خدا و قیامت و پیامبر و قرآن و اهل بیت وحی را با خانه ای گلی که ظاهر آن را با سنگ سرخ زینت داده بود عوض می کند!! اما حضرت حسین (علیه السلام) و یارانش برای رسیدن به مقصد اعلی و مقام فنای فی الله و بقای بالله از همه هستی خود گذشت می کنند. این هفتاد و دو نفر به تناسب سنی که هر یک داشتند در برابر تهدید بنی امیه به کشته شدن، ترغیب دشمن به لذات مادی، تشویق حکومت به ثروت پیدا کردن، از مدار ثابت قدمی و تحمل در برابر حوادث بیرون نرفتند، تا در روز عاشورا به همراه مولای خود به حریم قدس دوست سفر کردند. نمک حق را خوردند و پاس نمکدان را تا لحظه آخر حیات نگاه داشتند. ولی دشمن نمک خورد و نمکدان شکست و پاس نمک دهنده را در هیچ یک از امور حیات نگاه نداشت. آنان، با قدرت تقوا و احسان و نیکی، به مقام معیت با حق رسیدند و تا ابد محبوب حق شدند. ... ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسِنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۰). سپس پرهیزکاری را تداوم بخشند و ایمان خود را ادامه دهند، و بر پرهیزکاری پافشاری ورزند و کار نیک بجا آورند؛ و خدا نیکوکاران را دوست دارد. إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ (۱۱). بی تردید خدا با کسانی است که پرهیزکاری پیشه کرده اند و آنان که (واقعاً) نیکوکارند. یاران حضرت حسین (علیه السلام)، از هر دامی با چشم باز رستند، و دوستان بنی امیه به هر دامی گرفتار شدند. اینک ما هستیم که دو طایفه را در برابر

خود می بینیم، طایفه ای الهی و گروهی شیطانی، قومی آسمانی و جمعی زمینی. اگر اصولی که طایفه آسمانی در حیات خود بکار گرفتند بکار گیریم همای سعادت ابد بر سر ما می نشیند، و اگر برای لذتی اندک و ناپایدار به راه دشمن رفتیم زاغ بدبختی و تیره روزی دائمی روی سرمان لانه می کند. از حسین و یارانش پیروی کنیم که عین خردمندی است، و از اخلاق دشمنان او اجتناب کنیم که محض بصیرت و بینایی است، و راهی که حزب اموی رفت نرویم که سیه روزی دائمی و تیره بختی همیشگی است. یاران حضرت سید الشهداء (علیه السلام)، به فرموده رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) سرور شهدای امت اسلام (۱۲) و به گفته حضرت حسین (علیه السلام) وفادارترین و بهترین مردم تاریخ حیات هستند. (۱۳). مردم در هر دوره ای اگر آنان را در هر زمینه ای الگوی خود قرار دهند، و از آنان درس زندگی بگیرند، هم چون آنان در حدّ ظرفیت خود از فیوضات و برکات و عنایات الهی در دنیا و آخرت بهره مند خواهند شد. مردم باید از آنان درس تسلیم در برابر حقّ، عشق به حضرت ربّ، معرفت به قرآن، امت واقعی بودن برای پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)، مأموم قابل قبول بودن برای امام معصوم (علیه السلام) و خلاصه درس ایمان و اخلاق و عمل صالح و صبر و مقاومت و ظلم ستیزی و مبارزه بگیرند. به جهاد و عمل و حرکت آنان راضی باشند، و به وجود آنان که هستی خود را هدیه حقّ کردند عشق بورزند، و متخلّق به اخلاق آنان شوند، و از دشمنان آنان در هر دوره ای قولا و عملا بیزار جسته و راه خود را از راه آنان جدا سازند، تا در دنیا و آخرت جزء آن کاروان نور محسوب گردند. (۱) بحار الأنوار: ۴۴ / ۳۹۲. (۲) شوری (۴۲): ۱۱. (۳) ابراهیم (۱۴): ۲۴ - ۲۵. (۴) اعراف (۷): ۱۷۹. (۵) فاطر (۳۵): ۱۰. (۶) بحار الأنوار: ۴۴ / ۲۵۵. (۷) معجزه تاریخ امام عظیم حسین بن علی ۳۱. (۸) صف (۶۱): ۸. (۹) توبه (۹): ۱۱۱. (۱۰) مائده (۵): ۹۳. (۱۱) نحل (۱۶): ۱۲۸. (۱۲) عنصر شجاعت: ۱ / ۸. (۱۳) بحار الأنوار: ۴۴ / ۳۹۲.

حقیقتی عالی از زبان جابر بن عبدالله انصاری

حقیقتی عالی از زبان جابر بن عبدالله انصاری شیخ بزرگوار «عماد الدین ابوالقاسم طبری آملی» که از شاگردان شیخ ابوعلی فرزند گرانقدر شیخ طوسی است، در کتاب با قیمت بشاره المصطفی که از کتب نفیسه است با ذکر سند از «اعمش» که از بزرگان محدّثین است و او از «عطیه بن سعد بن جناده عوفی جدلی» که او نیز از روایت بنی امیه است و اهل سنت در رجال خود تصریح کرده اند که او انسانی صادق می باشد، روایت کرده که گفت: با جابر برای زیارت حضرت سید الشهداء (علیه السلام) به کربلا آمدم. جابر غسل کرد و بر خود عطر زد. دستش را گرفته به روی قبر مطهر حضرت سید الشهداء (علیه السلام) گذاشتم. بیهوش شد. بر صورت او آب زدم. به حال آمد. با سوز دل سخنانی جگر سوز به محضر حضرت حسین (علیه السلام) عرضه داشت، سپس به شهدای گرانقدر کربلا سلام کرد و در پایان کلامش گفت که: ما نیز شریک بودیم در آن کاری که شما داخل شدید، یعنی مجادله و مقاتله و نصرت و یاری ذریه خاتم پیامبران و شهادت در محضر او. عطیه می گوید: به او گفتم: ما رنجی نبردیم، و شمشیری نزدیم، سرهای این گروه از بدن جدا، و همسرانشان بیوه، و فرزندانشان یتیم شدند، چگونه در اجر با ایشان شریک باشیم؟ جابر در پاسخ گفت: عطیه! من با دو گوش خود از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) شنیدم که: هر کس عمل قومی را دوست دارد، در ثواب آن عمل با آنان شریک است. سپس گفت: ای عطیه! رسول حقّ فرمود: نیت من و اصحابم بر همان نیت حسین و اصحاب اوست. اولاً: نیت خیر را ببینید از چه ارزشی برخوردار است، که باعث متصل کردن انسان به کاروان نور است. ثانیاً: نیت و عمل حضرت حسین (علیه السلام) و یارانش از چه عظمتی برخوردار است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) برای شرکت در ثواب شهدای کربلا می فرماید: نیت من همان نیت حسین و اصحاب اوست. (۱). چه نیکوست تمام مردم نیت خود را در همه شؤون حیات در جهت نیت شهدای کربلا قرار دهند، سپس آن نیت پاک و نورانی را به مرحله اجرا بگذارند، تا اخلاق و عملشان نیز به نور حقیقت منور شود، و در حدّ خود به فوز عظیم برسند، و بتوانند صادقانه این قطعه از زیارت وارث را در محضر معنوی

حضرت حسین (علیه السلام) و شهدای کربلا بخوانند. *أَشْهَدُ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ وَأَنْبِيََاءَهُ وَرُسُلَهُ أَنِّي بِكُمْ مُؤْمِنٌ، وَيَايَابِكُمْ مُوقِنٌ، بِشَرَائِعِ دِينِي وَخَوَاتِيمِ عَمَلِي وَقَلْبِي لَقَلْبِكُمْ سِتْلَمٌ وَأَمْرِي لِأَمْرِكُمْ مُتَّبِعٌ* من خدا و فرشتگان و پیامبران و فرستادگان حق را گواه و شاهد می گیرم که به امامت و رهبری شما مؤمنم، و به رجعت و ظهور شما معتقدم، هر قدمی که در راه دین بردارم، و هر عملی که در زندگی به انجام رسانم به دوستی و محبت شما و در سایه امامت و هدایت شماست، دلم تسلیم قلب پاک شما و همه برنامه هایم تابع برنامه های شماست. اگر این اقرارهای عرشی با نیت و عملی همسو با نیت و عمل حضرت حسین (علیه السلام) و یاران او نباشد، جز دروغی بس بزرگ و نابخشودنی در محضر خدا و انبیا و حضرت حسین (علیه السلام) و یاران او نیست؟ اصولاً این گونه چهره های پاک، و در رأس آنان حسین عزیز و یارانش از جانب حضرت حق برای تمام مردم در همه ادوار اسوه حسنه هستند. مردم اگر بخواهند از وجود پاک آنان قدردانی کنند راه قدردانی حقیقی به این است که باطن و ظاهر خویش را با آن بزرگواران هم سو نمایند، و از اخلاق و رفتار و کردار دشمنانشان قولا و عملا پرهیزند؛ آن هم دشمنانی که بر اثر شقاوت در اخلاق و عمل، خود را برای ابد از رحمت واسعه حق محروم کردند. دشمنان امام و یاران او، مجسمه تمام نمای رذایل، شقاوت، ظلم، دد منشی، تجاوز، غارت، بی رحمی، غفلت، حرص، حسد، کبر و به خصوص نفاق و دو رویی بودند، و آن چنان حرکت کردند که به یقین خود را از عموم *بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ* استثنا نمودند، و به قول شاعر عالم محتشم کاشانی که دوازده بند او مورد قبول اهل بیت واقع شد، کاری کردند که ترس این معنا می رود که در قیامت چون بخواهند جزای دشمنان حضرت حسین (علیه السلام) و یارانش را رقم زنند، کتاب رحمت را برچینند و به هیچ انسانی رحمت نیاورند که چرا افرادی از نوع شما به چنین جنایت هولناک و بی سابقه ای دست یازیدند!! ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند یک باره بر جریده رحمت قلم زنند بنابراین با تمام وجود از وضع دشمنان آن حضرت کنار بمانیم، و تا آن جایی که در قدرت ماست از حسین و یارانش رنگ بگیریم که خیر دنیا و آخرت و سعادت امروز و فردا در رنگ پذیری از این جمعیت الهی و قوم آسمانی و ملکوتی است. (۱) اربعین قاضی طباطبایی: ۱۳۱.

استقامت در راه هدف

استقامت در راه هدف در رنگ پذیری از حضرت حسین (علیه السلام) و یاران با وفایش، امکان دارد انسان به بلای بدنی یا مالی یا روحی و یا خانوادگی و اجتماعی دچار شود؛ چون هدف رنگ پذیر، هدف بسیار مقدس و والایی است، و آن به دست آوردن رشد و کمال و تعالی است، و رسیدن به رضای محبوب؛ پس باید در برابر هجوم بلا استقامت ورزد، و صبر و تحمل پیشه کند، و در مدار دین و ایمان و جهاد و کوشش و عشق و معرفت ثابت قدم باشد، که بدون سپر مقاومت و صبر و استقامت، شکست و سرشکستگی حتمی است، و زیان و خسران دنیا و آخرت قطعی است. آنان که در طاعت حق و در رنگ پذیری از اهل حق تا لحظه خروج از دنیا استقامت ورزند، در عرصه گاه قیامت با چهار طایفه همراه و هم نشین خواهند شد. *وَمَنْ يَطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا* (۱). و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی از پیامبران و صدیقان و شهدایان و شایستگان خواهند بود که خدا به آنان نعمت (ایمان، اخلاق و عمل صالح) داده؛ و اینان نیکو رفیقانی هستند. آری، نتیجه استقامت در راه هدف و هم سو نمودن نیت و عمل با شهدای کربلا، حشر با آن ها در قیامت کبری است، که اتصال به کاروان نور بهره ابدی و نتیجه شیرین سرمدی نصیب انسان می نماید. (۱) نساء (۴): ۶۹.

از خدا جویم توفیق ادب

از خدا جویم توفیق ادب یاران حضرت حسین (علیه السلام) این خداوندگاران فضیلت، به رفتارشان و گفتارشان معنویات اسلام را مجسم می دارند، و بسان سروشی آسمانی حقایق اسلام را به جهان ما فرود می آورند، و ما را از شکوه وحی و عظمت سروش

آسمانی که در مرتبه اول مغزها را بجوش آورده و دل‌ها را از عظمت فرا گرفته بود، خبردار می‌کنند. کردار اینان برای هم کیشان در آماده کردن آنان برای توجه به خدای کائنات از سروشی غیبی کمتر نیست، و انضباط اسلامی را در این افراد خردمند آیین شناس به طور کامل می‌توان دید. پیام این شهیدان کوی فضیلت، و این نیک‌نامان عرصه گاه کرامت، به تمام هم کیشان این است که: بیاید ادب نسبت به حق را که در عبادات ما جلوه دارد، و ادب نسبت به پیامبر (صلی الله علیه و آله) را که در تسلیم ما نسبت به او دیده می‌شود، و ادب نسبت به قرآن را که در عمل و اخلاق ما مشاهده می‌گردد، و ادب نسبت به امام و رهبر را که در هدیه کردن جانمان در راه او ملاحظه می‌شود، تماشا کنید. و شما هم در هر کجا و هر موقعیتی و هر شرایطی و هر دوره‌ای هستید همانند ما به خدا و قرآن و پیامبر و امام معصوم ادب کنید. نماز را با تمام شرایط فقهی و معنویش بپا دارید. زکات مال پیردازید امر به معروف کنید. و نهی از منکر نمایید. این ادب حسین و یاران او در فضای حیات و زندگی بود، و این همه ثمره طاعت خدا و رسول تا پایان حیات بود. *أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَطَعْتَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ* (۱). بی‌نماز، آلوده به کبر است؛ آن هم از نوع کبری که ابلیس را از اطاعت امر حق در سجده به آدم باز داشت. خوددار از زکات، بخیل است؛ بخلی که مانع انجام هر خیری از جانب انسان است، و عامل و علت عذاب انسان در قیامت. ... *وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ* (۲). و کسانی را که طلا و نقره می‌اندوزند و آن را در راه خدا هزینه نمی‌کنند، به عذاب دردناکی مژده ده. تارک امر به معروف سست کننده خوبی‌ها در حیات اجتماعی، و تعطیل کننده نهی از منکر تقویت کننده زشتی‌ها در خیمه زندگی است. آن که جدای از نماز و زکات است، آن که تارک امر به معروف و نهی از منکر است، هم سو با حزب یزید و همراه با کاروان ظلمت است. از خدا جوییم توفیق ادب بی ادب محروم گشت از فیض رب بی ادب تنها نه خود را داشت بلکه آتش در همه آفاق زد از ادب پر نور گشته این فلک وز ادب معصوم و پاک آمد ملک اوج کرامت کاروان نور، ادب آن در برابر خدا و پیامبر و قرآن و اهلیت بود، و فریاد رسایشان از میان امواج خون پاکشان همه را به این واقعیت دعوت می‌کند. بر همگان واجب شرعی و اخلاقی است که دعوت آنان را اجابت کنند، و نه در دنیا گرفتار خزی و در آخرت دچار عذاب می‌شوند. (۱) جملاتی از زیارت وارث. (۲) توبه (۹): ۳۴.

ادب یاران حسین در برابر حسین

ادب یاران حسین در برابر حسین آنچه را در رابطه با ادب یاران حضرت سید الشهداء (علیه السلام) در سطور ذیل ذکر می‌شود از امام عابدان، مولای عاشقان، زینت عبادت کنندگان حضرت سجاد (علیه السلام) روایت شده است. روز تاسوعا به پایان رسید و شام شد. شب عاشورا بر جهان دامن گسترد و این مرغک سیاه، سرزمین کربلا را زیر بال‌های پهناور در خود جای داد. حضرت حسین (علیه السلام) بخشی از شب را با یاران گذراند، و بخشی را به عبادت، و قسمتی را به آماده شدن برای رزم بامداد. در آغاز شب در جمع یاران به سخن پرداخت. نخست حمد و ثنای خدا را به جای آورد، و ذات احدیت را در تنگی و سختی درود گفت: *أَثْنِي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ وَأَحْمَدُهُ عَلَى السَّرَاءِ وَالضَّرَاءِ* چنان چه در آسایش و خوشی سپاس می‌گفت، به نعمت‌هایی چند از نعمت‌های الهی اشاره کرد، نعمت‌هایی که ویژه خود او بود و نعمت‌هایی که دیگران با وی شریک بودند، باز هم خدا را سپاس گفت و بخواست که او و یارانش را در زمره سپاسگذاران قرار دهد. نخست به نعمت رهبری و امامت اشاره کرد، که خداوند خاندانش را بدان موهبت عظمی سرفراز ساخت. نعمت دوم زادگی پیامبر بود که وجودش از آن نور پاک ریشه گرفته است. نعمت دیگر دانش و دانستن قرآن و کتاب خدای بود. فقاہت در دین و پی بردن به حقیقت احکام و قوانین اسلام، نعمت دیگری بود که به آن اشاره کرد، و خدای را دگر باره در برابر نعمت‌های گوش و چشم و دل سپاس گذارد، آنگاه با یاران به سخن پرداخت و چنین گفت: من یارانی باوفا تر و بهتر از یاران خود سراغ ندارم، و اهل بی‌تی را بهتر و حق شناس تر و برتر از اهل بیت خود نمی‌شناسم، خدای به

همگی پاداشی نیکو عطا فرماید. پر روشن است که ما را با این مردم روزی خواهد بود! و چه روزی؟ روزی سیاه و خونین، من بیعت خود را از شما برداشتم و حقی بر گردن شما ندارم. شما همگی آزاد هستید، می خواهید بروید یا بمانید اینک شب فرا رسیده، و تاریکی جهان را فرا گرفته، می توانید از این تاریکی استفاده کرده و خود را از دید دشمن نهان داشته به هر سو که می خواهید بروید، و هر کدام از شما دست یک تن از اهل بیت مرا گرفته ببرید، و در بیابان ها و شهرها پراکنده شوید، تا وقتی که خدای فرجی کند. این مردم با من کار دارند و بس، اگر بر من دست یافتند دیگری را فراموش کرده به او کاری نخواهند داشت. کلام حضرت که به پایان رسید حضرت عباس بن علی (علیه السلام) آن علمدار جوانمرد از جای برخاست و چنین پاسخ داد: چرا برویم؟ آیا برویم که پس از تو زنده بمانیم؟! خدای چنین روزی را نیاورد. خویشان دیگر نیز با عباس هم سخن شدند و گفته او را گفتند. حسین (علیه السلام) به عمو زادگانش - زادگان عقیل - روی کرده و گفت: شماها شهید داده اید، بس است، شهادت مسلم برای شما کافی است اذن می دهم که همگی بروید و اینجا نمانید. پاسخ عقیلیان این بود: به خدا سوگند نخواهیم رفت، بلکه جان و مال و خاندانمان را در راه تو فدا خواهیم کرد، در پیشگاه تو نبرد کرده و با تو کشته خواهیم شد، خدای ماندن پس از ترا زشت گردانیده است. سخن از بنی هاشم گذشت و نوبت پاسخ به یاران رسید. نخست مسلم بن عوسجه از جای برخاست و گفت: آیا از یاری تو دست برداریم و عذری در پیشگاه خدا نداشته باشیم؟! به خدا قسم از دامان تو دست بر نمی دارم، تا با نیزه ام سینه های این مردم را سوراخ کنم. از دامان دست نمی کشم تا شمشیر در دست دارم و قدرت نبرد در خود بینم. اگر سلاخی در دست نداشته باشم با سنگ خواهم جنگید. از دامان تو دست بر نمی دارم تا خدا بداند که پس از پیامبرش عترتش را تنها و بی یار و یاور نگذاشته ایم. اگر بدانم کشته می شوم سپس زنده می شوم، دوباره کشته می شوم و سوزانده می شوم و خاکسترم را بر باد می دهند و هفتاد بار با من چنین کنند، از یاری تو دست بر نمی دارم تا در راه تو جان دهم، در حالی که بجز یک مرگ بیش نیست و پس از مرگ، بهشت خدای، بهشتی که پایان ندارد. آنگاه زهیر از جای برخاست و گفت: اگر می دانستم که هزار بار مرا می کشند و زنده می کنند و بدین وسیله می توانم مرگ را از تو و جوانانت دور کنم آماده هستم که هزار بار کشته شوم. دیگر یاران متفق القول گفتند: به خدا قسم که از تو جدا نخواهیم شد، جان های ما همگی فدای تو باد، از تو با دست و سر دفاع می کنیم وقتی که کشته شدیم کاری نکرده ایم و بر تو منتی نداریم فقط انجام وظیفه بوده است. به ابن بشیر حضرمی خبر دادند: پسر در مرزی اسیر شده. گفت: می دانم و پای خدا حسابش می کنم و جان خود را نیز نمی خواهم که پسر اسیر باشد و من زنده بمانم. حضرت حسین (علیه السلام) فرمود: خدا تو را رحمت کند، برو برای نجات پسرت کوشش کن. بیعتم را از تو برداشتم. ابن بشیر گفت: درندگان مرا بدرند، و زنده زنده بخورند اگر از تو جدا بشوم. (۱). آنگاه حسین همگی یاران را مخاطب قرار داده گفت: من فردا کشته خواهم شد و شما همگی کشته خواهید شد و یک تن از شما زنده نخواهد ماند. یاران گفتند: حمد خدای را که چنین منتی بر ما نهاد که حضرتت را یاری کرده، و به شرف شهادت با تو نائل شویم، ای فرزند رسول خدا! دریغ مدار که در بهشت با تو باشیم و در درجه تو بسر بریم. حسین (علیه السلام) گفت: خدا به همه شما پاداشی بزرگ عطا کند. قاسم جوان نارس، برادر زاده حسین از عمو پرسید: آیا من هم فردا کشته خواهم شد؟ حسین پرسید: پسرم کشته شدن نزد تو چگونه است؟ پاسخ داد: از غسل شیرین تر. حسین (علیه السلام) گفت: آری، تو هم کشته خواهی شد، کودک شیرخوار من عبدالله نیز کشته خواهد شد. قاسم گفت: شیرخوار! شیرخوار هم کشته خواهد شد؟! مگر این مردم به زنان و کودکان نیز حمله می کنند و از آن ها دست بردار نیستند؟! (۲). این بود ادب یاران حضرت حسین (علیه السلام) و سلامت و صفای روح آنان که تحت هیچ شرایطی حاضر به جدا شدن از حق نبودند. گرچه حضرت حسین (علیه السلام) به آنان فرمود: من بیعتم را از شما برداشتم و حقم را بر شما حلال کردم می خواهید بروید آزادید. ولی آن قوم باعزت و آن آسمانیان با کرامت، عاشقانه در کنار حضرت حسین (علیه السلام) ماندند و عاشقانه به شرف شهادت در رکاب او نائل آمدند. بیایم در حالات و افعال و اخلاق، و معاشرت و برخورد با دین و آیین و برخورد با عمر و

وقت، و خلاصه در همه امور، به خصوص نسبت به حق و قرآن و پیامبر و امامان معصوم هم چون اصحاب حضرت حسین (علیه السلام) ادب را رعایت کنیم، تا گوهر سعادت دنیا و آخرت را در این معامله نصیب خود کنیم؛ معامله ای که در آن تا ابد اقاله ای وجود نداشته باشد. (۱) بحار الأنوار: ۴۴/۳۹۲. (۲) فرسان الهیجاء: ۲ / ۳۲.

خیر و شر

خیر و شر در سرزمین الهی کربلا دو جمعیت مقابل یکدیگر قرار گرفتند: - یک جمعیت نماینده حق و حقیقت، شرف و کرامت، ایمان و فضیلت، درستی و صداقت، عبادت و طاعت و در یک کلمه نماینده خیر به معنای مطلق آن بودند. آنان با تمام وجود مجسمه قدس و تقوا، صفا و وفا، قرب و لقا و مصداق عینی کتاب الله و معارف آل الله بودند. سلمان محمدی معروف به سلمان فارسی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) در حق او فرمود: خدا مرا به محبت داشتن بر چهار نفر امر فرموده: علی، بن ابیطالب، مقداد بن اسود، ابوذر غفاری و سلمان فارسی (۱). سلمان فارسی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در حق او فرمود: ای ابوذر! سلمان، باب حق در زمین است، کسی که به او معرفت پیدا کرده مؤمن، و هر کس به انکار او برخیزد کافر است (۲). شخصیتی که متکلم بزرگ شیعه و مؤلف کم نظیر، فضل بن شاذان، در حق او گفته: ما نَشَأُ فِي الْإِسْلَامِ رَجُلٌ مِّنْ كَأَفَى النَّاسِ كَانَ أَفْقَهُ مِنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ (۳). در اسلام در میان تمام مردم مردی به دانایی و فهم سلمان فارسی بوجود نیامد. سلمانی که رسول حق (صلی الله علیه و آله وسلم) و حضرت باقر (علیه السلام) در حق او فرمودند: إِنَّ سَلْمَانَ مِمَّا أَهْلُ الْبَيْتِ (۴). یقیناً سلمان از ما اهل بیت است. سلمانی که امام صادق (علیه السلام) در حق او فرمود: سَلْمَانُ عَلِمَ الْأَسْمَ الْأَعْظَمَ (۵). سلمان اسم اعظم را یافته بود. این سلمان با این عظمت و دانش و بصیرت و نورانیت و ایمان، زمانی که در طریق سفر به مدائن، در زمین عراق به کربلا رسید اشاره به زمین فرمود و گفت: این قتلگاه برادران من است. این جای زمین نهادن بنیه آن هاست، و این خوابگاه سواران آنان است. شتران خود را در آن برای ابد خواهند خوابانید. این محل ریزش خون آنان است در اینجا پسر بهترین پیامبران «که خود از بهترین خوبان است» کشته می شود، و در این منطقه بهترین بازماندگان از انسان ها به قتل می رسد (۶). جمعیت دیگر نماینده کفر و شر، خسران و ضرر، پستی و دنائت، شرک و نفاق، کبر و حرص، بخل و منیت، تجاوز و غارت، ظلم و ستم و فساد و بیداد بودند. گروهی از آنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را دیده بودند، و معجزات آن حضرت را مشاهده کرده بودند، ولی عملاً به انکار نبوت برخاستند، و بر حرم او تاختند، فرزندان او را سر بریدند، و پرده نشینان عصمت و عفت را به اسارت گرفتند. گروه دیگر ایام مولای عاشقان، امام عارفان، اسوه صادقان امیر مؤمنان و حضرت مجتبی (علیهما السلام) را درک کرده بودند، ولی با کار و کردار و افعال و اخلاقتان نشان دادند که با بودن منبع نور جز با ظلمت سر و کار نداشتند، و از هر خیری مهجور و محجوب بودند. آنان عملاً به انکار وحی برخاستند و به جای توحید و نبوت و امامت و توجه به قیامت، یزید شرابخوار، سگ باز، میمون باز و منافق، و ابن زیاد بی مادر را انتخاب کردند تا با تمام وجود منبع شر شوند، و مصداق بدترین مردم روزگار و پلیدترین موجودات جهان هستی گردند. آری، آنان با تمام وجود نماینده شر شدند، به طوری که در هر کجا و در هر موقعیت بخواهیم از شر سخن بگوییم باید شر را بوجود آنان ترجمه کنیم. آری، موجود زنده ای که استعدادهای خود را در مسیر ضلالت بکار گیرد، تحصیل عقل را تعطیل کند و وجدان را سرکوب نماید، خلاف واقعیات حرکت کند و به جنگ حق و حقیقت برود، بدترین موجود است. إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّمُ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ (۷). قطعاً بدترین جنبندگان نزد خدا، کران (از شنیدن حق) و لالان (از گفتن حق) هستند که (کلام حق را) نمی اندیشند! إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۸). یقیناً بدترین جنبندگان نزد خدا کسانی هستند که کافرند و (به سبب لجبازی و عنادشان) ایمان نمی آورند. این جمعیت از خدا بی خبر، تمام امکاناتی را که در اختیار داشتند در راه غیر خدا، یعنی: در مسیر هوا و هوس و شیطان و طاغوت و نظام شرک و جاهلی قرار دادند، و نفهمیدند، یا فهمیدند و خود را به نفهمی زدند

که در کویر و شوره زار بذر افشانی کردند، کویر و شوره زاری که بذر را در دل تاریک خود فرو می برد و می پوشاند و می پوساند، و هیچ محصولی به دست صاحب بذر نمی دهد! (۱) رجال کشی: ۱۶. (۲) رجال کشی: ۲۰. (۳) رجال کشی: ۲۱. (۴) رجال کشی: ۲۲. (۵) رجال کشی: ۱۸. (۶) رجال کشی: ۲۴. (۷) انفال (۸): ۲۲. (۸) انفال (۸): ۵۵.

مسئولیت عظیم ما در برابر حادثه کربلا

مسئولیت عظیم ما در برابر حادثه کربلا دو جمعیتی که در سرزمین کربلا گرد آمدند، یکی نماینده تمام خیر، و دیگری نماینده تمام شرّ برای ما درس و عبرتند. بر ما وظیفه و لازم و واجب است که از یاران حضرت حسین (علیه السلام) درس ایمان و درستی و فضیلت و اخلاق بگیریم، و خود را از آنچه یاران یزید به آن آلوده بودند حفظ کنیم. آری، از بی ادب هم می توان درس گرفت که: مرد باید که گیرد اندر گوش و نوشته است پند بر دیوار باطل است آنچه مدعی گوید خفته را خفته کی کند بیدار معروف است که به لقمان گفتند ادب از که آموختی؟ گفت: از بی ادبان. گفتند: چگونه؟ گفت: آنچه در آن دیدم همه شرّ و نادرستی و ضلالت بود، و این همه برای مردم جز رنج و زحمت فراهم نمی آورد، سعی کردم آنچه در آنان است در عرصه گاه حیات خود نپذیرم و به میدان زندگی راه ندهم. بر ما لازم است با بکارگیری فضایل یاران حضرت حسین (علیه السلام) و تکرار و تمرین آن واقعیات، خود را در مدار حقّ قرار دهیم، و با تداوم دادن ترک آنچه در گروه یزیدی بوده خود را به روح تقوا و پرهیز از پلیدی آراسته کنیم. ما در نزدیک شدن به واقعیات، و دور شدن از رذایل نفسی گرچه همانند و هم عرض یاران حسین نخواهیم شد، ولی در طول آنان قرار خواهیم گرفت و بدون شک جزء کاروان نور محسوب خواهیم شد؛ و چه کاری در این دنیا بهتر و بالاتر از این که در ایمان و اخلاق و عمل خود را به این کاروان برسانیم.

استقامت یاران حسین

استقامت یاران حسین از جمله خصوصیات استقامتی که در یاران حضرت سید الشهداء (علیه السلام) بود و این خصوصیت در حدّ اعلی جلوه داشت، روح استقامت و پایداری و ثبات قدم بود. قواعد و قوانین نظامی و رزمی می گوید: در هیچ شرایطی فرمانده نظامی نباید با قول و عمل خود، و اخبار واقعی و غیر واقعی، دل سربازان خود را خالی کند و قلب آنان را آلوده به ترس از دشمن کند. فرمانده اگر عدد لشکر خود را کمتر از دشمن دید، و تدارکات خود را ضعیف تر از دشمن مشاهده کرد، و احتمال داد به وقت جنگ و درگیری با شکست مواجه خواهد شد، نباید این واقعیات را در اختیار نیروی تحت فرماندهی اش قرار دهد. او باید برای سربازان آن چنان سخن بگوید که روحیه آنان تقویت شود، و آنگونه وانمود کند که فتح و پیروزی از آن ماست، و شکست و افتضاح برای دشمن است. ولی حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) در شب عاشورا این قاعده نظامی را بکار نگرفت و با توجه به کمی عدد یاران خود و کثرت دشمن و تدارکات و امکانات اندک خود و امکانات فراوان دشمن به یاران خود فرمود: **وَإِنِّي لِأُظْنَ أَنْ آخِرَ يَوْمٍ لَنَا مِنْ هَؤُلَاءِ نَهْ** این که ترس بر قلوب یاران باوفایش حاکم نشد، بلکه همه آنان از خبر کشته شدن خویش شاد شدند و به یک دیگر تبریک گفتند و پشت خیمه ها نشاط و سرور خود را از این خبر به یک دیگر نشان دادند، و همه آنان با شور و هیجان، استقامت و ثبات قدمی خود را نسبت به حضرت، اعلام، و روز عاشورا همین معنا را عملاً به اثبات رساندند. (۱). آری، آنان حاضر نشدند یک لحظه بعد از امام زنده بمانند، آنان شب عاشورا با صدای رسا اعلام کردند: **نَفْدِيكَ بِأَنْفُسِنَا وَأَمْوَالِنَا وَأَهْلِنَا وَنُقَاتِلُ مَعَكَ حَتَّى نَرِدَ مَوْرِدَكَ، فَفَبَحَّ اللَّهُ الْعَيْشَ بَعْدَكَ** (۲). ما با جان و مال و زن و بچه خود را فدای تو می کنیم، در کنار تو و همراه تو تا رسیدن به مقام تو با دشمن می جنگیم، خداوند زندگی بدون تو را زشت گرداند، و حیات بدون تو را هرگز برای ما نخواهد. آن بزرگواران در چه شرایطی این گونه اعلام وفاداری و استقامت و پایداری کردند؟! این شرایط در هیچ زمانی برای یک بار دیگر

برای قومی اتفاق نخواهد افتاد، آنچه اتفاق بیفتد مادون شرایط آن روز است، اگر مردم مسلمان در شرایطی مادون شرایط یاران حضرت حسین (علیه السلام) برای حفظ دین و کرامت انسانی و سرکوب کردن دشمن استقامت نورزند و پایداری نشان ندهند در دادگاه قیامت بدون شک محکومند. آنان بر این عقیده و باور بودند، که زندگی به اندازه یک چشم بهم زدن بعد از حضرت سید الشهداء (علیه السلام) حرام است (۳). بنابراین اگر مأموم، امام خود را تنها بگذارد، و از او جدا شود، آلوده به حیات حرام شده، و در فضای این حیات بدون شک عبادات باطل و کار خیر، بی ثمر است. این حقیقتی است که اصحاب روشن ضمیر حضرت حسین (علیه السلام) با تمام وجود به آن معتقد بودند. ما باید این واقعیت را از آن بزرگواران درس بگیریم، به این معنا که یک چشم بهم زدن زندگی را بدون امامت امام معصوم نگذاریم، که حیات بدون امامت امام معصوم حرام، و عبادت در فضای آن حیات، باطل، و هر خیری در عرصه گاه آن زندگی، بی نتیجه و بدون اجر الهی است. امام صادق (علیه السلام) به نقل شیخ صدوق به معلی بن خنیس فرمود: لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبَدَ اللَّهَ مِائَةَ عَامٍ بَيْنَ الرَّكْنِ وَالْمَقَامِ يَصُومُ النَّهَارَ وَيَقُومُ اللَّيْلَ حَتَّى يَسْقُطَ حَاجِبَةُ عَلِيٍّ عَيْنِيهِ وَتَلْتَقِي تَرَائِيهِ هَرَمًا جَاهِلًا لِحَقْنَا لَمْ يَكُنْ لَهُ ثَوَابٌ (۴). اگر بنده ای یکصد سال میان رکن و مقام خدا را عبادت کند به روزه گرفتن روزها و راز و نیاز شب ها، در حدی که از شدت پیری ابروانش روی دیدگان قرار گیرد، و استخوان های گردنش در سینه اش فرو رود اما در شناخت حق ما جاهل باشد و امامت ما را نشناسد هرگز برای او ثوابی نخواهد بود. دنیا دریایی است عمیق و پر طوفان، راه عبور از این دریا راهی است بسیار خطرناک، سالک این راه اگر بدون دست گذاشتن در دست امام تعیین شده از جانب خدا و پیامبر این راه را طی کند غرق شدنش در میان امواج طوفان حتمی و قطعی است. یاران حضرت حسین (علیه السلام) که به مقام والای آنان، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می بالد، در پرتو امامت حضرت حسین (علیه السلام)، در این راه پرخطر با تحمل همه مشکلاتش حرکت کردند. و این مسیر را قدم به قدم دنبال طی کردند. و این است مهم ترین پیام زنده آنان به هم کیشان خود در بستر تاریخ، که: ای هم کیشان ما! راه حیات را با در دست داشتن چراغ امامت طی کنید تا در پایان این راه به رضای حق و جنات نعیم برسید. إِنَّ الْحَسَيْنَ مَضْبَاحَ الْهُدَى وَسَفِينَةَ النَّجَاةِ آری، بیاییم هم چون یاران حسین نیروی بدن و مالی، اهل و فرزند، علم و آبرو و قدرت و قوت را همگام و همسو با امامت امام معصوم خرج کنیم تا دخل ابدی نصیب ما گردد؛ و از انجام هر کاری که همسویی با امامت امام ندارد پرهیزیم که حیات و زندگی گرچه یک چشم بهم زدن باشد بدون امامت امام حرام است. اگر در گذشته از عمر اهل گناه بودیم، و جدای از امامت امام زندگی می کردیم، هم اکنون مانند حرّ بن یزید آزاده به امام برگردیم، و با حضرتش پیمان توبه ببندیم، و بر پیمان خود تا افتادن به کام مرگ وفادار باشیم، که هر توبه کننده ای توبه اش مانند حرّ باشد بدون تردید مقبول درگاه حضرت حق است. (۱) بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۹۲. (۲) بحار الأنوار: ۴۴ / ۳۹۳. (۳) رجال کشی: ۷۴. (۴) ثواب الاعمال و عقاب الاعمال ۴۵۵.

حر بن یزید ریاحی

حر بن یزید ریاحی حرّ توبه کرد، یعنی به رهبری یزید و یزیدیان پشت پا زد، و امامت حضرت حسین و پدر و جدش (علیهم السلام) را پذیرفت، با این که یقین داشت دست برداشتن از یزید و روی آوردن به حضرت حسین (علیه السلام) که انقلابی کامل و جامع در حیات او بود، به قیمت کشته شدنش تمام می شود. او توبه کرد و در کاروان نور قرار گرفت و مدال اولیاء الهی و اصفیاء الهی و احباء الهی را به سینه جان گرفت، و جزء انصار دین و انصار رسول الله و امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و امام مجتبی و حضرت سید الشهداء (علیهم السلام) شد. بر ما واجب است اگر در گذشته عمر آلوده بودیم همانند حرّ از رهبری هوا و هوس و شهوات و امیال و بت بی جان و جاندار دست برداریم، و به رهبری امام معصوم گردن نهیم تا به سعادت دنیا و آخرت و آزادی از خزی دنیا و عذاب آخرت برسیم. حرّ با این که از فرماندهان لشکر یزید بود و اجیر بنی امیه، ولی در برخورد با حضرت حسین (علیه

السلام) در دو مرحله ادب نشان داد، و همین ادب که بارقه الهی است، برای او زمینه ساز توبه و انابه و جبران گذشته و روشنی آینده تا ابد شد. اول، امام به وقت ظهر به مؤذن خود - حجاج بن مسروق - فرمود: اذان بگو. امام به حرّ فرمود: آیا نمازت را به همراه یاران خود خواهی خواند؟ حرّ گفت: نه، بلکه نماز را با تو می خوانم. به هر حال با هزار گونه ملاحظات و حیثیات مبارزه، باید خود و هزار نفر را به این گونه تواضع رهبری نماید. این ادب بارقه ای است از توفیق و منشأ توفیق نیز خواهد شد، چیرگی بر نفس، توانایی های تازه به او خواهد داد، و به اندازه ای او را نیرومند می دارد که هنگامی که در بحران انقلاب است و سی هزار برابر قوه خود را بر ما فوق خود می بیند، توانا باشد حیثیت خود را نبازد، و به توانایی اراده، پیروز و چیره بر قوای خارج، و ثقل و فشار آن ها گردد. گویی در وجود حرّ دو حوزه قوه - یکی از قدرت ادب و دیگر از توانایی - فراهم است که هر یک جامع جهان خود، و هر یک به تنهایی صاحب خود را مجتمع و خداوندگار آن جهان می کند، و از اجتماع مجموع، محیطی قهار و زورمند به نظر می آید. دوم، امام (علیه السلام)، پس از نماز عصر رو به جانب مردم کرد و فرمود: «ای مردم! شما اگر خدا ترس باشید و حق را برای خداوند حق بشناسید خدا از شما بهتر خشنود خواهد بود. ما که اهل بیت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) هستیم به ولایت این امر اولی می باشیم تا مردم دیگر، که ادعا می کنند آنچه را حق ندارند، و در میان شما به گناه و به ظلم و تعدی رفتار می کنند، اما اگر حاضر نیستید جز به کراهت و بی میلی از ما و به جهالت حق ما و رأیتان اکنون غیر از آن است که فرستادگان شما به من رسانند و نامه ها و مراسلات شما برای من آمد، اینک منصرف می شوم و از پیش شما برمی گردم». حرّ مسئله مراسلات و نامه ها را منکر شد و گفت: به خدا قسم ما نمی دانیم این مراسلات که ذکر می کنی چیست؟ حسین فرمود: «ای عقبه بن سمرعان! آن خورجین را که نامه ها و مراسلاتشان میان آن است بیرون آر». او رفت و خورجین را بیرون آورد، مملو از نامه ها بود، همه را در مقابلشان ریخت. حرّ عرض کرد: ما از آن ها نیستیم که مراسله به تو نوشته اند، ما امر داریم که همین که تو را ملاقات کردیم از تو مفارقت نکنیم تا تو را به کوفه برده بر عبید الله وارد کنیم. امام فرمود: «مرگ به تو از این آرزو نزدیک تر است». و بعد از آن رو به یارانش فرمود: و امر کرد سوار شوید. آن ها سوار شدند و منتظر ماندند تا زنها نیز سوار شوند. فرمود: برگردانید. رفتند که برگردند. سپاه حرّ جلو آمد و مانع از بازگشتن آنان به سوی مکه یا مدینه شد. امام به حرّ فرمود: «مادرت به عزایت بنشیند چه می خواهی؟» حرّ گفت: هان، به خدا اگر دیگری از عرب این کلمه را به من می گفت، من واگذار نمی کردم و مادرش را به شیون و فرزند مردگی نام می بردم. و حتماً پاسخ او را می دادم هرچه باداباد و لکن به خدا من حق ندارم که مادر تو را ذکر کنم مگر به نیکوترین وجه که مقدور باشد. در هر صورت حرّ با مانع شدن از حرکت امام، آن حضرت را به محاصره ارتش بنی امیه انداخت. او در روز عاشورا با اندکی تأمل به خود آمد و بر زشتی کار واقف شد و عزم بر ترک فرماندهی و سروری و مال و منال و حکومت و زن و بچه و همه هستی خود جزم کرد و به خود گفت: به خدا قسم چیزی را بر مینوی بهشت اختیار نمی کنم و بر نمی گزینم اگرچه قطعه قطعه شوم، اگرچه سوخته شوم. سید بن طاوس می گوید: بسان آن کس که روی به وادی ایمن برود می رفت و می نالید و می بالید. در حالی که قصدش رسیدن به حسین بود دست بر سر گذاشت و به ناله گفت: بار خدایا! به سوی تو انابه دارم، دست توبه بر سرم گذار که من دل اولیای تو و اولاد دختر پیامبرت را آزردم. همینکه نزدیک شد بر حسین (علیه السلام) سلام کرد و گفت: خدا مرا فدایت کند، ای پسر رسول خدا! من آن همراهت هستم که تو را حبس کرده، از مراجعتت مانع شدم، در راه پا به پای تو آمدم تا خود را به پناهگاهی نرسانی و بعد به تو سخت گرفتم تا پیاده ات کردم و در این مکان هم تو را دچار مضیقه کردم، اما به حق خدایی که جز او خدایی نیست گمان نمی کردم که این مردم سخن و پیشنهادهای تو را قبول نکنند و کار را با مثل تویی به این پایه برسانند... اکنون براستی آمده ام ولی توبه کار و فداکار، تا پیش رویت بمیرم، اکنون برنامه مرا توبه می بینید؟ امام فرمود: «آری، خداوند توبه پذیر است، توبه ات را قبول می کند و تو را مورد عفو و آمرزش قرار می دهد. تو همان حرّی چنان که مادرت نامت نهاده تو حرّی در دنیا و آخرت». (۱). امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «حرّ به فرزندش بکیر اشاره کرد که در پی من باش. امام

فرمود: کیست؟ عرض کرد: فرزندم. فرمود: خدا از من به شما جزای خیر بدهد. آنگاه حُرّ به فرزندش فرمان حمله داد و گفت: بر اینان که جرثومه نفاقند و قاتل ذریه پیامبر حمله کن «بارک الله فیک» که من نیز در پی توام». پسر رشیدش پس از آن که دست و پای امام را بوسید با امام و پدر وداع کرد و به دشمن حمله برد. پدر، خدا را شکر کرد و از پسر هم سپاسگذاری نمود، که خداوند توفیقشان داد از گروه ستمکاران جدا شدند. پسر، حمله شدیدی کرد و تعدادی را به خاک انداخت، سپس به پدر مراجعه کرد و طلب آب نمود. پدر گفت: صبر و شکیبایی پیشه کن، برگرد به لشکرگاه. بازگشت تا به شرف شهادت رسید. حُرّ به کشته او نظر انداخت و گفت: خدا را حمد که بر تو منت نهاد شهید پیش روی امام خود شدی و در کوی شهیدان آرمیدی. (۲). این است آن درسی که تمام مردم باید از این پدر و پسر بگیرند. این است پند و موعظه‌ای که برای تمام جهانیان عملاً بیان شده است. خود را با یاران حضرت حسین (علیه السلام) همراه و همسو و همراز کنیم، تا به خیر دنیا و آخرت برسیم، که جدا زیستن از این چهره‌های آسمانی، غیر خزی دنیا و عذاب آخرت برای انسان باقی نمی‌گذارد. در این مرحله از نوشتار چه نیکوست که نمونه‌ای چند از آن عرشیان فرش نشین، و ملکوتیان به صورت انسان، و غرق شدگان در دریای عشق حضرت جانان، معرفی شوند. لازم است قبل از تماشای چهره معنوی آن فداکاران بی‌بدیل، و جانبازان بی‌ظیر، و آراستگان به تمام حسنات، و به دور از همه سیئات به آیاتی چند از سوره مبارکه صف که اصول و اساس حیات آنان را تشکیل می‌داد و مزدی که حضرت دوست در برابر عمل به آن اصول وعده داده، اشاره کنیم. یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ - تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۳). ای اهل ایمان! آیا شما را به تجارتي راهنمایی کنم که شما را از عذابی دردناک نجات می‌دهد؟ - به خدا و پیامبرش ایمان آورید، و با اموال و جان هایتان در راه خدا جهاد کنید؛ این (ایمان و جهاد) اگر (به منافع فراگیر و همیشگی آن) معرفت و آگاهی داشتید، برای شما (از هر چیزی) بهتر است. از ایمان به خدا و رسول الهی، و جهاد با مال و جان در راه خدا تعبیر به تجارت شده؛ زیرا در این تجارت بهره و سود است، آن هم بهره و سود ابدی و منفعت جاوید و همیشگی. سود این تجارت در دنیا حیات طیبه و در آخرت جنات نعیم است. سود این تجارت اصلاح عقیده و عمل و اخلاق در دنیا و خشنودی و رضای حق در آخرت است. این تجارتي است که وجود مقدس حضرت حق به آن دلالت فرموده، و اصول آن را از باب رحمت و لطف در اختیار عباد و بندگان قرار داده است. ایمان، یعنی باور داشتن خدا و رسول، آن باور داشتنی که قیچی هیچ حادثه‌ای نتواند بین انسان و خدا و رسولش جدایی بیندازد. ایمان، یعنی نفی بت هوا، و در هم شکستن بت وجود طاغوت، و خلاصه تحقق مفهوم لا-اله الا-الله در تمام شؤون حیات. جهاد با مال و جان، یعنی مال و ثروت و جان و روان را سخاوتمندانه در راه خدا در طبق اخلاص گذاشتن، و با قدرت مال و جان، از حق و حقیقت دفاع کردن. این چهار واقعیت یعنی یقین داشتن به حق و رسول حق و جهاد با مال و جهاد با جان، که معلول انصاف و بصیرت و کرامت و تواضع و خاکساری و روشن بینی است، در یاران حضرت سید الشهداء (علیه السلام) جلوه کامل و جامع داشت. امام و یارانش در ایمان و جهاد سرآمد مردم عالم و اسوه همه جهانیانند. امام و اصحابش در میدان امتحان و آزمایش ایمان و جهاد عالی‌ترین نمره قبولی از حضرت ذوالجلال گرفتند و در تمام برنامه‌هایی که بر اساس قرآن داشتند سرفراز و پیروز شدند. در نبرد حق و باطل سرفراز آمد حسین عاقبت بر ظلمت شب چیره شد نور سحر کاخ ایمان از شہامت‌های او شد استوار نخل دین از جانفشانی‌های او شد بارور مرد میدان شجاعت آن که در مردانگی سینه سازد پیش تیغ و تیر نامردان سپر قامت مردانگی افراشت سبط مصطفی تا بیاموزد فداکاری به افراد بشر فرق بین حق و باطل بین که بعد از قرن‌ها جلوه حق مانده جاویدان و باطل بی اثر آستانش کعبه حاجات ارباب یقین بارگاهش قبله گاه مردم صاحب نظر خواست تا خاموش سازد نور یزدان را یزید کاخ بیدادش ز باد فتنه شد زیر و زبر گفت: من آزاد مردم یادگار حیدرم میوه بستان زهرا زاده خیر البشر مظهر ناموس و غیرت آیت مردانگی کی شوم تسلیم حکم غاصب بیدادگر گر کند پیکان زهر آلود قلبم را نشان گر بسوزد تشنه کامی تشنه کامان را جگر من نه آن باشم که آرم پیش دشمن سر فرود کی ز جان بازی بود

آزاد مردان را حذر عزت و مردانگی را یاد گیرید از حسین تا چو جان گیرید در بر شاهد فتح و ظفر خاک خوشبویش روان را خرمی بخشد «رسا» خرم آن روزی که خاکش را چو جان گیرم ببر آری، اگر چشم بصیرت مردم باز باشد هم چون هفتاد و دو نفر کربلا- شاهد ایمان و جهاد را به آغوش جان می گیرند، و همان راهی را در زندگی طی می کنند که آنان با یک جهان شور و نشاط و عشق و محبت طی کردند. به دنبال تحقق ایمان و جهاد است که حضرت حق وعده می دهد: *يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عِدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ - وَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا نَصِيرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (۴)*. تا گناهتان را بیامزد، و شما را در بهشت هایی که از زیر (درختان) آن نهرها جاری است و خانه های پاکیزه در بهشت های جاویدان در آورد؛ این است کامیابی بزرگ. - و نعمت های دیگری که آن را دوست دارید (و به شما عطا می کند) یاری و پیروزی نزدیک از سوی خداست. و مؤمنان را مژده ده. آری، آن چهره های جاودانه و همیشه زنده، با ایمان و جهاد همه جانبه به فوز عظیمی که حضرت حق در آیات سوره مبارکه صف وعده داده رسیدند و میلیاردها نفر در بستر تاریخ در پیشگاه خود آرزومند رسیدن به آن درجه اختصاصی شدند، چنان که در جملات آخر زیارت وارث می خوانند: *يَا لَيْتَنَا كُنَّا مَعَكُمْ فَنَفُوزٌ فَوْزًا عَظِيمًا (۱) عنصر شجاعت: ۳ / ۵۶. (۲) جوهر الثمین: تألیف حسین بن علی بغدادی به سال ۱۰۱۹ هجری. (۳) صف (۶۱): ۱۰ - ۱۱. (۴) صف (۶۱): ۱۲ - ۱۳.*

ابتلاء آزمایش الهی

ابتلاء آزمایش الهی آنان به آزمایشی بسیار سخت و ابتلایی جانکاه مبتلا شدند، ولی محض ایمان و بصیرتی که داشتند در آن طوفان آزمایش و ابتلا که چون آنان کسی در همه تاریخ به آن کیفیت امتحان نشده بود، دشمن را با شکست سختی روبرو کردند، و خود به فتح و پیروزی ابدی رسیدند. عارفی صمدانی و حکیمی فرزانه در زمینه ابتلا می فرماید: ای عزیز! قدم در نه که آدمی صنایع خداست و قوتی در او هست که روی به هر چه آورد و سست نشود از پیش برد اسیر لذت تن گشته ای و گرنه ترا چه عیش هاست که در ملک تن مهیا نیست و تا به بلا و آلام و مصایب او را امتحان نمایند و خالص نگرداند به آن لذات روحانیه نمی رسد. طلا با آتش آزموده می شود، و بنده صالح با بلا. حکمت آزمایش خدای متعال بندگان صالح خود را اظهار صدق و کذب ادعایی است که در باطن دارند. امام صادق (علیه السلام) بنا به نقل باب ۹۴ مصباح الشریعه می فرماید: و مدعی ناگزیر از وی دلیل خواهند، و چون از داشتن دلیل تهیدست است رسوا خواهد شد، ولی به راستگو نمی گویند دلیل چیست؟ به این خاطر گفته اند: هر کس خدا را بر بساط رنج و گرفتاری عبادت کند برتر است از کسی که او را بر بساط نعمت عبادت نماید؛ زیرا پیامبران از نظر مرتبه و منزلت برتر و بالاتر از دیگران بودند، و خداوند همه آنان را با انواع گرفتاری ها و بلاها آزمایش فرموده است. و نیز به دلیل این فرمایش رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) که: شدیدترین بلاها برای انبیاست، سپس برای هر که بهتر دارای منزلتی بالاتر است. وهب بن منبه گوید: ما در کتاب های آسمانی می یابیم که: بندگان صالح خدا چنین بودند که چون خداوند آنان را به راه نعمت و آسایش می برد اندوهگین شده و دلهره داشتند، و از غافلگیری خداوند می هراسیدند، و چون آنان را به راه بلا و سختی برد خوشحال و مسرور شده می گفتند: اکنون پروردگاران ما به سراغ ما آمده و از ما تفقد می کند!! روی این حساب اگر ناملایم به انسان نرسد خام است و خام بماند و شایسته بساط خداوندی نگردد، و اگر گوشت خام بی حرارت آتش پخته شود شاید که آدمی نیز بی تعب مصایب پخته گردد. گاه هست که به شخصی مکروهی رسد و او دعا کند که: خدایا! بر من رحم کن و این مکروه را از من بگردان و خدای عز و جل فرماید: «از رحم من است که این مکروه را بر تو گماشته ام»؛ پس باید مکروه را با نشاط و خوشی و عشق و محبت بپذیرد که عارف را ادعا و محب را شکایتی نباشد. (۱). اینک به ابتلای یاران امام بنگرید، و عظمت روح و ثابت قدمی آنان را در راه حق تماشا کنید. منبع و مأخذ ما در شرح مختصر حیات نورانی و زندگی ملکوتی بعضی از اصحاب حضرت

سیدالشهداء (علیه السلام) که در کتب مختلف کمتر از آنها نامی برده شده است عبارتند از: رجال کشی، اعیان الشیعه، ارشاد شیخ مفید، ابصار العین، بصائر الدرجات، مقتل خوارزمی، مقتل ابو مخنف، تاریخ طبری، رجال مامقانی، عنصر شجاعت علامه کمره ای و فرسان الهیجاء محدث خبیر شیخ ذبیح الله محلاتی و... (۱) بحر المعارف: ۲ / ۳۱۷.

نافع بن هلال

نافع بن هلال نافع سید و سرور و آقا، از اشراف، شجاع، قاری قرآن، نویسنده معارف، از حمله حدیث محمد و آل محمد، از اصحاب امیرالمؤمنین (علیه السلام)، و در جنگ های سه گانه حضرت حاضر در معرکه و در اوج جهاد فی سبیل الله بود. پیش از کشته شدن مسلم بن عقیل، از کوفه رو به حسین (علیه السلام) آورد. سفارش کرده بود که اسبش را به نام کامل غلامش از دنبال او بیاورد. آن عاشق وارسته با پای پیاده چندین فرسخ راه به استقبال امام آمد تا به امام رسید، و به همراه حضرت برگشته به کربلا آمد. ابن شهر آشوب می گوید: وقتی که حرّ بن یزید کار را بر حضرت حسین سخت گرفت، آن حضرت در برابر یارانش به سخن ایستاد و فرمود: اما بعد، پیش آمد کار این شد که می بینید، با آن که باور کردنی نبود، دنیا خود را به ناشناسایی زده، روی گرداند و این روش ناستوده، خود را ادامه خواهد داد، از عمر ما هم چیزی باقی نمانده، زندگانی جز پیشیزی نمی ماند، یا جز چراگاهی پر وزر و وبال و زهر آگین نیست. آیا نمی بینید حق را که به آن عمل نمی شود، و باطل را که از آن جلوگیری نمی گردد؛ پس مؤمن باید به دیدار خدا رغبت داشته باشد. من مرگ را سعادت می دانم و بس! و زندگی با ستمگران را خستگی می دانم و بس. ائی لا آری الموت إلاّ - سیّعادةً ولا الحیاء مع الظالمین إلاّ بزماً. نافع، در برابر سخنان امام سخنی می پردازد که شعاعی مانند برق از آن می جهد. تیره گی ها و کدورت هایی را که در آن هامون هولناک زندگی، همراهان را احاطه نموده از بین می برد، راه و روش بزرگان جهان و خط سیر آزاد مردان را می نماید و می گوید: باید این راه را بی دغدغه پیش گرفت و رفت. چون معنی و معنویت در بنیان آن شخص شریف کامل بود، در ابراز و پرداخت سخن، او را در ردیف اول قرار می داد. برای تسلیت دل سردار، از ناحیه یک تن فداکار، تنها این گونه گفتار می باید که کدورت ها را از خاطر محو کند و اطمینان بدهد، و در عین آن که رشادت و شجاعت به درجه خلافت در آن یافت شود، لطافت نیز از آن، قطره قطره بچکد و مهر و عاطفه در آن موج زند. نافع بدینگونه داد سخن داد: ای فرزند رسول خدا! تو خود آگاهی و می دانی که جدّ تو رسول خدای مقدورش نشد شهد محبتش را به این مردم بنوشاند، و به آن پایه که دوست داشت به امر و فرمان او برگشت کنند. تحقیقاً کسانی از این مردم دو دل و منافق بودند که به یاری، وعده اش می دادند، و در دل خیال غدر و مکر می داشتند، پیش رو می آمدند با سخنانی و قیافه ای شیرین تر از عسل، و در پشت سر به رفتاری می پرداختند تلخ تر از حنظل، تا این که خدای او را از میان ما برای خویشتن برگرفت و برد. و باز میدانی و آگاهی که پدر تو علی که ما در رکابش بودیم، تا بود، در گرفتاری هایی بمانند این گرفتاری ها بود، به همان تفصیل که مردمانی جداً به یاریش برخاسته به اتفاق، یک دل و یک جهت شدند، و به همراهش با پیمان شکنان جمل «ناکثین» و کجروان صفین «قاسطین» و از بیرون شدگان نهروان «مارقین» جنگیدند، و مردم دیگر خلاف ورزیدند تا این که اجل به سراغش آمد و به سوی رحمت و رضوان خدا رفت و تو امروز نزد ما، به چنان وضع گرفتاری، لکن هر کس پیمان خود را شکست و نیت و اراده را که لباس مردانگی است از خود دور کرده و از قامت خود بدر آورده، با جان خود دشمنی کرده و جز به نفس خود ضرر نمی زند، و خدا ما را از او بی نیاز می کند «تو با چنین کس کاری نداری و بماند او نیازمند نیستی». اینک ما را بردار و با رشد و سربلندی بی درد سر و ممت، بی سنگینی و زحمت ببر اگر خواستی به مشرق و اگر هم خواستی به مغرب؛ زیرا به خداوندی خدا ما از مقدرات خدا هراسی نداریم، و از دیدار خدا روگردان نیستیم، بد نکرده ایم که روی دیدار نداشته باشیم؛ بنابراین بر سر نیت خود ایستاده و به پای بینش خود استواریم. طرح دوستی می ریزیم با هر که با تو سر دوستی داشته باشد، دشمنی می کنیم با هر که با تو دشمنی

کند. نافع در روز عاشورا با شور و شوقی خاص به دشمن حمله برد، علاوه بر تعدادی زخمی دوازده تن از مردان عمر سعد را کشته و بر زمین انداخت و به خاک مذلت کشید. لشگر به قصد جان او از جا کنده شدند، بر سرش ریختند، به دورش چرخیدند، سنگ اندازها سنگباران و تیراندازها تیر بارانش کردند، تا آن که دو بازوی او را شکستند، پس از آن او را دستگیر کرده به اسارت گرفتند، شمر او را نگاه داشت و با همراهی یاران آلوده اش او را خواهی خواهی بردند تا نزد عمر سعد رساندند. عمر به او گفت: ای نافع! خدایت به فریاد رسد چه وادارت کرده که با خود چنین کردی؟ به چه خیال و برای چه این وضع را به روزگار خود آوردی؟ نافع با رشادت گفت: پروردگار می داند که چه مراد و مقصودی داشتم. مرد دیگری از همراهان عمر سعد چون نگاه کرد به خون هایی که سیل آسا بر صورت و موی نافع روان بود، به طور دلسوزی گفت: آیا خودت را نمی بینی که چه به سرت آمده؟ نافع، آن مرد رشید، گویی عجز را نمی فهمید و رقت دشمن را به خود نمی دید، غیرتمندانه به پاسخ او گفت: به خدایم قسم کوشش خودم را کرده ام، دوازده مرد از شما کشته ام به جز آنان که زخمی کرده ام، خودم را در کوشش ملامت نمی کنم، اگر بازو و دست برایم باقی مانده بود اسیرم نمی گرفتید. شمر به عمر سعد گفت: اصلحك الله او را به قتل برسان. عمر گفت: تو او را آورده ای اگر می خواهی تو بکش. شمر شمشیر از غلاف کشید. نافع به او گفت: هان به خدا قسم اگر تو از مسلمانان بودی البته بر تو بزرگ می آمد که نزد خدا قاتل ما باشی، خداوند را سپاس می گویم که مرگ ما را به دست اشرار خلقش قرار داد. سپس به دست شمر آن رو سیاه ازل و ابد شهید شد!

داستانی بسیار عجیب از نافع بن هلال

داستانی بسیار عجیب از نافع بن هلال خبری است از شیخ مفید، آن فقیه بزرگ و متکلم برجسته و شخصیت کم نظیر: وقتی که حضرت حسین (علیه السلام) در کربلا نزول اجلال کرد، در میان یارانش نافع بن هلال بیشتر از همه به ملازمت حضرت اختصاص داشت، به ویژه در مواقعی که بیم غافل گیری می رفت؛ زیرا آن سرو بینا، احتیاط کار و آگاه به سیاست می بود. حضرت حسین (علیه السلام) شبی از خیمه گاه بیرون آمده به سوی هامون قدم می زد تا دور شد. نافع، شمشیر خود را به خود آویخته و پیاده شتاب کرد تا خود را از پشت سر به حضرت رسانید، دید که امام پیچایچ صحرا و گردنه ها و تپه و ماهوری که بر اطراف خیمه گاه مشرف است رسیدگی می کند. نافع می گوید: آن حضرت به پشت سر نگاهی کرد مرا دید فرمود: کیست این مرد، هلالی؟ گفتم: آری، خدایم به قربانت کند بیرون آمدن تو این نابهنگام، رو به سمت لشکرگاه این یاغی سرکش، مرا بقرار ساخت. فرمود: نافع! من بیرون آمدم که به این تل ها رسیدگی کنم، مباد آن روزی که شما به آن ها و آن ها به شما حمله می کنند، از این برآمدگی ها کمین گاهی برای خیمه گاه ما و هجوم دشمن شود. سپس مراجعت کرد با وضعی که دست چپ مرا میان دست خود گرفته بود و همی فرمود: همانست، همانست به ذات خدا سوگند، وعده ای است که خلف در آن نیست. سپس فرمود: آیا این راه را نمی گیری و بروی؟ مابین این دو کوه را بگیر و جان خود را نجات ده، از همین وقت شروع کن. نافع خود را در قدم های امام انداخت و گفت: در این صورت باید مادر برای نافع شیون کند. یعنی مگر نافع مرده باشد و زنده نباشد، آقای من این شمشیر و این اسب که با من است از این کار سرپیچ است، من به حق آن خدایی که به وجودت بر سرم منت گذاشته از تو مفارقت نمی کنم و جدا نخواهم شد تا شمشیر و اسب من از سرد و گرم من هر دو خسته و وامانده شوند. سپس امام از من جدا شده و در سراپرده خواهرش داخل شد. من پهلوی چادر ایستادم به امید این که زود از آنجا بیرون آید. خواهرش از او استقبال کرده برایش متکابی گذاشت. آن حضرت نشست و به گفت و گوی آهسته و سخن سزی با او شروع کرد، اما قدری نگذشت که گریه گلوگیر خواهرش شد، و به او گفت: ای وای برادرم! من قربانگاه تو را مشاهده کنم و به پاسبانی این زنان ضعیف مبتلا باشم؟! این مردم را می شناسی و آگاهی که چه کینه دیرینه با ما دارند؟ این پیش آمد امر بس بزرگی است، به من سنگین است قربانگاه این جوانان و ماه های بنی

هاشم. بعد گفت: ای برادر! آیا از اصحاب خود نیت آنان را استعمال کرده‌ای؟ من از آن می‌ترسم که در هنگام از جا جستن و اصطکاک سر نیزه، تو را وا گذارند. امام به گریه افتاد و فرمود: آگاه باش! هان به خدایم قسم! آن که می‌باید در آن‌ها هست، رسیدگی کرده‌ام، در آنان جز مردان مرد، سرفراز، سربلند، پُر غیرت، بی‌اعتنا به مظاهر دنیوی، مملو از غضب به دشمن، خورده بین، دوراندیش، پُر عمق، گردن فراز، سینه سپر کن نیست! به آن اندازه پیش پای من به مرگ مأنوسند که طفل به پستان مادر. وقتی که نافع این را شنید از سوز به گریه افتاد و برگشت. راه خود را به سمت خیمه حبیب بن مظاهر قرار داد، حبیب را دید نشسته، به دستش شمشیری است که از غلاف کشیده. به حبیب سلام داد و بر در خیمه او نشست. حبیب گفت: نافع! چه تو را از منزل بیرون آورده؟ می‌گویی: آنچه شده بود برای حبیب بازگو کردم. حبیب گفت: آری، به خدایم سوگند اگر انتظار فرمان خودش در بین نبود، این لشکر را هر آینه مهلت نمی‌دادم و همین امشب با این شمشیر به چاره آن‌ها می‌پرداختم. نافع گفت: ای حبیب! من از حسین جدا شدم با وضعی که وی نزد خواهرش می‌بود و خواهرش در رنج و اضطراب بود، گمان می‌کنم زن‌ها متوجه شده باشند، و در فغان و ناله با او در همراهی اند، آیا تو راهی داری که همین امشب یارانت را جمع آوری کنی و روبروی زنان حرم سخنانی به دلداری آنان بگویی که دل آنان آرام گیرد؟ زیرا من چنان از دختر علی بی‌قراری دیدم که من نیز بی‌قرارم. حبیب گفت: مطیع هر چه خواهی. پس حبیب از میان چادر بیرون آمده و به یک ناحیه ایستاد که هویدا باشد. نافع پهلویش ایستاد. همراهان را صدا زد. آنان نیز از منزل هایشان سر بیرون آوردند. وقتی که جمع شدند به بنی هاشم گفت: چشم شما بیدار مباد. پس یاران را مخاطب کرده و گفت: ای اصحاب حمیت، شیران روز سختی! این نافع است که همین ساعت مرا با خبر از چنین و چنان کرده، خواهر و اهل حرم و باقی عیالات آقای شما را به این وضع دیده که اشک می‌ریخته و گریه می‌کرده اند، و گذاشته آمده، خبرم کنید شما به چه خیالید؟ آنان شمشیرها را برهنه کرده، عمامه‌ها را بر زمین زدند و گفتند: ای حبیب! آگاه باش هان به حق آن خدایی که به واسطه این مهبط، ما را اسیر منت خود کرده، اگر این مردم بخواهند خود را پیش بکشند سرهاشان را درو می‌کنیم، و آنان را با خواری به مرده‌های گذشته شان ملحق می‌نماییم، و وصیت پیامبر را درباره پسران و دخترانش حفظ می‌کنیم. حبیب گفت: بنابراین از پی من بیاید. خود روان شده و زمین را ندیده و دیده در نوردید، همی زیر پای گذاشت و آنان به دنبالش می‌دویدند، تا مابین طناب‌های خیمه‌های حرم ایستاده صدا برداشت: ای اهل حرم پیامبر! ای بانوان ما! ای معاشر آزادگان پیامبر خدا! این است شمشیرهای بَران، جوانمردان شما عهد و پیمان بسته‌اند که غلاف نکنند مگر در گردن هر کس که خیال اذیت شما را داشته باشد، و این است سر نیزه‌های غلامان شما، قسم خورده‌اند جای ندهند مگر در سینه آن که بخواهد انس شما را بهم زند. حضرت حسین (علیه السلام) فرمود: یا آل الله! شما هم برای تشکر از آنان در برابر ایشان قرار بگیرید. اهل حرم بیرون آمدند. ندبه می‌کردند و همی می‌گفتند: ای پاکان و پاک مردان! اگر دست از حمایت دختران فاطمه بکشید چه عذر دارید؟ آن وقتی که ما به دیدار جدمان پیامبر برسیم و به او از این پیش آمدی که بر ما نازل شده شکایت کنیم، و او پیرسد که: آیا حبیب و یاران حبیب حاضر نبودند، نشنیدند، ندیدند؟ گفت: قسم به خدا که جز او خدایی نیست اصحاب آماده شدند که اگر موقع سواری است سوار شدند و اگر جنگ، جنگ کنند!! اصحاب گویا با زبان حال به اهل بیت (علیهم السلام) عرضه می‌داشتند: از منای کعبه گر امروز رخ برتافتیم وعده گاه کربلا را چون منا خواهیم کرد گر وداع از زمزم و رکن و صفا بنموده ایم کربلا را رکن ایمان از صفا خواهیم کرد تا که بشناسند مخلوق جهان خلاق را خویش را آینه ایزد نما خواهیم کرد از پی درمان درد جهل ابنای بشر نینوای خویش را دار الشفا خواهیم کرد از پی آزادی نوع بشر تا روز حشر پرچم آزاد مردی را بپا خواهیم کرد ظلم را معدوم می‌سازیم و پس مظلوم را با شهامت از کف ظالم رها خواهیم کرد کاخ استبداد را با خاک یکسان می‌کنیم پس بنای عدل را از نو بنا خواهیم کرد انقلاب مذهبی تا در جهان آید پدید از ندای حق جهان را پُر صدا خواهیم کرد

یزید بن ثبیط عقبسی او از شیعیان پاک دل و از دوستان ابو الاسود دوتلی و در قبیله خود از بزرگان بوده و مورد سلام حضرت مهدی (عج) در قائمیات است. ماریه سعدیه دختر سعد، در شهر بصره از شیعیانی بود که در تشیع سخت و استوار بود. همواره خانه او مجمعی برای شیعه بود که در آن گرد آمده الفت می گرفتند و حدیث بازگو می کردند و سخن می شنودند و می سرودند. به پسر زیاد در کوفه خبر رسید که: حسین آهنگ عراق دارد و اهالی عراق با او در مکاتبه اند. به کارگزار خود در بصره فرمان داد که دیده بانان بگمارد و راه را بر آینده و رونده بگیرد. ابن ثبیط عقبسی تصمیم گرفت که به قصد حضرت حسین (علیه السلام) از بصره بیرون بیاید. ده پسر داشت، آن ها را دعوت کرد که با او همراه شوند و فرمود: آیا کدام یک از شما با من پیشاپیش بیرون خواهید آمد؟ دو نفر از آن ها «عبدالله و عبیدالله» دعوت او را پذیرفتند. پس با یاران و همگنان خود که با او در خانه ماریه سعدیه بودند گفت: من عزم جزم کرده ام و خواهم رفت. از شما که با من خواهد آمد؟ آنان گفتند: ما از اصحاب پسر زیاد هراس داریم. این مرد بزرگ به آنان فرمود: اما من به خدا قسم همین که بینم پای شترم به سر زمین سخت استوار و آشنا شود دیگر باکی از تعقیب نخواهم داشت، هر که خواهد گو مرا دنبال کند. این بزرگ مرد با ادهم بن امیه و بلند همتان دیگر از بصره بیرون شتافتند، و به سوی مکه رفتند. محبوب خود را آنجا ندیدند. از مکه بیرون آمده راه بیابان های دور دست را پیش گرفته تا خود را به حضرت حسین (علیه السلام) رساندند. یزید بن ثبیط پس از استراحت در بنه خود، قصد دیدار امام کرد و به کوی حضرت حسین روان شد. از طرف دیگر امام هم به جستجوی او رفته تا در بنه و آسایشگاه او وارد شد، و آنجا به انتظار او نزول اجلال فرمود. به عرض حضرت رساندند که یزید به دیدن شما رفته. امام در بنه او به انتظار بازگشت وی نشست «زهی مهر و یگانگی، زهی بزرگی و بزرگوار». باری ابن ثبیط به منزل حضرت که رسید و شنید که امام به سراغ او بیرون رفته است به منزل خود بازگشت تا وقتی به منزل رسید و چشمش به جمال کشتی نجات افتاد این آیه را خواند. بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلِطْرُوحًا (۱)...). (این موعظه، دارو، هدایت و رحمت) به فضل و رحمت خداست، پس باید مؤمنان به آن شاد شوند که آن از همه ثروتی که جمع می کنند، بهتر است. خواندن این آیه بدان ماند که به خود گوید: من و این دولت! باور از بخت ندارم که تو مهمان منی خیمه سلطنت آنگاه سرای درویش خلاصه این که نه از بخت ماست، بلکه فقط از فضل خداست که یار در منزل ماست. پس از قرائت آیه به امام سلام کرد و روبروی حضرت نشست و قصدش را از آمدن که جان فشانی در محضر حضرت است بیان کرد. امام او را دعای خیر فرمود سپس بنه و خرگاهش را ضمیمه خیمه های حسینی کرد. از امام جدا نشد تا در فضای ملکوتی جانبازی قرار گرفت. دو پسرش در حمله اول شهید شدند و خودش در مبارزه تن به تن به وصال جانان رسید. این مرد بزرگ از دعوتی که در ابتدا از هم قطاران کرد و از پافشاری خود و سر بر شتافتن از کوی حقیقت و از سفر دور و دراز خود به سوی حضرت حسین (علیه السلام) و از تربت آرام خود پیامی می دهد که: من چون منش اشرافیت را در دریای حقیقت انداختم، به دولت هم قطاری با شهیدان کوی حسین رسیدم. در راه قدر دانی از آن سرچشمه نور و منبع فضیلت آن قدر کوشیدم که هفت نفر را به همراه خود به توفیق دولت شهادت رساندم. هان ای مردم! نباید هراس و وحشت جلوگیری راه مقصد شود، بیابان دور و دراز و بی آب و آبادانی را در راه حقیقت بزرگ بشمارید. و بماند سروشی می گوید: برای موقع شناسی موقعی بهتر از فداکاری و صدق در راه حقیقت نیست. سر غیرت فرو نازند مردان پیش نامردان اگر چه از قفا از من جدا سازند آن سر را زهی مردان که اندر بیعت فرزند پیغمبر گرفتند دستشان از تن دهند آن دست دیگر را زهی اصحاب با همت که پیش نیزه و خنجر براندازند از تن جوشن و از فرق مغفر را نهنگانی که بهر تشنه کامان تا برند آبی شکافند از دم شمشیر صد دریای لشکر را شهادت بود صهبایی درون ساغر خنجر زهی مستان که بوسیدند و نوشیدند ساغر را (۱) یونس (۱۰): ۵۸.

عابس بن شیب شاکری این بزرگ مرد حق و حقیقت، از رجال شیعه و رئیس قبیله خود و شجاع بمعنی الکلمه و سخور و خطیب و پارسا و شب زنده دار بود. ابوجعفر طبری می گوید: مسلم وقتی وارد کوفه شد رجال شهر و مردم شیعه برای ملاقات او به خانه مختار گرد آمدند. او هم نوشته امام را بر آن ها قرائت می کرد. آنان از شوق می گریستند. عابس در یکی از آن جلسات از جای برخاست و بدین صورت داد سخن داد: ای فرستاده حضرت حسین (علیه السلام)! راستی را من نه از این مردمان خبرت می دهم و نه از اندیشه ایشان آگاهی دارم و نه از طرف آن ها وعده فریب آمیزت می دهم، ولی به خدا قسم من خبری که از خودم می دهم و می گویم بر آن دل نهاده ام و آخرین تصمیم را گرفته ام، هرگاه و بیگاه که مرا صدا زیند اجابتان می کنم. به همراهتان با دشمنانتان می جنگم. برای آن که نگذارم هیچ صدمه ای به شما نزدیک شود، تا دم مرگ و نفس آخر که خدا را ملاقات کنم در برابرتان شمشیر می زنم و مراد و مقصودی هم از این کار ندارم و چیزی نمی جویم جز آنچه نزد خداست. این گونه سخنرانی عابس در برابر مسلم در آن انجمن، هم خدمت به مافوق است و هم به مادون و هم به همگان وظیفه می آموزد و زبان به دهان آنان می گذارده، دستور به آن ها می دهد و حرارت می بخشد. برای مافوق همین گونه سخن، کار چندین داعی و مبلغ را انجام می دهد. معلوم است خطیب لشکر بلکه کشور، اگر اعتماد به نفس را به پایه ای رساند که گفت: با تنهایی هم باید پیش رفت، و اکتفا به حقیقت را به پایه رسانید که گفت: این گونه هدف برای جان نثاری کافی است، در منطقه مردانگی و برانزدگی جو اعتماد به نفس را ایجاد می کند، و به اهتزاز این جو از امواج شجاعت و هنر و رشادت، دیگران و خود را در عالم زندگی جدیدی وارد می کند و بر حس اعتماد می افزاید و گوینده را در فداکاری پیشرو خواهد کرد. یعنی کم یا بیش مردم را به دنبال خود می کشاند، و اگرچه خود او نظری به این گونه اغراض نداشته باشد به ناچار، آن ها را وادار می کند که آنان نیز بر رشادت برخیزند، سخن بگویند و اقدام کنند. اینجا چون عابس تکیه به حقیقت داشت برای اقدام خود جز اعتماد به نفس را لازم نشمرد، گفت: اعتماد به دیگری در مقام خدمت به حقیقت لازم نیست و نباید هم باشد، برای اقدام، در آغاز اعتماد به نفس باید و بس، و در بهره برداری از وجود در انجام، اکتفای به احراز حقیقت باید و بس. رشیدانه گفت: در اقدام، کمکی لازم نیست جز نفس، و در بهره برداری از عمر، جز به فضیلت نظری نباید داشت. وقتی مردم با مسلم بیعت کردند و زمانی که از خانه مختار به خانه هانی منتقل شد نامه ای برای حضرت حسین (علیه السلام) نوشت و همراه عابس به مکه فرستاد. در هنگامه عاشورا که تنور جنگ گرم شده و بعضی از اصحاب شهید شدند، عابس شاکری همراه شوذب آماده دفاع از حق شد. با شوذب گفتاری عجیب دارد. در آتش فشان جنگ تو گویی انفجار آتش فشانی از حکمت است. در میان جنگ های هوایی و دریایی و خشکی و سواره و پیاده، جنگ تن به تن از همه خطرناک تر است، و آن هنگامی رخ می دهد که کارد به استخوان رسیده باشد و در آن موقع عقل از سر می پرد، و ضبط نفس و حکومت داخلی از بین می رود، و اگر حکمی مختصر در نفرات باقی بماند از دایره حفظ جان بیرون نیست ولی اصالت رأی باقی نخواهد ماند. اینک بنگریم گوینده یک نفر حکیم است در پیراهن سلحشور، یا سلحشوری در پیراهن حکمت؟ گویا کوه حکمت منفجر شد، عابس فرمود: ای شوذب! امروز می خواهی چه کنی، چه بسازی؟ به پاسخ گفت: چه می سازم؟ به همراه تو پیش روی پسر دختر پیامبر جنگ می کنم تا کشته شوم. عابس گفت: گمانم به تو همین گونه بود، حالیا که تکلیف معلوم شد، پیش افتاده در مقابل ابوعبدالله فداکاری کن، تا با کشته شدن چون تو احتساب کند، هم چنان که به جان نثاران دیگرش احتساب کرده و من نیز به کشته دادن چون تو احتساب کنم. احتساب یعنی چه؟ مرگ عزیزی را بیند و داغ او را در حساب خدا آورد و از خدا عوض بگیرد. عابس بعد از آن گفت و گویی که با شوذب کرد، رو به امام آمد، پیش روی حضرت ایستاده و به قصد وداع سلام کرد و با جوشش وفا خطاب به حضرت عرضه داشت: ای ابوعبدالله! آگاه باش به حق خدا در پشت زمین، نه خویش و نه بیگانه، نه دور و نه نزدیکی دارم که عزیزتر یا محبوب تر از تو باشد، اگر مقدور بود که برای دفع ظلم و دفاع از این ستم و جلوگیری از کشته شدن، چیزی عزیزتر از جان و خونم صرف کنم البته می کردم. شاهد باش که من همانا بر هدایت تو و هدایت پدرت استوارم و بر آن

رفتم. سپس پیاده با شمشیر برهنه به جانب آن مردم رفت. احدی را جرأت آمدن به میدان او نبود. این معنی برای پسر سعد سنگین بود. فرمان سنگ باران داد و فریاد زد: با سنگ بدنش را درهم بشکنید. پس از آن فرمان از هر جانب سنگ بارانش کردند. او وقتی چنین دید، زره را از تن و کلاه خود را از سر به عقب انداخت و سپس بر آن دیوانگان جهنمی حمله کرد. راوی می گوید: به خداوندی خدا دیدمش که بیشتر از دویست نفر از این مردم را در جلوی شمشیرش پراکنده می کرد و می تاراند، بالاخره در میانه اش گرفتند، جنگ سختی در گرفت تا او را کشتند و سرش از تن بریدند. محدث سماوی می گوید: از سرهای بریده اصحاب امام، سه سر بریده را پیش پای حسین پرتاب کردند: اول: سر عبدالله بن عمیر. دوم: سر عمر بن جناده که مادرش آن را برگرفت و گفت: احسنت ای میوه دلم! سوم: سر سربلند عابس، چون آن هنگام که کشته شد سرش از تن بریده شد، جمعی گرد سرش با هم منازعه کردند و عمر سعد کشمکش آن ها را فیصل داد، سپس سر را نزد حسین پرتاب کرد!!

ابو ثمامه صائدی

ابو ثمامه صائدی نام مبارکش عمرو بن عبد الله صائدی و از دلاوران و شجاعان قبیله همدان، و از پیروان و شیعیان خاص امیر مؤمنان (علیه السلام) بود؛ و در همه امور و مشاهد و مجاهدت ها با ولی الله الاعظم، صاحب ولایت کلیه و جانشین بلافضل رسول اسلام (صلی الله علیه و آله) همراهی داشت؛ و ملازم رکاب سرور عارفان و امام عاشقان و چراغ روح پاکان بود. پس از شهادت امیر مؤمنان با همه وجود و خالصانه و عاشقانه در محضر حضرت مجتبی (علیه السلام) قرار گرفت و جانانه از آن حضرت در امور دین و دنیا متابعت کرد. پس از هلاکت معاویه و قرار گرفتن آن نابکار در چاه هاویه شیعیان از جمله ابو ثمامه در خانه سلیمان بن سرد خزاعی گرد آمدند و به وسیله نامه از حضرت حسین (علیه السلام) برای آمدن به کوفه برای مبارزه با امویان و تشکیل حکومت اسلامی دعوت کردند تا به دل گرمی نامه های آنان، نماینده ویژه آن حضرت، جناب مسلم بن عقیل در کوفه مستقر شد. به روایت فقیه بزرگ و محدث سترگ و دانشمند کم نظیر، شیخ مفید در کتاب ارشاد، ابو ثمامه برای مسلم بن عقیل اسلحه می خرید و ابزار جنگ فراهم می ساخت و در این کار کوششی چشم گیر و سعی کامل و تلاش جامع داشت، و اموالی که برای مسلم می آوردند به دستور جنابش به وسیله ابو ثمامه، هزینه تهیه اسلحه و ساز و برگ جنگی می شد. ابن اثیر در کتاب خود معروف به کامل می گوید: چون ابن زیاد وارد کوفه شد و یاران مسلم به سرپرستی او آماده مبارزه با آن جرثومه پلیدی و فساد شدند، مسلم بن عقیل ابو ثمامه را به سرپرستی یک بخش از چهار بخش لشکر خود به سوی آن غدار نابکار گسیل داشت و پرچمی به نام ابو ثمامه برافراشت و او را سردار قبیله همدان و تمیم نمود. ابو ثمامه دلاور، آن رزمنده جنگ آور عبیدالله بن زیاد را در قصر دارالاماره محاصره کرد، و چندان که توانست در این محاصره پافشاری ورزید. و نیت و اراده اش این بود که آن دشمن خدا را با همه عوامل و دست یارانش از پای در آورد، ولی حيله گری ابن زیاد و ترس مردم کوفه، مسلم را غریب و تنها گذاشت، و او را به ناچار در تاریکی شب به خانه طوعه کشانید، و ابو ثمامه هم پس از بی وفایی مردم و عقب نشینی آنان، از مبارزه با دشمنان خدا در قبیله خود پنهان شد. ابن زیاد به جستجوی ابو ثمامه برخاست، و در این زمینه اصرار و پافشاری داشت؛ و اگر به او دست می یافت بی درنگ آن انسان والا را به سخت ترین مرحله دچار شکنجه و سپس او را قطعه قطعه می کرد. ولی آن عارف عاشق، و صادق پاک دل و وضو گرفته از چشمه عشق، در کمال شجاعت و بدون واهمه به صورتی پنهان از راه و بیراه از کوفه بیرون آمد و خود را میان راه به معشوق ابدی و امام حقیقی و مطلوب واقعی اش حضرت حسین (علیه السلام) رسانید و دل از غم دنیا و آخرت رهانید، و به همه جهانیان ثابت کرد که در هر شرایطی، و در هر موقعیتی می توان صراط مستقیم را طی کرد، و به دامان معشوق آویخت، و گوی سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت با کوششی اندک و زحمتی خالصانه و بی درنگ به دست آورد. طبری و دیگران روایت کرده اند: چون عمر سعد با ارتش نحس خود به کربلا رسید، می خواست فرستاده ای را نزد حضرت حسین (علیه السلام) گسیل دارد، تا راز آمدن

آن حضرت را به آن سرزمین بفهمد، ولی افراد لشگر از رفتن نزد آن جناب امتناع می کردند و عذر و بهانه می آوردند که ما با نامه نوشتن از او دعوت به کوفه کردیم و حیا می کنیم به عنوان سفارت نزد او رویه! کثیر بن عبدالله شعبی به پا خاست و گفت: مرا انتخاب کن تا نزد حسین بروم و پیغامت را به او برسانم و اگر بخواهی سر بریده اش را نزدت بیاورم! عمر سعد گفت: نمی خواهم سر بریده اش را بیاوری فقط نزد او برو و بگو برای چه به این سرزمین آمده ای؟ او به جانب حضرت حسین (علیه السلام) روانه شد. ابو ثمامه وقتی چشمش به کثیر بن عبدالله افتاد روی به حضرت حسین (علیه السلام) کرد و گفت: یا ابا عبدالله! همانا شیرترین و بی باک ترین مردم به سوی شما می آید، سپس به سرعت به سوی کثیر بازگشت و سر راه بر او گرفت و به او فرمان داد: شمشیرت را بگذار آنگاه نزدیک بیا. کثیر گفت: نه به خدا سوگند تو را نمی رسد که این سخن با من گویی، من هرگز اسلحه خود را از خود جدا نمی کنم، من پیام آوری از سوی ابن سعد هستم، اگر می خواهی با همین صورت پیامم را برسانم و گرنه بازگردم. ابو ثمامه گفت: من اجازه نمی دهم با اسلحه به محضر مولایم برسی، پیامت را به من بگو تا من به مولایم برسانم، تو مرد فاسق و فاجر و خونریزی هستی و لیاقت رسیدن به محضر حسین را نداری. کثیر بر آشفت و دشنام داد و مراجعت کرد. در بیشتر کتاب های مقتل آمده: در گرما گرم روز عاشورا، در حالی که دو بخش از یاران حضرت حسین (علیه السلام) به شرف شهادت رسیده بودند و جز اندکی باقی نبودند ابو ثمامه وسط میدان جنگ و کنار شهیدان به خون خفته به محضر حضرت حسین (علیه السلام) آمد و گفت: یا ابا عبدالله! نفسی لک الفداء. اینی آری هؤلاء قد اقتربوا منك ولا والله لا تقتل حتى اقل دونك إنشاء الله، وأحِبُّ أن ألقى ربي وقد صليت هذه الصلاة قد دني وقتها. ای ابا عبدالله! جانم فدایت، اگر چه پرچم مقاتلت افراخته اند، و تنور جنگ افروخته اند، به خدا سوگند تو کشته نشوی تا من به خون خود نغلطم، دوست دارم خدایم را دیدار کنم در حالی که این نمازی که وقتش رسیده با جماعت با تو بگذارم!! قال: فرقع الحسين رأسه ثم قال: ذكرت الصلاة جعلك الله من المصلين الذاکرين، نعم هذا أول وقتها. ثم قال سلوهم أن يكفوا عنا حتى نصلی. امام (علیه السلام) سر به جانب آسمان برداشت و فرمود: ابو ثمامه آری، هنگام ظهر است خدا تو را از نماز گزاران به حساب آورد که وقت نماز را متذکر شدی، اکنون از این مردم بخواهید که مهلت دهند تا ما به نماز قیام کنیم، سپس جنگ را ادامه دهیم. حیب بن مظاهر در برابر لشگر یزید آمد و فریاد برداشت: آیا شرایع اسلام را از یاد برده ای؟ آیا از جنگ و قتال باز نمی ایستی تا ما اقامه نماز کنیم؟ و پس از نماز جنگ را ادامه دهیم؟ حصین بن نمیر فریاد برداشت: یا حسین! هر چه می خواهی نماز به جای آر که نماز تو مورد پذیرش خدا نیست!! حیب فریاد برداشت: ای فرزند زن شراب خوار! آیا نماز تو پذیرفته می شود و نماز فرزند رسول خدا به درگاه خدا قبول نمی شود؟! دیگر اصحاب نیز پاسخی دندان شکن به دشمن دادند، از بی این گفتگو جنگ سختی در گرفت که حیب بر اثر آن به شرف شهادت نایل آمد. ابو ثمامه پس از ادای نماز خوف آماده جان فشانی شد، به محضر حضرت حسین (علیه السلام) عرض کرد: إني قد هممت أن ألقى أصحابي وكرهت أن أتخلف وأراك وحيداً من أهلِكَ قتيلاً، فقال الحسين (عليه السلام): تقدم يا أبا ثمامة فإننا لا نحقون بك عن ساعة: همانا من آماده شده ام که خود را به یارانم برسانم و به آنان ملحق شوم، و دوست ندارم که از راهی که آن بزرگواران رفتند باز بمانم و مرا طاق نیست که تو را این گونه غریب و بی مدد کار یا مقتول بینم، حضرت فرمود: ای ابو ثمامه! قدم پیش بگذار که ما هم به همین نزدیکی به شما ملحق خواهیم شد. در این هنگام ابو ثمامه چون سیل سراسیب و شیر مهیب خود را به سپاه دشمن زد و از چپ و راست بر آن روبهان بی ریشه و اساس حمله برد و گروهی را به خاک هلاک انداخت، تا بر اثر جراحت زیاد به لقاء الله پیوست. در زیارت ناحیه مقدسه آمده: السلام على أبي ثمامة عمرو بن عبد الله الصائدي. آری، او ثابت کرد که می توان نماز واجب را در میدان هر حادثه سنگین و خطرناکی گرچه پای از دست دادن جان باشد حتی با جماعت به جای آورد. و ثابت کرد که در دل همه سختی ها می توان شیعه واقعی و پیرو امام زمان خود بود. و ثابت کرد که می توان در سخت ترین موقعیت ها از حق دفاع کرد، و در برابر دشمن غدار ایستاد، و با او تا فروش جان به حضرت جانان و رسیدن به لقای حضرتش، و قرار گرفتن در جنت ذات مقابله کرد.

فرزند برادر حدیفه بن اسید غفاری

فرزند برادر حدیفه بن اسید غفاری شیخ جلیل محمد بن حسن صفار قمی در کتاب معتبر و با ارزش بصائر الدرجات به سند خود از حدیفه بن اسید که از اصحاب رسول خدا بود، و از بیعت کنندگان زیر درخت که خدا از آنان اعلام رضایت کرد، و در قیامت از حواری حضرت حسن (علیه السلام) است روایت می کند: چون حضرت مجتبی پس از صلح با معاویه که مایه بقای درخت دین و حافظ اسلام تا قیامت بود به سوی مدینه حرکت کرد، من با حضرت همراه شدم. در طور مسیر ملاحظه می کردم شتری با بارش پیش روی حضرت در حرکت است و آن بزرگوار از آن شتر جدا نمی شود! من از بار آن شتر خبر نداشتم، ولی می دیدم شتر به هر طرف می رود حضرت مجتبی متوجه اوست! به حضرت گفتم: پدر و مادرم فدایت، مگر بار این شتر چیست که شما چشم از آن بر نمی دارید، و از آن جدا نمی شوید؟ فرمود: نمی دانی بارش چیست؟ گفتم: نه. فرمود: بارش دیوان و دفتر است. گفتم چه دیوان و دفتری؟ فرمود: دیوان و دفتری که نام شیعیان و پیروان ما در آن ثبت است. حدیفه می گوید: به حضرت گفتم: ای فرزند رسول خدا! من دوست دارم نام خود را در این دیوان بینم، حضرت فرمود: فردا بیا تا به تو نشان دهم. حدیفه می گوید: چون صبح دمید با فرزند برادرم به محضر حضرت رسیدیم، فرمود: حاجت چیست؟ عرض کردم وفا به وعده ای که دیروز به من دادید فرمود: این جوان کیست؟ گفتم: فرزند برادر من است. او با سواد است و من بی سواد. وی را همراه خود آورده ام تا اسامی را در آن دیوان بخواند. حضرت فرمان داد دیوان و دفتر اوسط را بیاوردند. چون آوردند پسر برادر حدیفه شروع به مطالعه کرد، ناگهان در حال قرائت گفت: ای عمو! این نام من است که در این دیوان ثبت است و نور می دهد و از آن روشنائی تالو دارد! حدیفه گفت: بنگر به بین نام من در کجای دفتر است؟ فرزند برادرش نام او را در آن دیوان ملکوتی پیدا کرد، هر دو مسرور و خوشحال شدند که نامشان به عنوان شیعه در دفتر اهل بیت ثبت است. پسر برادرش که نور ایمان و اخلاق و عمل صالحش از افق نامش در دیوان نام شیعیان می درخشید و از نوریان و ملکوتیان بود در حادثه بی نظیر کربلا کنار حضرت سید الشهداء (علیه السلام) ثابت قدم ماند تا به درجه رفیع شهادت رسید و ثابت کرد که: نوریان مر نوریان را جاذبند. و ثابت کرد که: (الطَّيِّبِينَ لِلطَّيِّبَاتِ). و ثابت کرد که انسان خاکی با تحقق دادن مقام خلافت الهی می تواند انسان نوری شود و از پهن دشت ناسوت به عرضه گاه ملکوت برسد و آوازه اش را در همه هستی پایدار و جاودان سازد.

ابوالحتوف بن حرث و سعد بن حرث

ابوالحتوف بن حرث و سعد بن حرث رجال مامقانی و اعیان الشیعه والکنی والالقباب از کتاب حدائق الوردیه نقل می کنند که: این دو برادر از خوارج نهروان بودند، و با عمر سعد برای جنگ با حضرت حسین (علیه السلام) و مقاتله با امام معصوم به سرزمین کربلا آمدند و تا روز عاشورا در لشکر عمر سعد بودند. چون یاران حضرت حسین (علیه السلام) در کمال معرفت و اخلاص به جهاد برخاستند، و با جانفشانی از تنگنای زندگی موقت دنیا رستند و به لقای حق پیوستند، آن دو برادر صدای غربت امام و یاری خواهی او را با جمله: هل من ناصر ینصرنی و هل من معین ینعیننی شنیدند، و اضطراب و ناله و فریاد اهل بیت و زنان و دختران حرم را دیدند، با اندکی تأمل و اندیشه در کار خود و در کار حضرت حسین (علیه السلام) دریافتند که مسیرشان باطل و مسیر حضرت حسین (علیه السلام) حق است، و این تفکر و اندیشه پاک سبب شد که رحمت حضرت محبوب آنان را دریابد، و دست لطف و عنایت حق از آنان دست گیری کند. روی به یکدیگر کردند و گفتند: ما شعارمان این است: لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَلَا طَاعَةَ لِمَنْ عَصَى اللَّهَ. حکومت جز ویژه خدا نیست، و هرگز اطاعت و پیروی از کسی که بر خدا عصیان ورزیده جایز نمی باشد. آیا یزید و ابن زیاد و عمر سعد مطیع خدایند تا اطاعت از آنان جایز باشد، و حسین عاصی بر خدا تا پیروی از او حرام و ممنوع باشد؟! این حسین است که

فرزند پیامبر ماست، و از افق وجودش جز بندگی و عبادت و دانش و بصیرت طلوع نمی کند. این عمر سعد است که به خواسته حرام زاده ای چون ابن زیاد برای کشتن حسین فرزند پیامبر - آن پیامبری که فردای قیامت به شفاعت حضرتش در عرصه محشر امید داریم - آمده! چگونه و با چه دلیل عقلی در این حالی که یکه و تنهاست و دچار غربت و بی یاری است و هدفی جز حق ندارد با او بجنگیم و فریاد هل من ناصر او را پاسخ نگوئیم؟! پس هر دو که از برق بصیرت دلشان روشن شده بود، و به عروۀ الوثقای هدایت خاص حق چنگ زده بودند، و از چاه ضلالت بدر آمده و به قلۀ هدایت رسیده بودند، و این معنا را عملاً به اثبات رسانیدند که می توان با کمترین وقت به تجارت پرسود ابدی دست زد، و ساختمان بی پایه گمراهی را با توبه و بازگشت به حق و چنگ زدن به دامان امام هدایت تخریب و به جایش ساختمان با بنیان هدایت و فضیلت را ساخت، شمشیر از غلاف کشیدند و به سوی حضرت حسین (علیه السلام) آمده، پیش روی حضرت با دشمن به مقاتله برخاستند و گروهی را به چاه هاویه در دوزخ پر عذاب فرستادند، و هر دو با کمال اخلاص و معرفت و بینش و بصیرت در برابر دیدگان حضرت حسین (علیه السلام) آن منبع شرافت و عزت به شرف شهادت نائل شدند، تا به جهانیان ثابت کنند که توبه و بازگشت، و اندیشه و تفکر و از خود گذشتگی، و پیروی از مقام امامت و ولایت گرچه در زمانی اندک می تواند مایه به دست آوردن سعادت دنیا و آخرت و سبب نیک نامی در فضای گنبد دوار، و پاک شدن زشتی های پرونده گردد.

اسلم بن عمرو برده ای برتر از همه آزادگان

اسلم بن عمرو برده ای برتر از همه آزادگان اسلم بن عمرو برده ای بود که حضرت حسین (علیه السلام) او را پس از شهادت برادرش حضرت مجتبی (علیه السلام) خرید و وی را به حضرت زین العابدین (علیه السلام) بخشید. محمد بن یوسف گنجی شافعی، و ابونعیم اصفهانی، و محدث قمی از اسلم بن عمرو در کتاب های خود یاد کرده اند و بزرگان دین هم چون صاحب کتاب فرسان الهیجا او را از قاریان قرآن شمرده اند. شغل او کتابت برای حضرت حسین (علیه السلام) بود، و چون حضرت از مدینه به سوی مکه حرکت کرد ملازم رکاب آن حضرت شد، و با آن بزرگوار از مکه به کربلا آمد تا در روز عاشورا به شرحی که می آید به شرف شهادت نایل آمد و بر کرامت همه آزادگان جهان افزود. در کتاب بحر اللثالی و روضه الاحباب آمده: چون این غلام وفادار و برده خریداری شده که از همه آزادگان برتر بود در طلب اذن جهاد به محضر حضرت حسین (علیه السلام) آمد. حضرت فرمود: از فرزندم سید سجاد (علیه السلام) اجازه جهاد بخواه. آن سعادت مند دنیا و آخرت از امام سجاد (علیه السلام) اذن جهاد خواست و با اهل حرم وداع گفت و به میدان جنگ شتافت، و هفتاد نفر را به شمشیرش که در راه دفاع از امامت به کار گرفته بود به دوزخ فرستاد. حضرت سجاد (علیه السلام) با بالا زدن دامن خیمه به تماشای کارزار آن مرد الهی نشست، و از این که برده ای زر خرید به دفاع از امامت برخاسته مسرور و شاد بود. برده وفادار پس از کارزاری عظیم و جنگی نمایان و جهادی خالص، دوباره به محضر حضرت سجاد (علیه السلام) شتافت و با آن حضرت وداع گفت و به میدان بازگشت. این بار از کثرت کوشش و سعی و مقاتله سنگین و شدت عطش و جراحت زیاد، به خاک افتاد. حضرت حسین (علیه السلام) به بالین او حاضر شد و سخت گریست و صورت مبارک بر گونه غلام گذاشت تا به جهانیان بفهماند که ارزش معنوی این برده هم چون ارزش فرزندش علی اکبر است، و ثابت کند که او از همه تعلقات برای خدا و در راه خدا رهید و از مصادیق بارز فانی لا اعلم اصحاباً خیراً من اصحابی شد. آری، حضرت حسین (علیه السلام) یارانی را در جهان به خوبی آنان و بهتر از آنان سراغ نداشت.

وهب بن وهب

وهب بن وهب طریحی در کتاب با ارزش منتخب از این جوان کم نظیر و عارف بی بدیل یاد کرده است و محدث قمی در نفس

المهموم از روضه الواعظین قتال نیشابوری و امالی حضرت صدوق نقل می کند که: وهب بن وهب مردی نصرانی بود و در مسیر راه با کاروان نور برخورد کرده و خود و مادر و همسرش به دست حضرت حسین (علیه السلام) به شرف اسلام مشرف شدند و به کاروان نور پیوستند و دل از هرچه بود جز حضرت حسین (علیه السلام) گسستند. روز عاشورا برای رفتن به میدان کارزار و جهاد فی سبیل الله از معشوق طلب رخصت کرد، و چون از شب زفافش با همسرش بیش از هفده روز نگذشته بود مفارقت او بر همسرش گران آمد. زن در آن وضعیت شگفت، به شوی خود گفت: ای وهب! برای من روشن است که چون تو در رکاب حضرت حسین (علیه السلام) به شهادت رسی در بهشت عنبر سرشت جای گیری، و با حور بهشت هم آغوش شوی، واجب و فرض است که در محضر حضرت حسین (علیه السلام) با من عهد استوار و پیمان پایدار بندی که فردای قیامت جدای از من در بهشت اقامت نمایی. پس هر دو به محضر حضرت حسین (علیه السلام) رسیدند زن به امام ملکوتیان و هادی خاکیان عرضه داشت: مرا از حضرت تو دو خواسته است: نخست این که این جوان برومند و شوی نیکو صورت و زیبا سیرت به زودی شهید می شود، و مرا در این معرکه هیچ فریادرسی نیست بنابراین مرا به اهل بیت خویش سپار تا هم چون یکی از خودشان از من محافظت نمایند. و دیگر این که: امروز وهب شما را گواه گیرد که فردای قیامت مرا فراموش نکند. امام از شنیدن این سخنان به شدت گریست و هر دو درخواست او را اجابت فرمود و خاطر آن زن با معرفت و وفادار را مطمئن ساخت. وهب برای دفاع از دین به میدان شتافت. در گرما گرم کارزار دو دستش از بدن جدا شد. همسر مهربان و گران قدرش عمود خیمه را بر گرفت و به رزمگاه آمد و فریاد زد: ای وهب! پدر و مادرم فدایت باد، چندان که در توان داری و قدرت و نیرویت اجازه می دهد به رزم و جهاد ادامه ده، و دشمن را از حریم رسول خدا دور کن. وهب گفت: همسر با وفایم! چه شده که مرا به جنگ ترغیب می کنی و به جهاد تشویق می نمایی؟ زن گفت: من خود وقتی صدای واغزوتاه و اقله ناصراه و واوحدتاه هل من ذاب یدب عنا. را از حسین شنیدم دل از حیات شستم و به زندگی دنیا پشت پا زدم و با خود گفتم: زندگی پس از اهل بیت به چه کار آید؟ اکنون عزم جزم کرده ام تا با این نابکاران بجنگم و جان بر سر این کار دربازم! وهب گفت: ای زن! به خیمه ها باز گرد که تو را جهاد بر عهده نیست. همسر شیر دلش گفت: من روی از جهاد نتابم تا همراه تو به خون در غلطم و جان ناقابل فدای حسین (علیه السلام) کنم. وهب چون دست در بدن نداشت که او را باز دارد، با دندان جامه همسر بر گرفت و از حمله به دشمن باز داشت. زن خود را از دست وهب رها نید. وهب فریاد برداشت و از حضرت حسین (علیه السلام) برای بازگرداندن همسرش یاری خواست. امام به میدان آمد و فرمود: خدایتان پاداش خیر دهد، شما را از سوی اهل بیت من جزای نیکو باد. ای زن! به سراپرده زنان باز گرد؛ زیرا مقاتلت بر زنان روا نیست. زن گفت: مولای من! بگذار تا بجنگم چون کشته شدن بر من آسانتر از اسارت به دست بنی امیه است. حضرت فرمود: برگرد تو با زنان ما به یک حال خواهی زیست و نهایتاً او را به زبان نصیحت و موعظت باز گردانید. از طرف دیگر دشمن به وهب حمله کرد و او را دستگیر نمود و نزد عمر سعد گسیل داشت. عمر سعد گفت: ما اشد صولتک! حمله ات در این میدان رزم چه سخت و دشوار بود! و آنگاه فرمان داد تا سر از بدن وهب جدا کردند و آن سر را به سوی سپاه حسین پرتاب کرد. مادر وهب سر بریده دل بندش را گرفت و بوسید و گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بِيَضِّ وَجْهِي بِشَهَادَتِكَ بَيْنَ يَدَي أَبِي عَبْدِ اللَّهِ». خدا را سپاس که به سبب شهادت در پیش روی حسین مرا آبرومند ساخت. سپس روی به دشمن کرد و گفت: ای امت نکوهیده، و جمعیت عاری از شرف! و ای مردمان ناخلف! گواهی می دهم که نصاری در کلیسا و یهود در کنیسه بر شما شرف و برتری دارند. و سپس از روی خشم سر بریده را به سوی سپاه عمر سعد پرتاب کرد، و آنگاه عمود خیمه را بر گرفت و به میدان تاخت و دو نفر از نفرات دشمن را به خاک هلاک انداخت. حضرت حسین (علیه السلام) به میدان رفت و او را باز گردانید و گفت: بر جای بنشین که جهاد بر زنان روا نیست تو و فرزندت وهب با جد من پیامبر در بهشت جای دارید. آن مادر نیکو سیرت به فرمان امام باز گشت و گفت: إلهی لَا تَقْطَعْ رَجَائِي. خدایا! امیدم را به رحمت و عنایات و به لطف و کرامات نامید مکن. امام به او فرمود: خدا هرگز امید تو را قطع نخواهد کرد.

جابر بن حجاج

جابر بن حجاج مامقانی در کتاب رجال خود از او یاد کرده، و ارباب تاریخ در باره او گفته اند: او سوارکاری بسیار شجاع و انسانی والا- و از مردم کوفه و شیعه ای ناب و خالص بود. وی در کوفه با کمال صلابت با مسلم بن عقیل به عنوان نایب خاص حضرت حسین (علیه السلام) دست بیعت داد، و هنگامی که مردم سست پیمان آن شهر، مسلم را رها کردند، جابر میان قبیله خود پنهان شد تا زمانی که شنید حضرت حسین (علیه السلام) به کربلا آمده است. او با ترفندی شگفت و با حيله ای کارساز و نقشه ای عجیب و تدبیری غریب، خود را به لباس دشمن آراست و وارد لشکر عمر سعد شد و در کمال آرامش خود را به کربلا رسانید. آنگاه از صف دشمن جدا شد و به صف دوست پیوست و روز عاشورا به فیض با عظمت شهادت نایل شد، تا ثابت کند اگر انسان بخواهد صراط الهی را طی کند و به دوست پیوندد می تواند، گرچه مسیرش از لابلای هزاران دشمن و انواع فتنه ها و بلاها بگذرد.

جابر بن عروه غفاری

جابر بن عروه غفاری شرح شافیه از مقتل خوارزمی روایت می کند: جابر بن عروه مردی سالخورده و پارسا بود، و در جنگ بدر و دیگر جنگ ها در رکاب پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) برای اعتلای دین شمشیر زد. روز عاشورا دستمالی بر پیشانی بسته بود که ابروانش را از فرو افتادن بر چشم حفظ کند تا از دیدار چهره مبارک و نورانی حضرت حسین (علیه السلام) باز نماند. امام چون نگریست جابر با آن سالخوردگی و پیری - که هنگام استراحت و بازنشستگی است - با کمال رغبت و شوق آهنگ رزم با دشمن را دارد تا با خون درخت دین را آبیاری نماید، و چراغ اسلام را روشن نگاه دارد، و از حریم اهل بیت دفاع نماید، فرمود: شَكَرَ اللَّهُ سَعِيكَ يَا سَيِّخ. ای پیرمرد! خدا به کوشش و جهادت پاداش فراوان دهد. او ثابت کرد که انسان برای دفاع از اسلام و کیان انسانیت زمانی به نام بازنشستگی ندارد.

جناده بن حرث انصاری

جناده بن حرث انصاری ابن عساکر در تاریخ خود از ابن مسعود روایت می کند که: رسول خدا برای جناده بن حرث نامه ای به این مضمون نوشت: این نوشته ای است از محمد رسول خدا برای جناده و قوم او و کسانی که زیر مجموعه او هستند و از وی پیروی می نمایند به این که: نماز را بر پا بدارند، و زکات بپردازند، و از خدا و رسول اطاعت کنند که هر کس چنین کند، در امان خدا و رسول است. نصر بن مزاحم در کتاب وقعه صفین می گوید: جناده در جنگ صفین در محضر امیرمؤمنان (علیه السلام) جهاد کرد، و داد مردانگی داد. در ابصار العین آمده: جناده از مشاهیر شیعه بود و در کوفه با مسلم بیعت کرد، و هنگامی که مردم مسلم را رها کردند، جناده با عمرو بن خالد صیداوی و نافع بن هلال و مجمع بن عبدالله در سرزمین غریب هجانات به حضرت حسین (علیه السلام) ملحق شدند. از شگفتی های برنامه این چهار یار خالص حضرت حسین (علیه السلام) این است که حر بن یزید که در آن هنگام سردار لشکر دشمن بود به حضرت حسین (علیه السلام) گفت: این چهار نفر از کوفه آمده اند و بر من است که آنان را حبس کنم یا به کوفه بازگردانم. حضرت حسین (علیه السلام) در پاسخ حر فرمود: اینان از یاران من هستند و به منزله مردمی می باشند که با من آمده اند، از ایشان چنان حمایت می کنم که از خود حمایت می نمایم؛ پس هرگاه بر این قرار هستی که کاری با تو ندارم و گرنه با تو برای حفظ اینان می جنگم. حر با دیدن این وضع و ایستادگی حضرت حسین (علیه السلام) در دفاع از یارانش، از تعرض به آن چهار نفر باز ایستاد. اینان نشان دادند که باید آن گونه شد که امامی چون حضرت حسین (علیه السلام) برای حفظ انسان در برابر دشمن از جان مایه بگذارد و به دفاع از کیان و کرامت آدمی حاضر به جنگ با دشمن شود. جناده در ابتدای جنگ همراه

عمرو بن خالد و سعد مولى عمرو بن خالد و مجمع بن عبدالله، به ارتش شیطانی حمله بردند و در محاصره دشمن غدار قرار گرفتند. وجود مبارک قمر بنی هاشم با حمله خود به دشمن، حلقه محاصره را شکست و آنان را نجات داد. دیگر باره که لشکر به آن بزرگواران حمله کردند همگی یک جا و در یک مکان به شرف شهادت دست یافتند. امام زمان (علیه السلام) در زیارت ناحیه مقدسه به جناده بن حرث سلام داده است.

حبیب بن مظاهر اسدی

حبیب بن مظاهر اسدی شیخ طوسی در رجال خود او را از اصحاب امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) به شمار آورده است. طریحی در منتخب می گوید: پیامبر اسلام با گروهی از یاران و اصحاب از راهی عبور می کردند. جمعی از اطفال مشغول بازی بودند. پیامبر در آن میان کودکی را گرفت و نزد خود نشانید و میان دیدگانش را پیوسته بوسه داد، و نسبت به او کمال ملاحظت و مهربانی را روا داشت. یاران سبب این همه لطف و محبت پیامبر را به آن کودک جویا شدند. حضرت فرمود: دیدم این کودک همراه حسین قدم برمی داشت، هر گاه حسین بر خاک راه عبور می کرد او خاک زیر قدم حسین را برمی داشت و به صورت خود می مالید، به این خاطر او را دوست دارم و مورد محبت قرار می دهم، امین وحی به من خبر داد که این کودک در حادثه کربلا خواهد بود و به یاری حسین من خواهد شتافت!! و آن کودک به روایت تحفه الحسینیه حبیب بن مظاهر اسدی بود، که نشان می دهد انسان از نظر معنویت و ارزش های باطنی می تواند به جایی برسد که امین وحی گزارش گر وضع مثبت او گردد. رجال کشی به سند خود از فضیل بن زبیر روایت می کند که: روزی میثم تمار در حالی که سوار بر مرکب بود مورد استقبال حبیب قرار گرفت هر دو با هم مشغول صحبت شدند. حبیب گفت: من مردی را می نگرم که جلوی پیشانی اش مو ندارد، خربزه و خرما می فروشد، او را در خانه الزرق بر دار می کشند و به پهلویش نیزه می زنند. کنایه از این که: میثم! در آینده در راه عشق علی با تو اینگونه رفتار خواهد شد. میثم هم گفت: من مردی را می نگرم که دارای صورت سرخی است و از برای او دو گیسو است، برای یاری پسر دختر پیامبر از کوفه خارج می شود و به شهادت می رسد و سر بریده اش را در کوفه می گردانند! آنگاه از هم جدا شدند، گروهی که سخنان آن دو را شنیدند گفتند: مردمی دروغگوتر از این دو ندیدیم. در این حال رشید هجری به طلب آنان از راه رسید و سراغشان را گرفت. گفتند: اینجا بودند و چنین و چنان گفتند. رشید گفت: خدا برادرم میثم را رحمت کند که دنباله حدیث را نگفت که آورنده سر بریده حبیب عطایش از دیگران صد درهم بیشتر است. آن جماعت گفتند: این از آن دو نفر دروغگوتر است. راوی می گوید: به خدا سوگند روزگاری نگذشت که میثم را بر دار زدند، و سر حبیب را به کوفه آوردند و آنچه هر دو خبر دادند واقع شد!! کشی در رجال خود می گوید: حبیب از هفتاد نفری است که حسین را یاری می دادند و با کوه های آهن ملاقات کردند، یعنی با سوارانی که غرق آهن و فولاد بودند و به قصد کشتن حسین (علیه السلام) آمده بودند و روبرو شدند. آنان با سینه ها و صورت های خود از تیرها و شمشیرها با کمال شجاعت استقبال کردند، در حالی که دشمن امانشان می داد و با مال و ثروت به تطمیع آنان دست می یازید؛ ولی نه امان دشمن را پذیرفتند، و نه به قبول مال و ثروت تن دادند، و نه به وعده های دشمن رغبت نمودند. و می گفتند: ما را در پیشگاه خدا در تنها گذاردن حسین (علیه السلام) عذری نخواهد بود، و اگر حسین (علیه السلام) را واگذاریم تا کشته شود و ما زنده بمانیم به رسول خدا در قیامت چه جواب دهیم، به خدا سوگند تا مژگان چشم ما حرکت می کند دست از یاری حسین (علیه السلام) برنداریم. سپس جهاد کردند تا همگی شهید شدند. کشی می گوید: چون حبیب از خیمه بیرون شد شادان و خندان بود. بریر که سید قاریان قرآن بود گفت: ای حبیب! این زمان ساعت خنده زدن نیست. حبیب گفت: کدام وقت سزاوارتر از این زمان به خوشحالی و خنده است؟ به خدا سوگند میان ما و معانقه حور همین است که این کافران بر ما حمله کنند. آیت الله سید محسن جبل عاملی در اعیان الشیعه در جلد بیستم در ترجمه حبیب می گوید: او حافظ همه

قرآن بود، و هر شب پس از نماز عشا تا طلوع فجر یک ختم قرآن داشت!! حبیب در جنگ جمل و صفین و نهروان در رکاب امیرمؤمنان (علیه السلام) حاضر بود. و او را از خواص اصحاب آن حضرت و از حاملان علوم و اسرار شاه ولایت و اصفیای آن حضرت شمرده اند. حضرت حسین (علیه السلام) هنگامی که وارد کربلا شد، نامه ای به اهل کوفه به طور عام و نامه ای ویژه به این مضمون برای حبیب بن مظاهر نوشت: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ مِنْ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ اِلَى الرَّجُلِ الْفَقِیْهِ حَبِیْبِ بْنِ مَظَاهِرِ الْاَسَدِیِّ، اَمَّا بَعْدُ فَقَدْ نَزَلْنَا كَرْبَلَاً وَاَنْتَ تَعْلَمُ قَرَابَتِیْ مِنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ فَاِنْ اَرَدْتَ نَصْرَتَنَا فَاَقْدِمْ اِلَيْنَا عَاجِلًا. بنام خدای بخشاینده مهرگستر. از حسین بن علی به آن مرد فقیه فهیم حبیب بن مظاهر اسدی، ما در کربلا اقامت گرفته ایم، تو نزدیکی مرا به رسول خدا می دانی، اگر قصد یاری ما را داری به سرعت به سوی ما بشتاب. حبیب پس از خواندن نامه با عبور از مقدماتی که بیشتر جنبه حفظ اسرار و تقوای سیاسی داشت به همسرش گفت: مطمئن باش که این محاسن سپیدم را در یاری و نصرت حسین به خون گلویم رنگین خواهم کرد. سپس از خانه بیرون شد که راه فرار از کوفه را به دور از چشم دشمن ارزیابی کند. در مسیر راه با مسلم بن عوسجه مصادف شد که می خواهد از مغازه عطاری جهت خضاب محاسن خود حنا بخرد. حبیب گفت: ای مسلم! مگر خبر نداری که مولایمان حسین (علیه السلام) به سرزمین کربلا وارد شده بیا به یاری او بشتابیم. مسلم بن عوسجه بی درنگ مهبای خارج شدن از کوفه شد! حبیب غلام خود را طلبد و اسبش را به او سپرد و گفت: این اسلحه را زیر لباس خود پنهان دار و از فلان راه عبور کن و در فلان منطقه منتظر من باشد، و اگر کسی از تو احوال پرسید بگو: بر سر فلان مزرعه می روم. غلام به فرمان حبیب عمل کرد. سپس حبیب خود را از راه و بی راه به طور ناشناس به غلام رسانید. شنید غلام با آن اسب به این گونه سخن می گوید: ای اسب! اگر آقایم حبیب نیامد من خود بر تو سوار می شوم و برای یاری حسین (علیه السلام) به کربلا می روم. این سخن دل حبیب را لرزاند و سیلاب اشک از دیدگانش جاری کرد و گفت: یا ابا عبدالله! پدر و مادرم فدایت کنیززادگان برای تو غیرت به خرج می دهند وای بر آزادگان که دست از یاری تو باز دارند! سپس سوار بر اسب شد و به غلام گفت: تو در راه خدا آزادی به هر کجا که می خواهی برو. غلام روی دست و پای حبیب افتاد و گفت: ای سید من! مرا از این فیض محروم مکن، مرا هم همراه خود ببر که دوست دارم جانم را فدای حسین کنم! حبیب درخواست او را پذیرفت و با غلام روانه کربلا شد. یاران حسین به استقبال حبیب شتافتند. زینب کبری پرسید: چه خبر است که یاران به هم برآمده اند؟ گفتند: حبیب بن مظاهر به یاری شما آمده است. حضرت فرمود: سلام مرا به حبیب برسانید. چون سلام زینب کبری را به حبیب رسانیدند، حبیب کفی از خاک برگرفت و برفرق خود پاشید و گفت: من کیستم که دختر کبرای امیر عرب به من سلام رساند!! از برنامه های بسیار مهم حبیب، درخواست وصیت در آخرین لحظات عمر مسلم بن عوسجه از مسلم بود: هنگامی که حبیب با حضرت حسین (علیه السلام) بر سر مسلم بن عوسجه آمدند، او را رمقی در بدن بود، حبیب خطاب به مسلم گفت: ای مسلم! بر من سخت است که تو را اینگونه آغشته در خون بینم، تو را به بهشت بشارت باد. مسلم با صدایی ضعیف گفت: بَشْرَكَ اللّٰهِ بِخَيْرٍ. خدا تو را به خیر مژده دهد. حبیب گفت: اگر نبود که ساعت دیگر به تو ملحق می شوم یقیناً دوست داشتم که اگر وصیتی داری با من در میان بگذاری! که من با جان و دل در انجام آن کوشش لازم نمایم. مسلم به سوی امام اشاره کرد و گفت: وصیت من با تو این است که از یاری این غریب دست باز نداری! حبیب گفت: به پروردگار کعبه جز این عمل نکنم و دیده ات را به اجرای این وصیت روشن سازم. و در کتاب مهیج الاحزان گوید: هنگامی که حبیب آماده شهادت شد، حضرت حسین (علیه السلام) به او فرمود: تو از جد و پدرم یادگاری، پیری تو را دریافته، چگونه راضی شوم به میدان بروی؟ حبیب گریست و گفت: می خواهم نزد جدت روسپید باشم و پدر و برادرت مرا از یاری کنندگان شما به حساب آورند. در مقتل ابو مخنف آمده: لَمَّا قُتِلَ حَبِیْبٌ بَانَ الْاِنْكَسَارِ فِی وَجْهِ الْحُسَیْنِ وَقَالَ: لِلّٰهِ دَرْكٌ یَا حَبِیْبٌ لَقَدْ كُنْتُ فَاَصْلًا تَحْتُمُ الْقُرْآنَ فِی لَیْلَةٍ وَاِحْدَةً!! هنگامی که حبیب شهید شد، در چهره حضرت حسین (علیه السلام) شکستگی نمایان گشت، و گفت: حبیب خدا تو را پاداش نیک دهد، تو مرد دانشمند و بافضلی بودی و در یک شب یک ختم قرآن می نمودی!

حنظله بن اسعد شباسی

حنظله بن اسعد شباسی حنظله، از جوان مردان روزگار و شجاعان نامدار، و از انسان های برجسته بود. ارباب رجال و مقاتل و محدثین، نام نامی و اسم گرامی و نورانی او را زینت کتاب های خود کرده اند، و او را از بزرگان کم نظیر شیعه به شمار آورده اند، و وی را به شجاعت و فصاحت زبان، و قرائت قرآن ستوده اند. او در دل فتنه و ناامنی، و جوّ ارباب و وحشت، و فضای جاسوسی و ترس، خود را از کوفه به کربلا- رسانید، تا با دفاع از دین و اهل بیت (علیهم السلام) گوی سعادت دنیا و آخرت را به دست آورد. حنظله از جمله کسانی است که حضرت حسین (علیه السلام) او را برای گفتگو با سردار سپاه دشمن، ابن سعد عنید، گسیل داشت. در کتاب شریف منتهی الآمال آمده: حنظله قدّ مردی برافراشت و پیشاپیش امام ایستاد و در حفظ و نگهداری آن حضرت، خود را سپر تیر و نیزه و شمشیر ساخت، و هر زخم شمشیر و سنانی که به قصد امام می رسید آن را عاشقانه به جان خود می خرید و همی ندا در می داد که: ای قوم! من می ترسم بر شما همانند آن عذاب هایی که بر امت های گذشته وارد شد وارد شود، و مانند عذاب های قوم نوح و عاد و ثمود، و آنان که پس از ایشان راه کفر و انکار گرفتند بر شما نازل گردد، من بر شما از روز قیامت می ترسم، روزی که از صحرای محشر رو به دوزخ گردانید و شما را از عذاب الهی نگاه دارنده ای نباشد. ای قوم! حسین را مکشید که خدا شما را به سبب عذاب، مستأصل و هلاک کند. مطابق برخی از روایات، حضرت حسین (علیه السلام) فرمود: ای حنظله بن اسعد! خدا تو را رحمت کند. بدان که این گروه مستوجب و مستحق عذاب شدند. تو اینان را به سوی حق دعوت کردی ولی آنان از پذیرش دعوت امتناع کردند، و بر تو و یارانت تاختند و به تو و اصحاب تو ناسزا گفتند. حنظله گفت: فدایت شوم سخن به صدق گفتم، آیا من به سوی پروردگارم نروم، و به برادرانم ملحق نشوم؟ حضرت فرمود: چرا ای حنظله! شتاب کن و به سوی آنچه از جانب حق برایت مهیا شده برو که از دنیا و آنچه در دنیاست بهتر است. آری، برو به سوی سلطنتی که هرگز کهنه نشود و زوال نپذیرد. پس حضرت را وداع کرده و گفت: اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا اَبَاعَبْدِاللّٰهِ! صَدِّقِ اللّٰهُ عَلَیْكَ وَعَلَى اَهْلِ بَیْتِكَ وَعَرَفَ بَیْنَنَا وَبَیْنَكَ فِی الْجَنَّةِ. حضرت حسین دعای حنظله را آمین گفت، سپس حنظله به میدان شتافت و سر در راه جانان داد و جان به جان آفرین از طریق شهادت تسلیم کرد.

مردی با بصیرت از قبیله خزیمه

مردی با بصیرت از قبیله خزیمه در مقتل ابومخنف آمده: عمر سعد مردی از قبیله خزیمه را به رسالت نزد حضرت حسین (علیه السلام) فرستاد که به آن حضرت بگو: قصد تو از آمدن به این سرزمین چیست؟ آن مرد تا کنار خیمه امام آمد، حضرت به یارانش فرمود: او را می شناسید؟ گفتند: آری، وی اهل خیر و صلاح است و جای شگفتی است که در چنین موقعیتی شنیع و فظیح و خطرناک و پر فتنه پیدا شده است. حضرت فرمود: از او پرسید چه می خواهد؟ به او گفتند: چه قصدی داری؟ گفت می خواهم خدمت حضرت حسین برسم. زهیر بن قین گفت: سلاح خود را زمین بگذار و وارد شو. گفت: اطاعت می کنم. سلاحش را بر زمین گذاشت و وارد شد. پس از سلام به محضر حضرت حسین (علیه السلام)، دست و پای آن بزرگوار را بوسید و گفت: مولای من! چه چیز شما را به این صحرا کشانید؟ حضرت فرمود: نامه های شما مردم کوفه که پی در پی فرستادید. گفت: پسر پیامبر! مردمی که به سوی شما نامه فرستادند امروز از خواص ابن زیادند. حضرت فرمود: برگرد و صاحب خود را از آنچه شنیدی خبر ده. گفت: مولای من! کدام عاقل و خردمند بهشت را می گذارد و آتش دوزخ را انتخاب می کند، به خدا سوگند از تو جدا نمی شوم تا جانم را فدایت کنم. حضرت فرمود: وَأَصْلَكَ اللَّهُ كَمَا وَأَصْلَتْنَا بِنَفْسِكَ. خدا تو را از مقربین قرار دهد چنان که با همه وجودت با ما پیوند برقرار کردی.

سعید بن عبدالله حنفی

سعید بن عبدالله حنفی کتاب‌های رجال و تاریخ و مقاتل از سعید به عنوان انسانی شایسته، شیعه‌ای کامل، جوانمردی وفادار و عبدی صالح یاد کرده‌اند. شب عاشورا هنگامی که امام پس از خطبه معروفش فرمود: تاریکی شب شما را فرو پوشانده، برخیزید و بروید و خود را از این مهلکه برهانید. سعید بن عبدالله از جای برخاست و گفت: ای پسر پیامبر! به خدا سوگند ما دست از یاری ات بر نداریم و تو را رها نکنیم، تا خدا بداند که ما وصیت پیامبر را در حق ذریه اش حفظ کردیم، به خدا سوگند اگر بدانم کشته می‌شوم سپس زنده می‌گردم، آنگاه به آتش سوخته خواهم شد و خاکسترم را بر باد می‌دهند و هفتاد بار با من چنین کنند از تو جدا نخواهم شد تا جانم را فدایت کنم. چگونه از تو جدا شوم در حالی که یک بار کشته شدن بیشتر نیست و پس از آن کرامت و عزت سرمدی و نعمت ابدی است، نعمتی که هرگز برای آن زوال و فنايي نمی‌باشد! سعید به صورتی ویژه شهید شد، و آن به هنگام ظهر عاشورا بود که امام با یاران باقی مانده به نماز جماعت ایستادند ولی دشمن شروع به تیراندازی کرد. سعید پیش روی امام خود را سپر قرار داد، و از هر طرف تیر آمد، او از آن تیر استقبال کرد، و به سر و صورت و سینه و دست و پا نمی‌گذاشت تیرها به حضرت اصابت کند، و در حال خریدن تیرها به بدن می‌گفت: خدایا! این قوم را چون قوم عاد و ثمود لعنت کن. پروردگارا! سلام مرا به پیامبرت برسان، و به او ابلاغ کن که من از درد زخم‌هایی که به سبب تیرهای دشمن به بدنم رسید چه دیدم و چه کشیدم. خدایا! من از این که بدنم را سپر این همه تیر قرار دادم قصدی جز پاداش و ثواب تو در یاری فرزند پیامبرت نداشتم. هنگامی که قدرت و توانایی از سعید برفت و بر زمین افتاد، روی به حضرت حسین نمود و گفت: یا بن رسول الله آیا من به عهدم وفا کردم؟ حضرت فرمود آری تو پیشاپیش من به سوی بهشت می‌روی.

سوید بن عمرو

سوید بن عمرو شیخ طوسی، آن فقیه و رجالی بزرگ و استاد بسیاری از فقها در کتاب رجال خود سوید را از اصحاب حضرت سید الشهداء شمرده است. علامه سماوی در ابصارالعین از طبری روایت می‌کند که: سوید پیرمردی شرافتمند و عابد و بسیار نمازگزار بود، و از نظر شجاعت انسانی فوق العاده و در جنگ‌ها تجربه زیادی آموخته بود. روز عاشورا پس از شهادت بشر بن عمرو حضرمی به سوی دشمن تاخت و جنگی نمایان کرد تا جراحت زیادی برداشت و به رو در خاک در افتاد. دشمن خیال کرد او شهید شد وی را رها کردند تا وقتی شنید دشمن عربده می‌کشید که حسین (علیه السلام) به شهادت رسید، او کاردی نزد خود پنهان کرده بود با همان کارد تا جایی که توان داشت کنار بدن حضرت حسین جنگید و از حریم قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) دفاع کرد. دشمن بر او تاخت و وی را محاصره کرد تا به ضربت اسلحه عروه بن بکار و زید بن ورقا به شرف با عظمت شهادت نایل شد و به جهانیان این درس را داد که هیچ زمانی برای دفاع از حق دیر نیست و هیچ گاه انسان بازنشسته از مسئولیت نمی‌شود!

عبدالله بن عمیر

عبدالله بن عمیر مامقانی گوید: عبدالله بن عمیر مکنی به ابووهب، مردی دلاور و شجاع و در شهر کوفه نزدیک بئر الجعه که در قبیله همدان است منزل داشت و همسرش از قبیله بنی نمرین قاسط بود. روزی از خانه بیرون شد، مشاهده کرد سپاهی انبوه و لشگری فراوان به طرف نخيله، سان می‌دهند. پرسید این لشکر برای چیست و عزم کجا دارد و به جنگ چه کسی عازم است؟ گفتند عازم کربلا برای جنگ با حسین (علیه السلام) هستند. عبدالله گفت: به خدا سوگند من بی تردید و شک به جنگ با کفار بسیار حریمم، و جنگ با این قوم را که برای ریختن خون پسر پیامبر بیرون می‌روند ثوابش را کمتر از جنگ با کافران نمی‌دانم و به ثوابش

امیدوارم. آنگاه به خانه درآمد و همسرش را از آن ماجرا خبر داد. آن زن صالحه شایسته گفت: اندیشه خوبی کردی و به فکر مناسبی افتادی، مرا هم با خود ببر. عبدالله شبانه با همسرش به سوی کربلا حرکت کرد و شب هشتم به محضر حضرت حسین (علیه السلام) مشرف شد. هنگامی که روز عاشورا رسید اول کسی که به سوی لشکر حضرت حسین (علیه السلام) تیر انداخت عمر سعد بود، و اول کسی که قدم به میدان مبارزه بر ضد لشکر حق گذاشت و مبارز طلبید یسار، آزاد کرده پدر ابن زیاد بود. حبیب بن مظاهر و بریر بن خضیر خواستند به میدان او روند حضرت حسین (علیه السلام) فرمود: شما در جای خود باشید. عبدالله بن عمیر پیش آمد و از حضرت رخصت میدان رفتن خواست. حضرت به او نظر کرد، مردی دید گندم گون، بلند قامت، دارای بازوانی قوی، فرمود: گمان دارم که عبدالله، قرین و حریف مناسبی برای این دشمن خداست. سپس او را برای مبارزه رخصت داد. عبدالله به میدان تاخت. یسار گفت: کیستی که به مبارزه با من بیرون شدی؟ عبدالله خود را معرفی کرد. یسار گفت: بازگرد که توهم کفو و حریف من نیستی حریف من حبیب یا زهیر است. عبدالله گفت: حرام زاده مگر مبارزه و جنگ به فرمان توست که هر که را بخواهی بیاید و هر که را نخواهی برگردد. این بگفت و با یک ضربت کاری، یسار را به خاک هلاک انداخت. این زمان همسر صالحه و وفادارش ستون خیمه را برگرفت و به سوی شوهر شتافت و گفت: پدر و مادرم فدایت برای ذریه پاک محمد (صلی الله علیه و آله) فداکاری کن. شوهر به سوی او نظر کرد، خواست او را به خیمه بازگرداند نپذیرفت، او جامه شوهر را می کشید و می گفت تو را رها نمی کنم تا با تو یکجا شهید شوم. در ابصارالعین آمده: عبدالله چون نتوانست همسر خود را از میدان جنگ دور کند و او را به خیام حرم برگرداند به حضرت حسین (علیه السلام) متوسل شد. امام (علیه السلام) به میدان آمد و به آن زن شیردل فرمود: خدا شما را از جانب خاندان پیامبر پاداش خیر دهد، به سوی حرم برگرد. خدای رحمت کند جهاد بر زنان مقرر نیست. زن اطاعت نموده به خیمه ها بازگشت، عبدالله در مبارزت همی کوشید تا شربت شهادت نوشید. زن وقتی از شهادت شوی خود آگاه شد به سوی کشته شوهر شتافت و بر بالین او نشست و خاک و خون از چهره اش پاک می کرد و می گفت: بهشت بر تو گوارا باد. من از خدایی که بهشت را روزی تو گردانید درخواست می کنم که به زودی مرا به تو ملحق سازد. شمر به غلام خود گفت برو این زن را به شوهرش ملحق کن. آن نابکار غدار، و مطرود از رحمت پروردگار پیش آمد و عمودی بر فرق آن زن صالحه زد که مغز سرش پریشان شد و همانجا جان به جان آفرین تسلیم کرد!

مالک بن عبد و سیف بن حارث

مالک بن عبد و سیف بن حارث طبری می نویسد مالک بن عبد و سیف دو برادر مادری و پسر عمو بودند که با شیب بن حرث به کربلا آمدند و به لشکر حضرت حسین (علیه السلام) پیوستند. ابومخنف می گوید: مالک و سیف روز عاشورا در حالی که سیلاب اشک از دیدگان شان جاری بود خدمت حضرت حسین (علیه السلام) رسیدند. امام فرمود: شما را چه می شود و برای چه گریه می کنید؟ گفتند: پدر و مادر ما فدایتان باد، گریه ما نه برای خود ماست که اینک کشته می شویم بلکه برای غربت و تنهایی توست که در محاصره دشمن قرار گرفته اید و کاری از دست ما برای نجات شما از حلقه این محاصره ساخته نیست. حضرت فرمود: من امیدوارم پس از ساعت دیگر دیده های شما روشن و به نعیم ابد نایل گردد، خدا شما را پاداش خیر عنایت کند، شما با این مواساتی که نسبت به من دارید و به سبب سعی و کوششتان در راه خدا شایسته پاداش نیک هستید. سپس با یکدیگر به میدان شتافتند و در جنگ با دشمن پشتیبان هم بودند. آنگاه برای این که به فیض زیارت و دیدار حضرت حسین (علیه السلام) نایل شوند. به سوی خیمه برگشتند و به این گونه به امام سلام دادند: **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! حَضْرَتِ پَسَخ دَاد: وَعَلَيْكُمَا السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ** پس از آن به میدان بازگشتند و آن چنان کوشیدند تا شربت شهادت نوشیدند.

مسلم بن عوسجه

مسلم بن عوسجه کتاب های رجالی اهل سنت مانند اصحابه، استیعاب، اسدالغابه، وطبقات و کتاب های رجالی شیعه اتفاق دارند که مسلم از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود. او را مردی شب زنده دار، قاری قرآن، شجاعی شیرافکن برشمرده اند و نامش را در کتاب فتوحات ذکر کرده اند. او از خواص اصحاب امیرمؤمنان (علیه السلام) و ملازم رکاب حضرت در جمل و صفین و نهروان بود، و به روایت مهیج الاحزان چندین بار قرآن را از نظر امیرالمؤمنین گذرانید. در زمانی که مسلم بن عقیل به کوفه آمد، مسلم و کیل آن حضرت در قبض اموال و خرید اسلحه و گرفتن بیعت از مردم بود. امام عصر (علیه السلام) در زیارت ناحیه مقدسه بر او سلام کرده است. مامقانی در کتاب رجالش می نویسد: قلم از بیان جلالت قدر و عدالت و قوت ایمان و شدت تقوای مسلم بن عوسجه عاجز و زبان ناتوان است. هنگامی که حضرت حسین (علیه السلام) در شب عاشورا اجازه انصراف اصحاب را داد و فرمود: من بیعت خود را از همه شما برداشتم راه بیابان را پیش گیرید و به خانه و دیار خود بازگردید. مسلم بن عوسجه از جای برخاست و گفت: ای سید و مولای ما! آیا ما شما را تنها بگذاریم؟ اگر چنین کنیم فردای قیامت در محضر عدالت جواب جدت پیامبر را چه بگوییم و چه عذری بیاوریم؟ به خدا سوگند از شما جدا نخواهم شد تا نیزه ام را در سینه این کافران بشکنم و تا قبضه شمشیر در دست من است با این گروه جهاد خواهم کرد. و اگر برای من اسلحه ای نماند که به جهاد ادامه دهم با سنگ می جنگم. به خدا سوگند دست از یاری تو برندارم تا معلوم شود که تا زنده بودم ذریه پیامبر را حفظ کردم. به خدا سوگند اگر بدانم کشته می شوم و دوباره زنده می گردم، سپس مرا می کشند و به آتش می سوزانند و تا هفتاد مرتبه با من اینگونه رفتار می شود هرگز از تو جدا نشوم! مسلم، روز عاشورا چون شیر غزان و همچون برق خاطف و صرصر عاصف بر آن سپاه خون آشام زد و جنگی نمایان کرد، و پنجاه تن سوار را به خاک هلاک انداخت تا از کثرت زخم و جراحت به زمین افتاد. حضرت حسین (علیه السلام) با حیب بن مظاهر بر بالین او آمد و فرمود: *يَرْحَمُكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمُ! فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا*). مسلم بن عوسجه کتاب های رجالی اهل سنت مانند اصحابه، استیعاب، اسدالغابه، وطبقات و کتاب های رجالی شیعه اتفاق دارند که مسلم از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود. او را مردی شب زنده دار، قاری قرآن، شجاعی شیرافکن برشمرده اند و نامش را در کتاب فتوحات ذکر کرده اند. او از خواص اصحاب امیرمؤمنان (علیه السلام) و ملازم رکاب حضرت در جمل و صفین و نهروان بود، و به روایت مهیج الاحزان چندین بار قرآن را از نظر امیرالمؤمنین گذرانید. در زمانی که مسلم بن عقیل به کوفه آمد، مسلم و کیل آن حضرت در قبض اموال و خرید اسلحه و گرفتن بیعت از مردم بود. امام عصر (علیه السلام) در زیارت ناحیه مقدسه بر او سلام کرده است. مامقانی در کتاب رجالش می نویسد: قلم از بیان جلالت قدر و عدالت و قوت ایمان و شدت تقوای مسلم بن عوسجه عاجز و زبان ناتوان است. هنگامی که حضرت حسین (علیه السلام) در شب عاشورا اجازه انصراف اصحاب را داد و فرمود: من بیعت خود را از همه شما برداشتم راه بیابان را پیش گیرید و به خانه و دیار خود بازگردید. مسلم بن عوسجه از جای برخاست و گفت: ای سید و مولای ما! آیا ما شما را تنها بگذاریم؟ اگر چنین کنیم فردای قیامت در محضر عدالت جواب جدت پیامبر را چه بگوییم و چه عذری بیاوریم؟ به خدا سوگند از شما جدا نخواهم شد تا نیزه ام را در سینه این کافران بشکنم و تا قبضه شمشیر در دست من است با این گروه جهاد خواهم کرد. و اگر برای من اسلحه ای نماند که به جهاد ادامه دهم با سنگ می جنگم. به خدا سوگند دست از یاری تو برندارم تا معلوم شود که تا زنده بودم ذریه پیامبر را حفظ کردم. به خدا سوگند اگر بدانم کشته می شوم و دوباره زنده می گردم، سپس مرا می کشند و به آتش می سوزانند و تا هفتاد مرتبه با من اینگونه رفتار می شود هرگز از تو جدا نشوم! مسلم، روز عاشورا چون شیر غزان و همچون برق خاطف و صرصر عاصف بر آن سپاه خون آشام زد و جنگی نمایان کرد، و پنجاه تن سوار را به خاک هلاک انداخت تا از کثرت زخم و جراحت به زمین افتاد. حضرت حسین (علیه السلام) با حیب بن مظاهر بر بالین او آمد و فرمود: *يَرْحَمُكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمُ! فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا*).

هفهاف بن مهند راسبی

هفهاف بن مهند راسبی هفهاف، بنا به نوشته دانشمندان رجالی مردی تهمتن، شیرافکن، کوه کن، نیکوسیرت و از شجاعان بصره و از مخلصین جماعت شیعه است. هفهاف در عشقورزی به امیرمؤمنان (علیه السلام) و محبت شاه ولایت و اطاعت از اهل بیت (علیهم السلام) گوی سبقت از دیگران ر بوده بود و در جنگ صفین ملازم رکاب آن حضرت بود. پس از شهادت امیرمؤمنان (علیه السلام) روزگارش را در خدمت حضرت مجتبی (علیه السلام) به سر رسانید و پس از شهادت آن حضرت ساکن بصره شد. تا این که شنید حضرت حسین (علیه السلام) از مکه عازم سفر عراق گردیده. هفهاف - در عین این که بیرون رفتن از بصره سخت بود و فضای جاسوسی و رعب و وحشت بر آن دیار حکومت داشت - از بصره بیرون تاخت تا عصر عاشورا خود را به کربلا رسانید. بر لشگر عمر سعد وارد شد و پرسید: مولایم حسین کجاست؟ گفتند تو کیستی و کجا بودی؟ گفت: من هفهاف بن مهند راسبی بصری هستم، برای یاری حسین آمده ام. گفتند: ما حسین را کشتیم و از اولاد و اصحاب او جز بیماری و جماعتی از زنان و دختران را باقی نگذاشتیم، اکنون گروهی از لشگر عمر سعد به غارت خیمه های حسین هجوم برده اند! دنیا در نظر هفهاف تاریک شد و آه از نهادش برآمد ولی نگفت اکنون که حسین (علیه السلام) شهید شده جای برای مبارزه من نیست، بلکه او مبارزه را اصلی اصیل برای دفاع از حق می دانست، و ادامه راه حسین (علیه السلام) را بر خود از واجب ترین امور به شمار می آورد؛ به همین خاطر با ایمانی استوار و اخلاصی بی نظیر برای دفاع از دین و ملحق به حضرت حسین (علیه السلام) هم چون پلنگ بر آن لشگر بی نام و پر ننگ حمله برد و از چپ و راست سر و دست پرانید و بسیاری را به دوزخ رسانید، تا از همه طرف به دستور عمر سعد به او حمله شد و در محاصره قرار گرفت تا اسبش از پای درآمد و پیاده ماند. او پیاده به جنگ ادامه داد تا بر اثر کثرت جراحت نزدیک گودال قتلگاه به خاک افتاد و با به سر بردن پیمان به حضرت حسین (علیه السلام) پیوست. اینان اصحاب و یاران امام بودند که قلم و بیان از توصیف شخصیت آنان تا ابد عاجز است، چه رسد به بیان شخصیت هایی هم چون قمر بنی هاشم، علی اکبر، و سایر جوانان بنی هاشم و به خصوص سالار شهیدان حضرت سید الشهداء (علیه السلام).

سوید حضرمی

سوید حضرمی واپسین شهید کربلا سوید حضرمی است، وی جنگ نمایانی کرد و زخم بسیاری برداشت و بر زمین افتاد و از هوش رفت، سپاه کفر او را کشته پنداشتند، هنگامی که حسین شهید شد و کوفیان فریاد می کشیدند: حسین کشته شد، سوید بهوش آمد و از جای برخاست، از شمشیرش جستجو کرد نیافت، سرانجام کاردی پیدا کرد و بر سپاه کوفه حمله برد. بیم و ترس در دل کوفیان جا گرفت، گروهی فرار کردند، بگمان آن که یاران حسین زنده شده و دوباره به جهاد پرداخته اند ولی پس از اندی پی به حقیقت بردند و سوید را شهید کردند. اینان اصحاب و یاران امام بودند که قلم و بیان از توصیف شخصیت آنان تا ابد عاجز است، چه رسد به بیان شخصیت هائی هم چون قمر بنی هاشم، علی اکبر، و سایر جوانان بنی هاشم و بخصوص سالار شهیدان حضرت سید الشهداء (علیه السلام).

قمر بنی هاشم

قمر بنی هاشم از آنجا که قلم شکسته این عاجز از وصف شخصیت با عظمتی چون قمر بنی هاشم ناتوان است به ناچار به زیارت هایی که نسبت به وجود مقدس او از معصومین (علیهم السلام) رسیده متوسل شده و نکات آن زیارات را برای شناخت دورنمایی از شخصیت آن حضرت یادآور می شوم. سلام خدا و سلام همه فرشتگان مقرب و انبیای الهی و عباد شایسته حق و همه شهدا و

صدیقین و نفوس پاکیزه و پاک در آنچه صبح و شام است بر تو ای فرزند امیرالمؤمنین! گواهی می‌دهم که حضرت تو مقام تسلیم به حق و تصدیق به واقعیات و وفاداری و خیرخواهی نسبت به سالار شهیدان را در حد کمال داشتی. برترین جزا، به خاطر مقام صبر و استقامت و خلوص نیت و کمک بر برادر مظلومت، برای تو باد. سلام بر تو ای عبد صالح! ای مطیع فرامین خدا و رسول حق و امیرالمؤمنین و امام مجتبی و حضرت حسین! گواهی می‌دهم در راه حق سستی نکردی، و در احیای دین کوتاهی نداشتی، عمر بابرکت خود را در بصیرت گذراندی، به صالحین اقتدا کردی، و از جمیع انبیا متابعت نمودی. تو در صبر و جهاد و یاری امام معصوم و دفاع از برادرت و در پاسخ‌گویی به دعوت حق و طاعت رب انسانی نیکو و بزرگوار بودی. امام سجاد (علیه السلام) فرمود: برای عمویم قمر بنی هاشم نزد خداوند در قیامت منزلتی است که جمیع شهدا به آن غبطه می‌خورند، و همه شهدا را آرزوی آن مقام است!! ای حرمت قبله حاجات ما یاد تو تسبیح و مناجات ما فخر شهیدان همه عالمی دست علی ماه بنی هاشمی هم قدم قافله سالار عشق ساقی عشاق و علمدار عشق سرور سالار سپاه حسین داد سر و دست به راه حسین عمّ امام و اخ و ابن امام حضرت عباس علیه السلام مکتب تو مکتب عشق و وفاست درس الفبای تو صدق و صفاست شمع شد و آب شد و سوخته روح ادب را ادب آموخته آب فرات از ادب تست مات موج زند اشک به چشم فرات یاد حسین و لب عطشان او وان لب خشکیده طفلان او تشنه برون آمدی از موج آب ای جگر آب برایت کباب مزد تو زین سوختن و ساختن دست سپر کردن و سر باختن دست تو شد دست گواه خدا خطّ تو شد خطّ امان خدا چار امامی که تو را دیده اند دست علم گیر تو بوسیده اند ای به فدای سر و جان و تنت و بین ادب آمدن و رفتن وقت ولادت قدمی پشت سر وقت شهادت قدمی پیشتر مدح تو این بس که امام زمان حجت حق مالک ملک جهان گفت به تو گوهر والا نژاد جان برادر به فدای تو باد او که به قربان برادر شود کیست ریاضی که فدایش شود

حضرت حسین

حضرت حسین نسبت به سالار شهیدان نیز نکاتی از زیارت حضرت را یادآور می‌شوم باشد که در آینه این نکات بتوانیم گوشه‌ای از شخصیت حضرت را که دریایی بی ساحل است تماشا کنیم. سلام بر تو ای خازن و نگهبان علوم و اسرار کتاب مسطور! ای وارث علوم تورات و انجیل و زبور! سلام بر تو ای امین رحمان! ای شریک قرآن! ای نگهبان دین! ای باب حکمت خداوند عالمیان! سلام بر تو ای باب تواضع و طاعت! که هر که از آن وارد شود از هر بلا ایمن است. درود بر تو ای صندوق علم خدا! ای محل سرّ حق! ای خون خدا و پسر خون خدا! یا ابا عبدالله! خون پاکت به زمین ریخت سرادق عرش و ارواح خلاق به لرزه آمد، و آسمان و زمین و ساکنان بهشت و موجودات دریا و خشکی برایت گریه کردند. گواهی می‌دهم وجودت در منت‌های پاکی و از ریشه طهارت و پاکیزگی است. تو امر به قسط و عدل فرمودی، و به آن دو حقیقت دعوت کردی. سلام بر تو ای بزرگ جوانان اهل بهشت! ای آن که رضا و خوشنودی تو و سخط و غضبت از خوشنودی و غضب خداست! سلام بر تو ای امین خدا! حجت حق! ای باب الله! ای دلیل به سوی خدا و دعوت کننده به الله! ای آن که حلال خدا را حلال دانستی، و حرام حق را حرام حساب کردی، نماز برپا داشتی و زکات پرداختی، و امر به معروف نمودی و نهی از منکر کردی، و بر اساس حکمت و موعظه حسنه به راه خدا دعوت نمودی! سلام بر تو ای ابا عبدالله! ای حجت خدا در روی زمین و شاهد و گواه حق بر خلق! درود خداوند بر امام شهید و کشته ستم و پیشوای اهل زهد و عبادت. سلام بر امام نیکوکار، امام راضی به قضای حق، امام پاکیزه و باتقوا، هادی و مهدی، اسیر رنج و مصائب.

گریه بر حضرت حسین

گریه بر حضرت حسین امام صادق (علیه السلام) فرمود: مَنْ ذُكِرَ الْحُسَيْنُ عِنْدَهُ فَخَرَجَ مِنْ عَيْنِهِ مِنَ الدُّمُوعِ مِقْدَارُ جُنَاحِ ذُبَابٍ كَانَ

ثَوَابِهِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَمْ يَرْضَ لَهُ بِدُونِ الْجَنَّةِ. (۱). آن که حسین را نزد او یاد کنند، از دیدگانش به اندازه بال مگس اشک بیاید ثوابش بر خداوند عز و جل است، و کمتر از بهشت برای او رضایت نمی دهد. راوی می گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود: ... مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ بَيْتًا فَبَكَى وَأَظْنَهُ قَالَ أَوْ تَبَاكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ: (۲). آن که برای حسین (علیه السلام) شعری بگوید، پس گریه کند، و گمان کنم حضرت فرمود یا خود را شبیه گریه کننده سازد، مزدش بهشت است. امام ششم (علیه السلام) در روایتی فرمود: مَنْ ذَكَرَهُ فَبَكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ: (۳). آن که حسین (علیه السلام) را یاد کند و گریه کند مزدش بهشت است. (۱) کامل الزیارات چاپ صدوق ۱۰۷. (۲) کامل الزیارات: ۱۱۳. (۳) همان مدرک.

زیارت حضرت حسین

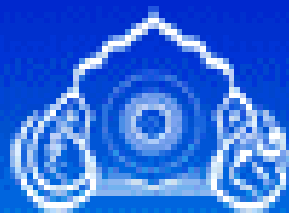
زیارت حضرت حسین راوی می گوید از حضرت صادق (علیه السلام) شنیدم: قَبْرُ الْحُسَيْنِ... رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ، مِنْهُ مِعْرَاجٌ إِلَى السَّمَاءِ فَلَيْسَ مِنْ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ وَلَا نَبِيٍّ مُرْسَلٍ إِلَّا وَهُوَ يَسْأَلُ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يُزَوِّرَ الْحُسَيْنَ فَفَوْجٌ يَهْبِطُ وَفَوْجٌ يَصْعَدُ. قبر حسین باغی از باغ های بهشت است، از آنجا محل عروج به آسمان است، ملک مقرب و نبی مرسل نیست مگر این که از خداوند زیارت حسین را می خواهد، پس دسته ای برای زیارت فرود می آیند، و گروهی بعد از زیارت بالا می روند. (۱). حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: رسول خدا و علی مرتضی و فاطمه زهرا و امامان (علیهم السلام) برای زائر حسین (علیه السلام) دعا می کنند. امام ششم (علیه السلام) به معاویه بن وهب فرمود: ... وَمَنْ يَدْعُوا لِزُورِهِ فِي السَّمَاءِ أَكْثَرَ مِمَّنْ يَدْعُو لَهُمْ فِي الْأَرْضِ. (۲) ... و آنان که برای زائران حسین در ملکوت دعا می کنند، بیش از دعا کنندگان در زمین هستند. حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: چهار هزار ملک غبار آلوده کنار قبر حسین هستند، تا قیامت بر او گریه می کنند، سرپرست آنان فرشته ایست بنام منصور، زائری به جانب زیارت نمی رود مگر این که او را استقبال می کنند؛ و وداع کننده ای با او وداع نمی کند مگر این که او را مشایعت کنند؛ بیمار نمی شود مگر این که او را عیادت می نمایند؛ نمی میرد مگر این که بر جنازه اش نماز می خوانند و پس از مرگ او برایش استغفار می کنند. (۳). روایات و احادیث در رابطه با گریه بر حضرت و زیارت وجود مقدس و مبارک او از طریق پیامبر و ائمه به اندازه ایست که بیش از چند جلد کتاب است. روایات ذکر شده در این نوشتار نمونه ای از آن روایات است که از معتبرترین و پاکیزه ترین کتاب یعنی کامل الزیارات نقل شد. در خاتمه لازم است خوانندگان عزیز را به بیست و شش امتیاز از قول امامان معصوم (علیهم السلام) در رابطه با اصحاب حضرت سید الشهداء (علیه السلام) که در کتاب های زیر به آن اشاره شده توجه دهم. بحار الأنوار - کنز کراچکی - زیارت ناحیه - لهوف - امالی صدوق - تهذیب - مناقب ابن شهر آشوب - مروج الذهب - رجال کشی - معانی الاخبار - کامل الزیارات - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید - تفسیر ثعلبی - خرائج راوندی - علل الشرایع - دار السلام - تذکره ابن جوزی و شرح شافیه ابن فراس. ۱ - آنان با همه وجود از خداوند راضی بودند و حضرت حق هم از آنان راضی بود. ۲ - باوفا تر و بهتر از اصحاب تمام انبیا و ائمه بودند. ۳ - نامشان از ازل در لوح محفوظ، بدون کم و زیاد شدن ثبت بود. ۴ - احدی در گذشته بر آنان سبقت نگرفت، و یک نفر بعد از آنان به مقام آنان نمی رسد. ۵ - درجه آنان از همه شهدای اولین و آخرین بالاتر است. ۶ - در اوج مقام زهد و عبادت بودند. ۷ - در بلندی همت و رفعت شأن، نمونه نداشتند. ۸ - دین حق تا قیامت به آنان نصرت یافت. ۹ - عاشق ترین عاشقان نسبت به حضرت حسین (علیه السلام) بودند. ۱۰ - خاکی که در آن دفن شدند خاک مقدس و مبارک و پاک قلمداد شد. ۱۱ - پیش از اتفاق افتادن حادثه کربلا انبیا و اولیا از آن حادثه و برپا کنندگانش خبر دادند و از یاران حضرت تعبیر به برادران خود نمودند. ۱۲ - سادات شهدا در دنیا و آخرتند. ۱۳ - شهیدان کوی حسین گویی شهید با همه انبیای خدا هستند. ۱۴ - در قیامت کنار مولایشان حضرت سید الشهداء قرار دارند. ۱۵ - از اولیاء الله و اصفیاء الله و اوداء و طاهرون و ابرار و مهدیون می باشند. ۱۶ - معروف و شناخته شده در ملکوتند، چنان که ستاره های آسمان معروف اهل زمینند. ۱۷ - اگر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آنان را در زمان خود می یافت

دهانشان را می‌بوسید، و در کنار خود به عنوان بهترین انسان‌ها می‌نشانند. ۱۸- از شدت عشق و شوق به شهادت از اسم تیر و نیزه و شمشیر تو گویی غافل بودند. ۱۹- خود حضرت حقّ به وقت شهادتشان متولّی قبض روحشان بود، ملائکه آنان را به آب بهشت شستند، و به طیب بهشتی حنوط کردند و بر آنان نماز گذاردند. ۲۰- پیش از شهادت به اعجاز حسینی جایگاه خود را در بهشت دیدند. ۲۱- به محض شهادت به جنت خاص حقّ «و ادخلی جنتی» وارد شدند. ۲۲- به وقت شهادت از دست رسول حقّ (صلی الله علیه و آله وسلم) و امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) آب بهشتی نوشیدند. ۲۳- قسمتی از خون شریفشان به هنگام شهادت به وسیله رسول الهی برای عرضه در قیامت ضبط شد. ۲۴- مباشر حفر قبور دفن اجساد مطهرشان روح باعظمت رسول الهی بود. ۲۵- به توسط حضرت حسین (علیه السلام) به نعیم دائمه بشارت داده شدند. ۲۶- از شدت شهامت و شجاعت، صدق و کرامت، درستی و فضیلت، مورد مدح دشمن قرار گرفتند. «والفضل ما شهدت به الاعداء» (۱) کامل الزیارات: ۱۲۴ و ۱۲۵. (۲) کامل الزیارات: ۱۲۶. (۳) کامل الزیارات: ۱۲۸.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۴۵۲۴۵۲۳۵) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی

بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و... (ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... (ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت : ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۱۹۷۳-۳۰۴۵ و شماره حساب شبا : ۵۳-۵۳۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰-IR۹۰ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجّت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

